

بی سرزمین تر از باد

یغما گلرویی

شماره ۱۳۸

عنوان: بی سرزمین تر از باد

موضوع: شعر نو-ترانه

شاعر: یغما گلرویی

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

توضیحات

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

اطلاعات تماس

سایت اینترنتی: www.ketabnak.com

ترانه‌ی شمال!

بیا بازم مثلِ قدیم ، با هم دیگه بریم شمال!
دلَم گرفته! راضی‌آم به این خیالای محال!
منُ بَبَر! تا آخرِ جاده‌ی چالوسِ بَبَرَم!
تا شیشه‌ی بارونیِ خیسِ اتوبوسِ بَبَرَم!
تا جای پاتِ رو ماسه‌ی داغِ مُتلِ قوِ بَبَرَم!
تا آخرینِ دلهره‌ی نگاهِ آهوِ بَبَرَم!
منُ بَبَر تا گم شدنِ تو اون چشای بی‌قرار!
تا ساختنِ قصرِ شنیِ رو ساحلِ دریاکنار!

دَلَم پُر بیا بازم با هم دیگه بریم سفر!
جای ما اون جا خالیه! منُ بَبَر! منُ بَبَر!
یه عمره جاده‌ی شُمال ، منتظرِ عبورِ ماس!
نمی‌دونه یکی از اون دوتا قناری بی‌صداس!

یادش به خیر موقعِ برف ، خوندنِ شعرای امید!
نورِ چراغِ زنبوری ، رستورانِ اسبِ سفید!
یادش به خیر شنای ما ، میونِ موجای بلا!
خاطره‌های مشترک ، وقتِ سفرِ تو جنگلا!

دَلَم پُر بیا بازم با هم دیگه بریم سفر!
جای ما اون جا خالیه! منُ بَبَر! منُ بَبَر!
یه عمره جاده‌ی شُمال ، منتظرِ عبورِ ماس!
نمی‌دونه یکی از اون دوتا قناری بی‌صداس!

دوستِ دارم!

می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به پنجره! به آسمون!
به این شبِ آینه دزد! به تک درختِ کوچه‌مون!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به تو! به اسمِ نقطه‌چین!
به گریه‌های بی‌هوا! به کولیِ کوچه‌نشین!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به هر رفیقِ نارفیق!
به شاعرای بی‌غزل! به جنگلای بی‌حریق!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به قاتلم! به روزگار!
به اون کسی که میندازه به گردنم طنابِ دار!

دنیای ما عوض می‌شه، تنها با این جمله‌ی ناب:
دوستِ دارم، دوستِ دارم، دوستِ دارم تو این عذاب!

می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به بادبادک! به مدرسه!
به ترکه‌ی خیسِ انار، کنارِ درسِ هندسه!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به مرغِ عشقِ بی‌قفس!
به جغدِ پیرِ بد صدا! به نی‌زنای بی‌نفس!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به هر چی خوبه، هر چی بد!
به خونه‌های کاغلی! به سیبای توی سبد!
می‌خوام بگم: دوستِ دارم! به بغضِ تلخِ انتظار!
به بدترین فصلِ سفر! به آخرین سوتِ قطار!

دنیای ما عوض می‌شه، تنها با این جمله‌ی ناب:
دوستِ دارم، دوستِ دارم، دوستِ دارم تو این عذاب!

آشفته

نبضِ سکوتِ تم رُ بگیر! آتشفشونِ خفته‌ام!
ترانه‌های مُهرموم، قصه‌های نگفته‌ام!
می‌خوام آتیش‌بازی کنم، تو اون نگاهِ خواستنی!
از غزل عاشقانه‌تر، تو بهترین شعرِ منی!
تو آینه‌بندونِ چشات، به بی‌نهایت می‌رسم!
به مرزِ جاودانگی، به نبضِ ساعت می‌رسم!

تازه شدم به بوی تو!
آشفته مثلِ موی تو!
برده‌ی آزاده‌ی دل،
طلسمیِ جادوی تو!

این تنِ بی‌ترانه‌رُ، تو هُرمِ تبِ رها نکن!
قلبِ منْ قربونیِ آخرِ قصه‌ها نکن!
بیا که بی‌بهانه‌ام، برای آفتابی شدن!
ببین توی ترانه‌هام، تو شده هم معنی من!
منْ بگیر از این سکون! ببر به تکرارِ جنون!
تویی که فریاد می‌زنی، تو دلِ هر ترانه‌خون!

تازه شدم به بوی تو!
آشفته مثلِ موی تو!
برده‌ی آزاده‌ی دل،
طلسمیِ جادوی تو!

قهر

وقت رفتن هر چی خواستی از اتاق من ببر!
آینه رُ ببر، با این دل همیشه دربه در!
ساعتُ ببر تا من دقیقه‌ها رُ نشمارم!
عکسُ ببر! شاید یادم بره دوست دارم!
اون کتابا رُ ببر، دیگه نمی خونمشون!
نامه‌ها تُو پس بگیر، تا من نسوزونمشون!
اگه خواستی این گلیم بردار از روی زمین،
اما گیتارم با خودت نبر! فقط همین!

آخه گیتار من آهنگای خوبی از بره!
تو نباشی اون من به خیلی جاها می بره!
جای خالی تو با ترانه هم پر نمی شه،
اما این جوری تحمل غمت ساده تره!

از توی اتاق من هر چی دلت می خواد ببر!
عینک آفتابیم بردار از رو این چشمای تر!
گلدون گلُم رُ بردار از کنار پنجره!
ضبطم ببر! نوار سی دی یادت نره!
دفتر نَتام بردار از توی گنجهی من!
ببر اون ترانه‌ها رُ، همه شون به نامتن!
سیبارم از رو درخت پشت پنجره‌م بچین!
اما گیتارم با خودت نبر! فقط همین!

آخه گیتار من آهنگای خوبی از بره!
تو نباشی اون من به خیلی جاها می بره!
جای خالی تو با ترانه هم پر نمی شه،
اما این جوری تحمل غمت ساده تره!

نانوشته

نازنینِ نانوشته! ای غزل‌واژه‌ی غمگین!
این سکوتِ خوش‌صدا کن! با ترانه‌های رنگین!
ای تو از ستاره سرشار! ای شب‌آواره‌ی دل‌تنگ!
تیرِ آخرینِ ترکش! ای ترانه‌ی خوش‌آهنگ!
کوچِ تو مهتابِ خطِ زد، از تو آینه‌ی مُرداب!
بی تو تعبیری نداره، فصلِ رؤیاییِ این خواب!
این شکسته رُ صدا کن، که صدات صدای دریاس!
خواستنِ تو، یه دریچه واسه کشفِ این معماس:

توی کندوی نگاهت، عسلِ کدوم بهشته؟
ای همیشه پابه پا و ای همیشه نانوشته!

نازنینِ ناسروده! ای دلیلِ عاشقانه!
با تو ساده می‌رسم من، از ترانه به ترانه!
خنده‌ی تو رمزِ بودن، رمزِ روینه شدن شد!
سه‌م من از تو، نگاهت، سه‌م تو تمام من شد!
با تو بی‌نیازم از گل، از چراغِ آبِ شبنم!
با تو رو خاکِ بهشتم، حتا تو هُرمِ جهنم!
اگه گیجِ گُنگِ حرفام، پیشِ چشمای تو لالم!
عُمریه که بی قرارِ فتحِ پاسخِ سوالم:

توی کندوی نگاهت، عسلِ کدوم بهشته؟
ای همیشه پابه پا و ای همیشه نانوشته!

بی خطر

می‌زنم از توی خونه بیرون ، راه می‌رم زیر صدای بارون !
سایه‌ی سیاه شب روی سرم ، تو جیبام تخمه‌ی آفتابگردون !
گوشم از نصیحتای کهنه پُر ، همه می‌گن از ترانه دل پُبر !
اما خاموشی من مرگ مننه ، توی خاموشی می‌سوزم گُر گُر !
هیچ کسی توی ترانه تا به حال ، حرفی از اجاره خونه نزده !
انگاری گفتن حرفای حساب ، به ترانه‌های ما نیومده !

ارکستر روزگارمون ، کوک سکوت از قدیم !
ما تو تمام زندگی ، ساز مخالف نزدیم !
سمفونی عذابمون ، صدای داوودی نداشت !
باغِ ملخ خورده‌ی ما ، گلای داوودی نداشت !
خوابامون خط می‌زنن ، با خودنویس بی دوات !
تو فصل بی حرفی عشق ، ترانه شد تنغلات !

توی هیچ ترانه‌یی یه کارگر ، نمی‌آفته از رو داربست بلند !
توی هیچ ترانه‌یی ترانه‌ساز ، دیو جادو نمی‌ندازه به بند !
توی هیچ ترانه بچه گربه‌یی ، زیر چرخای ماشین چون نمیده !
انگاری کسی تو این شهر بزرگ ، یه دونه آدم بدبخت ندیده !
قر می‌دن این آدمای غم‌زده ، با طنین این صداها لوند !
آخ که از ترانه‌های بی خطر ، همه آلبوما گرفته بوی گند !

ارکستر روزگار ما ، کوک سکوت از قدیم !
ما تو تمام زندگی ، ساز مخالف نزدیم !
سمفونی عذابمون ، صدای داوودی نداشت !
باغِ ملخ خورده‌ی ما ، گلای داوودی نداشت !
خوابامون خط می‌زنن ، با خودنویس بی دوات !
تو فصل بی حرفی عشق ، ترانه شد تنغلات !

تلفن

گوشی رُ بردار که می‌خوام فاصله رُ گریه کنم!
گوشی رُ بردار! خسته از بوقای این تلفنم!
گوشی رُ بردار تا بگم خاطره‌هام کهنه شدن!
نباید این جوری می‌شد، قصه‌ی عشق تو و من!
گوشی رُ بردار که بگم: تا ته خط خرابتم!
هنوز کنار این سکوت منتظر جوابتم!

صدای زنگِ تلفن، می‌گه: من یادت میاد؟
من همونم که عمرمُ چشمای تو داده به باد!
صدای زنگِ تلفن، می‌پُرسه: سهم من کجاس؟
گناه این دربه‌دری به گردنِ کدومِ ماس؟

گوشی رُ بردار! نمی‌خوام باز با خودم حرف بزنم!
تو که می‌دونی این‌ورِ زنگای نصفه شب منم!
گوشی رُ بردار تا بگم دلم بازم تنگه برات!
بذار هوای خونه‌مون، تازه شه از رنگِ صدات!
یه تلفن گریه دارم! یه عالمه حرفِ حساب!
خودت بگو که این سوال، تا کی می‌مونه بی‌جواب؟

صدای زنگِ تلفن، می‌گه: من یادت میاد؟
من همونم که عمرمُ چشمای تو داده به باد!
صدای زنگِ تلفن، می‌پُرسه: سهم من کجاس؟
گناه این دربه‌دری به گردنِ کدومِ ماس؟

من کتک خورده‌ترین ...

من کتک خورده‌ترین حنجره‌ام! با صدای پاره پاره توی باد!
ذله از سکوت سایه‌های شب، دل‌شکارِ حرفای یکه زیاد!
من کتک خورده‌ترین حنجره‌ام! خسته از ترانه‌های بی‌امید!
پابه زنجیرِ یه خوابِ یائسه! خطِ قرمز روی کاغذِ سفید!
من نفس مُرده‌ترین حنجره‌ام! بی‌نشونُ سر به مُهرمِ مِثِ راز!
تو که از غریبه آشنا‌تری، من این زخمِ شکفته رُ بساز!

منُ تا جشنِ ستاره‌ها بپر، که توی سیاهی زندونی شدم!
منُ باخبر کن از رمزِ غزل، که اسیرِ حبسِ پنهونی شدم!
پیشِ فانوسِ شب آینه بگیر، تا چراغونی شه این سقفِ کبود!
ننویس رو برگِ اولِ کتاب، دوباره یکی بودُ یکی نبود!
بودِ من بودنِ تو بوده و هست، بپرَم تا خلوتِ امنِ یه دست!
شونه‌تُ یه تکیه‌گاهِ تازه کن، تا زمینِ نخورده این همیشه مس‌ت!

عسلبانو

عسلبانو! هنوزم پیشِ مایی ، اگر چه دستِ تو تو دستِ من نیست!
هنوزم با توأم تا آخرین شعر ، نگو وقتی واسه عاشق شدن نیست!
تو رفتی بی من اما من دوباره ، دارم از تو برای تو می خونم!
سکوتِ لحظه‌های تلخ بشکن ، نذار این جا تکُ تنها بمونم!

عسلبانو! عسل گیسو! عسل چشم! من یادِ خودم بنداز دوباره!
بذار از ابرِ سنگینِ نگاهم ، بازم بارونِ دلتنگی بیاره!

برای پُل زدن تا کهکشون‌ها ، تو رُ کم دارم ای نبضِ تپنده!
تو از اون کوچه رفتی اما بازم ، دلِ آواره‌مون پیشِ تو بنده!
حالا هر جا که هستی باورم کن! بدون با یادِ تو تنهاترینم!
هنوزم زیرِ رگبارِ ترانه ، کنارِ خاطراتِ تو می شینم!
بدون با رفتنت دنیا سیاه شد! جای خالی ت تو قلبم موندگاره!
شبِ پُرگریه‌ی تنهایی من ، بدون تو دیگه فردا نداره!

عسلبانو! عسل گیسو! عسل چشم! من یادِ خودم بنداز دوباره!
بذار از ابرِ سنگینِ نگاهم ، بازم بارونِ دلتنگی بیاره!

قاصدک! پس خبرات کو؟ دلِ ما این جا پُکیده!
سقفِ ابریِ زمونه، نفسِ ما رُبریده!
قاصدک! پتا نسوزی، از خبرهایی که داغن،
این جا خیلی وقته هیچکس حرفِ داغی نشنیده!
این جا ما موندیم حسرت، با دلایِ پُر شکایت،
همه شب به شب حریفیم، با یه بغضِ ترکیده!
واسه سوختنِ ستاره، حتا ابرم نمی باره،
اینجا نامرییِ رؤیا، اینجا خنده ناپدیده!
دوباره یکه قلندر، تشنه مونده لبِ دریا،
دستِ پیچکایِ ایوون، باز به خورشید نرسیده!
نگاکن مُردنِ ما رُ، هی زمین خوردنِ ما رُ،
پُشتِ پا می زنن این جا، سایه های وِر پَریده!
شبِ ماتِ پُشتِ شیشه، انگاری کهنه نمیشه،
تازه ما اولِ زخمیم، خیلی مونده تا سپیده!
چه خبر از اون کبوتر که خبررسونِ ما بود؟
نکنه گنبدِ جادو، جوجه هاشُ طلبیده؟
آخ که از سُرْمه ی وحشت، دخترِ ترانه لاله!
از یه سایه ی هیولا، برگِ نامه ها سفیده!
جرأتی نمونده باقی، واسه آدمایِ یاغی،
می پلاسِن رویِ شاخه، این همه سیبِ نچیده!
داد بزن با من دوباره، تُف به این پرچمِ پاره!
زیرِ چکمه ی سکوتن، حنجره های دَریده!
هر جا بودی قاصدک جون! برسون به گوشِ بارون:
دلِ ما تو این جهنم، واسه آبادی تپیده!

بکر

این تویی! تویی دوباره ،
هنوزم پُر از ستاره!
کی می‌گه هفته‌ی بختک ،
جمعه‌ی رُویا نداره؟ این تویی! تویی دوباره!

وقتِ پرسه‌ی شبانه‌س!
کوچه رنگِ یه ترانه‌س!
بی تو از تو قصه گفتن ،
عاشقانه‌س! عاشقانه‌س! وقتِ پرسه‌ی شبانه‌س!

غیر از این نفس بُریده ،
چه کسی خوابتُ دیده؟
تو بگو کدوم غزل‌ساز ،
نازِ چشمتُ کشیده؟ غیر از این نفس بُریده!

بکرِ بکری مثلِ بیشه!
مثلِ یه شعرِ همیشه!
مثلِ نقاشی خورشید ،
رو بخارِ سردِ شیشه! بکرِ بکری مثلِ بیشه!

شبِ من خالیه ، خاتون!
بی حضورِ خنده‌هاتون!
سوتُ کورِ این ترانه ،
پس کجاس زنگِ صداتون؟ پس کجاس رنگِ صداتون؟

الک

دوباره دل برای یک جرعه ترانه لک زده !
اما تو شهر بی نفس ، حنجره ها کپک زده !
دوباره باید از سکوت ، یه عالمه ترانه ساخت !
دوباره باید این دل ، تو بازی چشم تو باخت !
وقتشه فریاد بزnm ، که خوش نفس ترین منم !
تو این شب شعله شکن ، گر می گیرم ، نمی شکنم !

نه ! نباید از سکوتm دل دیو شب خنک شه !
نباید خالی ببندم ! نباید دریا آک شه !
باید از برق یه واژه ، پشت تاریکی بلرزه !
نباید کلاغ وحشت ، جانشین قاصدک شه !

دوباره باید از خودم ، تا خاطره سفر کنم !
مرگ صدا مرگ منه ! باید بازم خطر کنم !
خط به خط هق هق من ، قصه ی انکار شبه !
حنجره لبریز صداس ، جام نفس لب به لبه !
وقتشه فریاد بزnm ، که خوش نفس ترین منم !
تو این شب شعله شکن ، گر می گیرم ، نمی شکنم !

نه ! نباید از سکوتm دل دیو شب خنک شه !
نباید خالی ببندم ! نباید دریا آک شه !
باید از برق یه واژه ، پشت تاریکی بلرزه !
نباید کلاغ وحشت ، جانشین قاصدک شه !

بی سرزمین تر از باد

صورتِ عکسِ تو آلبومِ خیسِه ،
دوباره خاطرِهتُ بوسیدم !
این سوالِ بی جوابُ از خودم ،
تا حالا هزار دُفه پرسیدم :

با کدوم ترانه باز جون می گیره ،
نبضِ اون حنجره‌ی فیروزه ؟
می دونم بدونِ تو فردای من ،
رنگِ خاکستریِ دیروزه !

تنُ تشنه مثلِ خورشید ! بی سرزمین تر از باد !
کولی تر از ترانه ! بی پرده مثلِ فریاد !
تنهاتر از سکوتم ! روشن تر از ستاره !
عاشق تر از همیشه ، با من بخون دوباره !

پلکای پنجره رُ وا می کنم ،
تو کوچه زمزمه‌ی مهتابه !
همه‌ی پنجره‌ها خاموشن ،
انگار این کوچه‌ی خلوت خوابه !

بی صدا اسمتُ فریاد می زنم !
هق هقم حنجره‌مُ می بنده !
دوباره دستای نامرییِ شب ،
پلکای پنجره‌مُ می بنده !

تنُ تشنه مثلِ خورشید ! بی سرزمین تر از باد !
کولی تر از ترانه ! بی پرده مثلِ فریاد !
تنهاتر از سکوتم ! روشن تر از ستاره !
عاشق تر از همیشه ، با من بخون دوباره !

عشقِ خطایِ موازی

من تو مثلِ دوتا خط می‌مونیم،
که تو یه دفترِ مشق اسیر شدیم!
نرسیدیم به هم آخرشم،
تو همون دفترِ کهنه پیر شدیم!

بی‌هم کنار هم روزا گذشت،
دستای من نرسید به دستِ تو!
می‌دونیم که ما به هم نمی‌رسیم،
مگه با شکستِ من، شکستِ تو!

من نمی‌رسم به تو آخرِ بازی همینه!
آخرِ عشقِ دوتا خطِ موازی همینه!

اگر من بشکنم تو بی‌خیال،
بگذری از من تنهام بذاری،
اگه با تموم این خاطره‌ها،
تو همین دفترِ مشق جام بذاری،

بعد از اون دیگه نه من مالِ منه،
نه تو تکیه‌گاهِ این شکسته‌یی!
بیا عاشق بمونیم کنار هم،
نگو از این نرسیدن خسته‌یی!

تو نمی‌رسی به من آخرِ بازی همینه!
آخرِ عشقِ دوتا خطِ موازی همینه!

لعنت

من برای تو می خونم ، هنوز از اینورِ دیوار !
هر جای گریه که هستی ، خاطره‌ها تُو نگه دار !
تو نمی‌دونی ، عزیزم ! حالِ روزگارِ ما رُ !
توی ذهنِ آینه بشمار ، تَک تَکِ حادثه‌ها رُ !
خورشیدُ از ما گرفتن ! شُکرِ شب ! ستاره پیداس !
از نگاهِ ما ، جرقه ، صدتا فانوس ! یه رُو یاس !

هم‌غصه ! بخون با من ،
تو این قفسِ بی‌مرز !
لعنت به چراغِ سرخ !
لعنت به چراغِ سبز !

من برای تو می خونم ، بهترین ترانه‌ها رُ !
دلِ دیوارُ بلرزون ! تازه کن خلوتِ ما رُ !
ببین از رو بومِ آبی ، پاک شده رنگِ پرنده !
حرفِ تازه‌ای ندارن ، این دقایقِ کشنده !
جنایِ قلعه‌ی جادو ، سیبای بلورُ چیدن !
تو بخون ! ترانه خونا ، همه‌شون نفس بُردن !

هم‌غصه ! بخون با من ،
تو این قفسِ بی‌مرز !
لعنت به چراغِ سرخ !
لعنت به چراغِ سبز !

آهنگِ دریا

کی میگه صدا همیشه موندگاره ؟
کی میگه حنجره خاموشی نداره ؟
با تو آواز همه شنیدنی بود ،
رفتنِ تو ، زخمِ این ناروزگاره !

کی میگه حافظه‌ی کوچه زلاله ؟
کی میگه اینجا فراموشی محاله ؟
گوش بده ! پشتِ سرِ صدای پاهات ،
آخرین آوازه خونِ کوچه لال !

وسعتِ دستای تو آغوشِ دنیاس ! نیستی اما رسمِ نایابت همینجاس !
بی تو سازم پیرهنِ مشکی می پوشه ! بی تو آهنگِ چشم ، آهنگِ دریاس !

بعد از این تعبیرِ رؤیا باورم نیست !
بی تو ، بی مرگی دریا باورم نیست !
رفتنت بغضِ هزار ابرُ به من داد !
سقفِ آفتابی فردا باورم نیست !

بی تو بی‌بالم برای فتحِ پرواز !
باتو باید گُر بگیرم تا یه آواز !
اولینِ آخرینِ هر ترانه !
من صداتُ می‌شنوم تو گریه‌ی ساز !

وسعتِ دستای تو آغوشِ دنیاس ! نیستی اما رسمِ نایابت همینجاس !
بی تو سازم پیرهنِ مشکی می پوشه ! بی تو آهنگِ چشم ، آهنگِ دریاس !

نارَفیق

چمدون لبِ درگاه! آخرین لحظه‌ی بدرود!
چشمای خیسِ درشتت، رنگِ روزگارِ من بود!

یه نگاهِ سیرِ کامل! یه تبسمِ شکسته!
رفتی ندیدی دستام، از ترانه پینه بسته!

نارَفیق! هجرتِ چشمات، ختمِ بیداریِ برگه!
بی تو طعمِ این تبسم، طعمِ تلخِ جامِ مرگه!
نارَفیق! سکوتِ آینه، معنیِ رضایتم نیست!
تو می‌دونی، تو می‌دونی که گلایه عادت‌م نیست!

رَد شدی از دلِ کوچه، تا درختِ یادگاری!
گفتی از اونورِ کابوس، یه بغلِ رؤیا میاری!

به دروغای قشنگت، من چه ساده دل‌سپردم!
بی تو با یادِ تو صدبار، توی هر ثانیه مُردم!

نارَفیق! هجرتِ چشمات، ختمِ بیداریِ برگه!
بی تو طعمِ این تبسم، طعمِ تلخِ جامِ مرگه!
نارَفیق! سکوتِ آینه، معنیِ رضایتم نیست!
تو می‌دونی، تو می‌دونی که گلایه عادت‌م نیست!

بندر

من مٲِ یه بِنْدَرَم کنارِ دریای جنوب !
چش به راهِ کشتیا از سَرِ صَب تا به غروب !
صدتا کشتی اومدُ یکیش به بندر نرسید ،
پَس کجاس کشتیِ نقرهٴ دَکلِ ستاره کوب ؟

تو همون کشتیِ خوبی که همیشه با منی !
تو همونی که از این شکسته دلِ نمی کنی !
آره ! این تویی ! تویی کشتیِ بادبون حریر !
تنها همنشینِ تنهاییِ این بندرِ پیر !

وقتی دریا اُبریه کشتیا مهربون میشن !
میانُ کنارِ تنهاییِ من صَف می کَشَن !
وای از اون روزی که دریا اَمَنُ آفتابی باشه ،
وای از اون روزی که رنگِ آسمونِ آبی باشه ،
کشتیا بندرِ تنها رُ فراموش می کَنَن !
تنها به حرفای موجای سیاه گوش می کَنَن !
پا به پای موجا میرن تا دلِ دریای دور !
بازم این بِنْدَرِ خسته می شه پَرْتُ سوتُ کور !

تو همون کشتیِ خوبی که همیشه با منی !
تو همونی که از این شبزده دلِ نمی کنی !
آره ! این تویی ! تویی کشتیِ بادبون حریر !
تنها همنشینِ تنهاییِ این بندرِ پیر !

خط شکسته

بنویس ، عاشقِ خسته ! بنویس !
عشقُ با خطِ شکسته بنویس !

تو رَجَزِ خونیِ این حنجره‌ها ،
از دَلِ به خونِ نشسته ، بنویس !

بنویس شاپِرکِ مُرده‌ی ما ،
از تو بِنَدِ پيله رسته ! بنویس !

بنویس که این صدای بی‌دروغ ،
عُمَرِیه نخورده مَسْتَه ! بنویس !

از تَبِ ترانه‌های بی‌صدا ،
از رفیقای گُسسته بنویس !

نُتِ تَکْ خونیِ سازُ پاره کن !
نُتَا رُ دسته به دسته بنویس !

بنویس که اوجِ پروازِ کلاغ ،
مثلِ این زمونه پسته ! بنویس !

یه نفر تو سرزمینِ شبِ هنوز ،
دَلِ به تاریکیِ نَبسته ! بنویس !

مرا به یاد آر!

دستِ تو سخاوتِ سپیدار!
چشمانِ تو وعده‌گاهِ دیدار!
ای بغضِ نهفته در ترانه ،
چشمانِ مرا به گریه بسیار!
با حقِ هقِ گریه‌ام خودی باش ،
تا حادثه‌ی خدانگهدار!

با زمزمه‌ام بخوان تو ای یار!
آنسوی سفر مرا به یاد آر!

با یادت ، در باران ، من در کوچه‌ها گریه کردم!
از آغاز ، تا پایان ، تلخ و بی‌صدا گریه کردم!

بیا! بیا! ای بهترین فصلِ ترانه!
بپر مرا تا فتحِ شعرِ عاشقانه!
تو بردی آوازِ مرا تا اوجِ فریاد!
رفتی در این آینه من رفتم از یاد!

بین ، بین ای بهترین!
در این غروبِ واپسین ، تنهاترینم!
سفر نکن از شهرِ من!
بمان که در عاشق شدن ، رسواترینم!

دلِ ما حرفِ حسابِ حالیش نبود!
جمعُ ضرب ، حسابِ کتابِ حالیش نبود!

تو یه چش به هم زدنِ گر می گرفت،
عشقِ بی رنجِ عذابِ حالیش نبود!

دنبالِ سرابِ چشمت می دَوید!
نرسیدن به سرابِ حالیش نبود!

حرفای خودش رُکُ راس می زد،
حرفِ زدنِ پشتِ نقابِ حالیش نبود!

توی خوابِ زنده گی می کرد همیشه،
آلکی بودنِ خوابِ حالیش نبود!

من می ترسوندمش از آخرِ کار،
اما ترسُ اضطرابِ حالیش نبود!

حالا هی بهش می گم: « دیدی نموند؟
دیدِ اون شعرای نابِ حالیش نبود؟ »

اما دل تو سینه مُرده ! ساکته !
اون از اولم جواب ، حالیش نبود !

بُن بَسْت

وَسَطِ يَهْ ضَبَدَرَم ، گوشه‌نشین خسته !
تو یه چهارراهی که از چهار طَرَف بُن بَسْتَه !
روی دیوارای بُن بَسْت رُویَا نَقَاشی شُدَه !
عکسِ جاده‌های اَمَنِ دُنیا نَقَاشی شُدَه !
دیوارا قایم شُدَن اَوَن وَرِ عکسِ رَنگ به رَنگ !
عُمَریه که دِلخوشیم به این دروغای قشنگ !

جای آینه روی دیوارای بُن بَسْت خالیه !
آینه باید باشه تا به من بگه که من کیه !

من تو فِکِرِ رَفَتَنَم ، اونورِ دیوارِ بُلند !
تو با من بیا ! عزیز ! به آرزوی من نَخند !
خودِ من این جا رُ ساختَم ! دیوارا کارِ مَن !
رَنگا رُ پاک می‌کنم ! ببین که نعره می‌زن !
خودِ من دیوارای زندونمُ ساختَم ، آره !
من خودم رُ توی چاردیواری اَنداختَم ، آره !

جای آینه روی دیوارای بُن بَسْت خالیه !
آینه باید باشه تا به من بگه که من کیه !.

سکوت

یه پنجره رو به یه باغ ، یه کوره‌راه بی چراغ ،
یه حوض سبز نیمه پر ، آبتنی چن تا کلاغ !
دوباره جنگ من من ، تو این غروب بی نفس !
قناری می خونه ولی صداش اسیر تو قفس !

آهای ! شکسته ! با توأم ! فکر یه راه تازه کن !
به جای خوندن یه دَفه ، سکوت مزه مزه کن !
توی سکوت زندونی ، عطر یه آواز زلال !
نخون تا فریاد بزَن تموم آدمای لال !

توی سکوت می شه به عشق ، میشه به آینه رسید !
می شه به تک ستاره‌ی این شب دیرینه رسید !
می شه با طوفان نفس ، حنجره‌ها زنده کرد !
تو بازی یکی شدن ، می شه تو ز برنده کرد !

سکوت بی رضایت چه خوش صداس ! ترانه خون !
وقت سقوط ناگزیر ، من ز یه تکیه‌گاه بدون !
من با توأم تا ته خط ! مثل یه سایه پابه پا !
حرف من به من بزن ، اونور غیبت صدا !

توی سکوت می شه به عشق ، میشه به آینه رسید !
می شه به تک ستاره‌ی این شب دیرینه رسید !
می شه با طوفان نفس ، حنجره‌ها زنده کرد !
تو بازی یکی شدن ، می شه تو ز برنده کرد !

پرسه

بارونُ دوس دارم هنوز ، چون تو زُ یادم میاره !
حس می کنم پیشِ منی ، وقتی که بارون می باره !

بارونُ دوس دارم هنوز ، بدونِ چترُ سرپناه !
وقتی که حرفای دلم ، جا می گیرن توی یه آه !

بارونُ دوس دارم هنوز ، مثلِ قدیمای قدیم !
مثلِ همون شب که با هم ، تو کوچه ها قدم زدیم !

شونه به شونه می رفتیم ،
منُ تو ، تو جشنِ بارون !
حالا تو نیستیُ خیسِ ،
چشمای منُ خیابون !

بارونُ دوس داشتی یه روز ، تو خلوتِ پیاده رو !
پرسه ی پاییزی ما ، مُردادِ داغِ دستِ تو !

بارونُ دوس داشتی یه روز ، عزیزِ همپرسه ی من !
بیا دوباره پا به پام ، تو کوچه ها قدم بزن !

شونه به شونه می رفتیم ،
منُ تو ، تو جشنِ بارون !
حالا تو نیستیُ خیسِ ،
چشمای منُ خیابون !

محکوم

من آخرین برگم ، در حلقه‌ی شن‌باد !
میراثِ خاکستر ، از جنگلِ فریاد !

من آخرین نامم ، بر دفترِ دریا !
محکومِ بیداری ، در این شبِ یلدا !

دلدارِ دل‌مُرده ، تکرارِ عصیانم !
در مسلخِ شیطان ، آوازِ انسانم !

ای بهترین فصلِ ، این خوابِ آشفته !
اسمِ تو معنای ، رؤیای ناگفته !

در بندِ تاریکی ، پابندِ پروازم !
ای بهترین پایان ! از نو بیاغازم !

آمیخته‌ی نورِ پروانه و ایتار !
من را ببر از شب ، تا لحظه‌ی دیدار !

بیتابِ رقصیدن ، بر بامِ اندوهم !
آرامشِ طوفان ، تنهاییِ کوهم !

تحقیرِ پاییزم ، معنای روییدن !
تو عطرِ آرامش ، من میلِ بوییدن !

کارتون

چشماتُ هم بذار! رفیق! بیا تا بچه‌گی کنیم!
بیا که تو قصه‌های کارتونی زنده‌گی کنیم!
بیا شنل‌قرمزی رُ بدزدیم از پنجه‌ی گرگ!
آخه تو کلبه‌ش هنوزم منتظرِ مادرِ بزرگ!
بیا تا مثلِ گالیور، پا بذاریم تو لی‌لی‌پوت!
نذار مسافر کوچولو، گم بشه توی برهوت!
نذار رابین‌هودُ ته، کارتونِ ما اسیر کنن!
نذار پلنگ صورتی رُ با ماهی‌مُرده سیر کنن!

دنیای کارتونا قشنگ، دنیای ما سیاهُ زشت!
آخ که چه بی‌سلیقه‌یی، زنده‌گی ما رُ نوشت!

بگو که تام‌سایر کجاس؟ بگو کجاس هاگل‌بری!
می‌خوام بازم سفر کنم، به قصه‌ی تام‌جری!
سندبادِ قصه‌ آخرش، نگفت که مقصدش کجاس!
هیشکی نفهمید گالیور، عاشقِ فلر تیشیاس!
تُرنادو شیپه می‌کشه، زورو هنوز رو ترکشه!
می‌خواد روی دیوارِ ستم، علامتِ ضدِ بکشه!
ببین که عمرِ غولای کارتونی خیلی کم شده!
بیا تولد بگیریم، پینوکیو آدم شده!

دنیای کارتونا قشنگ، دنیای ما سیاهُ زشت!
آخ که چه بی‌سلیقه‌یی، زنده‌گی ما رُ نوشت!

سایه سنگین

سایه تون سنگینه ! خاتون ! کجا رفتن اون چشاتون ؟
کوچه خیلی وقته مونده چش به راهِ قدماتون !
سایه تون سنگینه ! خاتون ! غم نشسته تو صداتون !
یه نگاه بندازین آخه ، به گلیمِ زیرِ پاتون !
سایه تون سنگینِ امّا ، ما گلایه‌یی نداریم !
هر جا که باشین شُما رُ روی چشممون می‌ذاریم !

یه نظر ما رُ نگا کردینُ ما فدا شدیم !
تا اَبَد در به درِ جذبه‌ی اون چشا شدیم !
با شُما تو هر نفس شروع یک ترانه بود ،
بی‌شُما یه قلمِ خالی بی‌دَوَات شدیم !

اگه ما رُ دوس ندارین ، یه اشاره بسّه‌مونه !
خودتون بگین که این دل ، بمیره ، یا که بمونه ؟
ما دیگه حلقه به گوشیم ! هر چی که بگین همونه !
بگین این صدا براتون بخونه یا که نخونه ؟
ما دیگه وقفِ شُماییم ، خاتونِ نازُ ستاره !
تا شُما سَرورِ مایین ، برده بودن افتخاره !

یه نظر ما رُ نگا کردینُ ما فدا شدیم !
تا اَبَد در به درِ جذبه‌ی اون چشا شدیم !
با شُما تو هر نفس شروع یک ترانه بود ،
بی‌شُما یه قلمِ خالی بی‌دَوَات شدیم !

رؤیای فرسوده

کسی در شب نمی‌خواند ، شب آواز مرا بشنو !
مرا در خود تماشا کن ! مرا با من بخوان از نو !
نگو دیگر نمی‌آیی ، عزیز شب نیاسوده !
که من خو کرده‌ام دیگر ، به این رؤیای فرسوده !
چه بی‌آئینه ویران شد ، من عاشق ، من ساده !
من مدفون شده در خود ، من از سکه افتاده !
چراغان کن سکوتم را ، در عمق این شب مُمتد !
که در پرچین آغوش ، ترانه نطفه می‌بندد !

رفیق نور نیلوفر ! مرا عریان کن از سایه !
مجالى تا مرمت نیست ! مرا ویران کن از پایه !

نه بیدار نه در خوابم ، اسیر بختک بودن !
اسیر دیدن کابوس ، اسیر دیده آلودن !
تو از آغاز می‌آیی ، ولی من خط پایانم !
شروع فتح انجام است ، اسیر دام این جانم !
مرا در مرگ من بشناس ، نه در این بود اجباری !
نه در این زجر پیوسته ، نه در این ترس تکراری !
سفر خوش ! آخرین بانو ! تو را دیگر نخواهم دید !
بگو با من کدامین دست ، مرا از ما شدن دزدید ؟

رفیق نور نیلوفر ! مرا عریان کن از سایه !
مجالى تا مرمت نیست ! مرا ویران کن از پایه !

حسرت

روسریت به رنگِ دریا ، تو چشات خوشه‌ی گندم،
گیست آتشکده‌ی عشق ، رو لبات نقشِ تبسم !
حتّا باورم نمی‌شد ، که تو خوابِ بیای سراغم،
یه دفه دیدم که با تو ، تو ماشینِ پُشتِ چراغم !
هر دومون آبی آبی ، هر دو آسمونی بودیم !
هر دو پابندِ همون قول ، که خودت می‌دونی بودیم !

تا همیشه دیدنت برام مَثِ یه حسرته !
بی‌تو زنده‌گیم سیاهه ، بی‌تو گریه عادته !

وقتی تیک‌تیکای ساعت ، ثانیه‌ها رُ شمردن،
چشمای من با نگاهِ بی‌گناهِت گِره خوردن !
کجا بود ؟ ...دُرُسِ یادم نیست ، طرفای پُلِ گیشا !
دلِ دیوونه‌ی عاشق ، شده بود محوِ تماشا !
آینه‌ی کوچیکِ ماشین ، وعده‌گاهِ چشمِ ما شد !
بعد از اون که دستای تو ، از تو دستِ من جدا شد !

تا همیشه دیدنت برام مَثِ یه حسرته !
بی‌تو زنده‌گیم سیاهه ، بی‌تو گریه عادته !

حنجره تو سیمِ خاردار

همه جا سیمای خاردار! همه جا ایستُ خبردار!
همه جا سایه‌ی شلاق، همه جا اذیتُ آزار!
همه جا سیمای خاردار! دورِ دریا، تُکِ دیوار!
وسطِ زمینِ بازی، دورِ وعده‌گاهِ دیدار!
همه جا سیمای خاردار! روی هر نگاهِ بیدار!
دورِ هر واژه‌ی ممنوع، سرِ هر کوچه و بازار!
این تنِ به خونِ نشسته، مونده تو مدارِ بسته!
نگا کن که سیمِ خاردار، حرمتِ ما رُ شکسته!

حنجره‌م تو سیمِ خاردار، خوش صداتر از همیشه‌س!
صدای سُرْخَمُ بشنو! وقتِ مرگِ غولِ شیشه‌س!

رَدشو از حصارِ باید! رَدشو از هر چه نباید!
رَدشو از مرزِ تحکم! رَدشو از شبِ مُشدَد!
رَدشو از سیمای خاردار! رَدشو از بایدِ اجبار!
رَدشو از این همه پُرسش! رَدشو از سکوتِ دیوار!
رَدشو از زوالِ شب‌بو! رَدشو از این شبِ جادو!
رَدشو از کینه‌ی صیاد! رَدشو از شکارِ آهو!
رَدشو از این همه نفرت! رَدشو از نفرینِ لعنت!
رَدشو از سازِ شکسته! رَدشو از شبِ جنایت!

حنجره‌م تو سیمِ خاردار، خوش صداتر از همیشه‌س!
صدای سُرْخَمُ بشنو! وقتِ مرگِ غولِ شیشه‌س!

شکست

روی آینه‌ی قلبم ، عنکبوت‌ه یه شکسته !
این ترانه حرفِ من نیست ، این سکوت‌ه یه شکسته !
نگو با خاطره می‌شه ، زنده موند زنده‌گی کرد !
جنگلِ خاطره‌هامم ، برهوتِ یه شکسته !

آره ! من بازی رُ باختم ، تو برنده‌یی دوباره !
قسمتِ تو بی‌خیالی ، قسمتِ من انتظاره !
اما اون که از هجومِ تلخِ طعنه‌ها می‌ترسه ،
واژه‌ی قسمتُ جای ترسُ وحشتش می‌ذاره !

اگه پامُ پس کشیدم ، واسه این نیس که بُریدم ،
من همونم که همیشه سیبِ ممنوعه رُ چیدم !
علتش فقط تویی ! تو ! آخرین شعرِ نگفته !
دیگه خیلی وقته برقِ عشقُ تو چشات ندیدم !

وقتی تو نخوای بمونم ، که دیگه حرفی ندارم !
اگه تو می‌خوای بگو که حتّا اسمت رُ نیارم !
اما فکر نکن سکوت‌م ، معنی بی‌خبریمه !
بی‌تو ، بدونِ یادِ تو سیاهه روزگارم !

پولکی

بشنو و باورش نکن! حرفا دروغکی شده!
حنجره‌ها فروشی آن! ترانه پولکی شده!
باید یه دلکک بشی تا، سکه شه بازار صدات!
حرف حساب راه نده، به خونه‌ی ترانه‌هات!
نگو چرا آوازه خون یه حرف قیمتی نگفت!
ترانه یعنی ور زدن! ترانه یعنی حرف مفت!

ترانه‌های فلّه‌یی! متری هزار تومن می‌شه!
دلکک توی آینه داره شبیه من می‌شه!

آخ که چه بی‌پرده بودن، ترانه‌ها اول کار!
وقتی که ما دل می‌دادیم، به قصه‌های گریه‌دار!
وقتی فروشی نبودن، حنجره و صدای ساز!
ترانه‌ساز کم می‌نوشت، نه این جور روده‌دراز!
یه روز ترانه ساده بود، دُرُست مَثِ یه گفت‌گو!
اما شدش تجارتِ واژه و حس آرزو!

ترانه‌های فلّه‌یی! متری هزار تومن می‌شه!
دلکک توی آینه داره شبیه من می‌شه!

سلام بی‌ریا

اومدنت ، رفتنِ شب ،
لحظه‌ی میلادِ من !
بیا که از حضورِ تو ،
چشمِ ترانه روشن !

با تو چه نابِ این صدا ،
سراغِ لحظه‌هام بیا !
تشنه‌ی گر گرفتتم ،
از یه سلامِ بی‌ریا !

چه عاشقانه می‌رسی به دادِ این خسته‌ترین !
شروعِ طوفانِ منُ تو برکه‌ی غزلِ ببین !

اومدنت هجرتِ خواب ،
از پسِ پلکای من !
باز تو هوای عاشقی ،
وقتِ نفس کشیدن !

تو انعکاسِ چشمِ تو ،
خودم رُ پیدا می‌کنم !
دریچه‌های بسته‌ی ،
خاطره رُ وا می‌کنم !

چه عاشقانه می‌رسی به دادِ این خسته‌ترین !
شروعِ طوفانِ منُ تو برکه‌ی غزلِ ببین !

گلِ سُرخ

بیستُ نه بهمنِ پنجاهُ دو ، سپیده از صدای چکمه لرزید !
فرماندهی جوخه‌ی لالِ اعدام ، غرورُ تو چشمای جنگلیت دید !
با قدمات رفتی تا پای تیرک ، دستِ تو چشم‌بندِ سیاهُ پس زد !
وقتی که سرِبازا نشونه رفتن ، نگاهشون توی نکاتِ نفس زد !
سربازای گُشنه نمی‌دونستن ، جُرمِ تو دوس داشتنِ زنده‌گی بود !
تو کشوری که آدماش همیشه ، تقدیرشون عذابُ برده‌گی بود !
خونِ تو رو خاکِ زمینِ شَتک ، وقتی که لوله‌ی تُفنگا غُرید !
صدای تک‌گلوله‌ی خلاصت ، تو گوشِ ده‌تا نسلِ بعدی پیچید !

گلِ سُرخِی ! گلِ سُرخِ خونِ تو ، توی زمستونِ ما پژمُرده نَشُد !
شب هزارتا جادو کرد ، اما بازم ، سمت از یادِ کسی بُرده نَشُد !

رفیقِ سربازای نون‌نخورده ! رفیقِ آذمای کارتون‌آباد !
تو رفتی اما طشتِ ظلمِ ظالم ، از روی بومِون زمین نیفتاد !
به قولِ شاملوی بزرگ همیشه ، ما بی‌چرا زنده‌گی کرده بودیم !
تو چرای مُردنِ می‌دونستی ، ما با چشای بسته می‌سُرویم !
واسه همین بود که زمین‌نخوردی ، حتّا زمانی که نفس بُریدی !
درختا ایستاده می‌میرن ! عاشق ! ما نرسیدیم اما تو رسیدی !
چه قَد کَمَن تو دنیا شاعرایی که زنده‌گی شون مَثِ شعرشونه !
قشنگ‌ترین شعرِ تو مُردنت بود ، شعری که تا اَبَد با ما می‌مونه !

گلِ سُرخِی ! گلِ سُرخِ خونِ تو ، توی زمستونِ ما پژمُرده نَشُد !
شب هزارتا جادو کرد ، اما بازم ، سمت از یادِ کسی بُرده نَشُد !

سُجده بر سراب

از فتحِ دوزخِ آدمم ، با گردبادی زین شده !
با یک بغلِ رازِ مگو ، از گُربه‌بی نفرین شده !
خسته از انکارِ چراغ ، از سُجده کردن بر سراب !
تاریکِ تاریکم ! تو بر این شامِ بی‌روزن بتاب !
بی‌گانه‌آم با آینه ! بی‌گانه‌آم با خاکِ خود !
با من بگو آغوشِ تو ، وقفِ کدامین دشنه شد ؟

ای از ترانه سرزده ،
در این سکوتِ بی‌بُلد !
آغوشِ بگشا رو به من ،
تا سرزمین معنا شود !

از فتحِ دوزخِ آدمم ، از خاکِ خاکستر شده !
از خانه‌یی بی‌خاطره ، با یاوہ‌یی باور شده !
آفتاده‌ام از روشنی ، در این شبِ آلوده دیار !
بارانی از فانوسِ را ، بر قلبِ تاریکم ببار !
من بی‌وطن‌تر از نسیم ، بی‌خانه‌مان در به‌در !
تن را از این بن‌بستِ کور ، تا کشفِ آزادی ببر !

ای از ترانه سرزده ،
در این سکوتِ بی‌بُلد !
آغوشِ بگشا رو به من ،
تا سرزمین معنا شود !

قصه‌ی عاشقِ فقیر

دستای من پینه تَرَک ، دستای تو مثلِ بلور !
دورُ وَرِ تو قُلُقْله ، حوالیِ ما سوتُ کور !
من یه جوونِ آسُ پاس ، تو اما طَنَازُ سوسول !
تو جیبِ من چن تا سوراخ ، تو جیبِ تو یه گوْلَه پول !
تو وُ موبایلُ تلفن ، منُ سه چهار تا دوزاری !
بندِ دَلَمِ پاره می شه ، تا گوشه‌ی رُ برمی داری !

من بچّه‌ی راه آهنُ تو بچّه‌ی نیاورون !
خودت بگو ! من چه جور ی بگم: بیا باهام بمون ؟

خونه‌ی ما اجاره‌یی ، یه قوطی کبریت ! لونه موش !
یه گوشه گازِ پیکنیکِی ، یه گوشه دستشوییُ دوش !
خونه‌ی تو ویلاییه ، جکوزیُ سونا داره !
آشپزتون هر روز بَرَات ده جور غذا بار می ذاره !
غذای من دَمپختکُ ، نیمرو وُ نونُ پنیر !
این جور یه حکایتِ قصه‌ی عاشقِ فقیر !

من مَرَدِ آسمونِ جُلُ تو دخترِ شاه‌پریون !
خودت بگو ! من چه جور ی بگم: بیا باهام بمون ؟

کدخدا

ده ما چندتا خونه‌س با دیوارای کاغلی !
همه این جا تنه‌آن ، نه هم‌دَمی ، نه هم‌دلی !
ما یه کدخدا داریم که از کدش خسته شده !
می‌گه: «گردش زمین به حرف من بسته شده !»
این جا مالک زمین هر چی روشه کدخداس !
اون که دست‌رنج ماها رُ می‌فروشه ، کدخداس !
سهم ما از مزرعه چن تا نون کپک‌زده‌س !
کدخدا صاحب این جماعتِ فلک‌زده‌س !
رو تنور خونه‌ها عنکبوتا تار می‌تنن !
حتا گنجشکای این ده دیگه جیک نمی‌زنن !

یه شب از همین شبا چه زود چه دیر ، کدخدا تو دستمون می‌شه اسیر !
خرمنِ طلایی مال ما می‌شه ! مُشتِ ظالم پیش چشم وامی‌شه !

آخه این قصه رُ باید یه جور دیگه نوشت !
یه جور قشنگ ، نه این جوری سیاه‌سرد زشت !
ما که این مزرعه رُ با گریه سیر آب می‌کنیم،
سبزی سنبله‌ها رُ رنگ آفتاب می‌کنیم،
نباید راضی بشیم به کلکای کدخدا !
نباید پلرزیم از زنگ صدای کدخدا !
کدخدا هر چی باشه صاحب زنده‌گی که نیست !
زنده‌گی راضی شدن به بند برده‌گی که نیست !
ما باید یکی بشیم ! مزرعه‌هامون مال ماس !
دس به دست هم بدیم ! یه دس همیشه بی‌صداس !

یه شب از همین شبا چه زود چه دیر ، کدخدا تو دستمون می‌شه اسیر !
خرمنِ طلایی مال ما می‌شه ! مُشتِ ظالم پیش چشم وامی‌شه !

اعتراف

تپانچه‌ی نگاهِ تو ، مرا نشانه می‌رود !
تو می‌رسی واژه از یادِ ترانه می‌رود !
شروعِ های‌های من ! شریکِ بغضِ بی‌سبب !
دوباره سَر رسیده‌یی ، رفیقِ لحظه‌های تَب !
سَرابِ خوبِ گُم شدن ، در آن نگاهِ کهربا ،
مرا برهنه می‌کند از انزجارِ این قبا !
نگاه کن ! ثانیه‌ها چه انتظار می‌کشند !
تو اعتراف می‌کنی ، مرا به دار می‌کشند !

شروعِ افسانه‌ی غم ، ختمِ همین ترانه بود !
طرّه‌ی نازِ گیسِ تو ، کلافِ تازیانه بود !

نه تو به داد می‌رسی ، نه من به تو رسیده‌ام !
سراب‌گردِ خسته‌ام ، که عشق را ندیده‌ام !
مسافرِ ستاره‌ها ! تا شبِ هق‌هقم بیا !
که پَرت مانده کوچه‌ی ترانه از صدای پا !
به سایه تکیه می‌دهم ، منِ گلو بُریده را !
پناه می‌برم به شب ، آوازِ ناشنیده را !
تو زنده‌یی مرگِ من ، باورِ من نمی‌شود !
بی تو دِلِ مثله شده ، حریفِ تن نمی‌شود !

شروعِ افسانه‌ی غم ، ختمِ همین ترانه بود !
طرّه‌ی نازِ گیسِ تو ، کلافِ تازیانه بود !

هزار دومیّن شب

زاده‌ی شهرِ قصّه‌آم! محبوسِ برگای کتاب!
سالارِ نورِ آینه! رو این شبِ کهنه بتاب!
مهلتِ استخاره نیست، فرصتِ ما همین شبه!
این شبِ بی‌سقفِ ستون، هزار دومیّن شبه!
از اوّلِ حکایتِ قصّه‌ی گنبدِ کبود،
چشمای تو هوایی، چل‌گیسِ توی قصّه بود!
من نمی‌دیدم من، جز تو نمی‌دیدم! عزیز!
چل‌گیسِ واقعی منم، از بندِ قصّه بگریز!

نذار حکایتِ دلم، نخونده باقی بمونه!
جز تو کسی آخرِ این حکایتِ نمی‌دونه!

قصّه تموم نمی‌شه تو صفحه‌ی آخرِ کتاب!
سالارِ نورِ آینه! رو این شبِ کهنه بتاب!
من بپر به خلوتت! من بخون از سرِ سطر!
بذار که رسوا بشم از حضورِ بی‌پرده‌ی عطر!
عطرِ تنت رُ جا بذار، تو پیچُ تابِ پیرهنم!
کفشای فولادی کجاس؟ کجاس عصای آهنم؟
ساده به تو نمی‌رسم، قصّه‌نویسِ دل‌نداره!
همیشه ختمِ قصّه‌ها، عاشقِ تنها می‌ذاره!

نذار حکایتِ دلم، نخونده باقی بمونه!
جز تو کسی آخرِ این حکایتِ نمی‌دونه!

بوفِ کور

نوزده فروردین سی ، پاریس چشاش بسته بود !
صدای جیغِ بوفِ کور ، تو حنجره‌ش شکسته بود !
کوچه‌ی شامپیونه بود ، آپارتمانِ سی هفت ،
همون جایی که بوفِ کور ، از توی قصه رفت که رفت !
خالقِ توپِ مرواری ، سایه‌ش دنبال می‌کنه !
غربتِ این خونه‌به‌دوش ، ترانه رُلال می‌کنه !
یه عُمره که دربه‌دره ، رَدّ سه قطره خون شده !
سایه‌ی اون مُدتیّه ، مامورِ جلبِ اون شده !

تو زندگیِ آدما ، دردایی هس مثلِ خوره !
که روحِ توی انزوا ، ذره به ذره می‌خوره !

آی بوفِ کور ! آی بوفِ کور ! آی بوفِ کورِ دربه‌در !
پَریدنتِ یه حادثه‌س ! یه اتفاقِ پرده‌در !
برّه‌ها عادت می‌کنن ، به زوزه‌ی مُمتدِ گُرگ !
اما واسه تو زندگی ، شده یه زندونِ بزرگ !
به این بُتای لعنتی ، دوباره پُشتِ پا بزن !
تویی یه ناسزای ناب ! تویی تبلورِ شدن !
آی ! آدمای بی‌زبون ! تا کی اسیرین تو نَفَس ؟
نگا کنین که بوفِ کور ، جون می‌کنه کنجِ قَفَس !

تو زندگیِ آدما ، دردایی هس مثلِ خوره !
که روحِ توی انزوا ، ذره به ذره می‌خوره !

خاتونِ ماهِ سوّم

خاتونِ ماهِ سوّم! بی بی داغِ خُرداد!
بیا که بی حضورت، دل از ترانه افتاد!
نه از ستاره دم زد، نه کوچه رُ قدم زد،
قاصدکا رُ دستِ نسیمِ نابَلَد داد!
نوشتُ خوندُ سَر رفت، تا آخرِ سفر رفت،
دنبالِ همنفس بود، برای کشفِ فریاد!
قله نشین! کجایی؟ بگو که همصدایی!
بگو تو قصرِ جادو، ما رُ نبردی از یاد!
همیشه پا به پامی، تو لرزشِ صدامی،
درست مته یه یاور! درست مته یه همزاد!
آینه بی تو سرده! بهشتِ قصه زرده!
با تو کویرِ تشنه، میشه یه دشتِ آباد!
ببین که بی تو لالم! مرثیه‌ی زوالم!
بیا تا جون بگیره، نبضِ ترانه‌ی شاد!
بی بی عطرُ مهتاب! هق هقِ ما رُ دریاب!
که این نفسِ بُریده، یه فصلِ تازه می‌خواد!

ده درجه زیر شب

اونور قابِ پنجره دوباره تصویرِ شبه !
چله نشینِ حنجره بغضِ نفس گیرِ شبه !
دستِ سیاهِ سایه‌ها بازم ستاره چین شده !
بازم هوای خونه مون ده درجه زیر شبه !

بذار که سایه‌ها بگن کبریتِ بی خطر منم !
چراغُ روشن میکنم ، شعله به شب نمی‌زنم !
شب اگه موندگار بشه ، من تو خودم آفتابی‌ام !
نقابمو برمی‌دارم ، آینه رُ نمی‌شکنم !

تو ازدحامِ عربده ، ترانه‌ها بادِ هواس !
همسایه‌ی صدای ما ، بازارِ داغِ مسگراس !

بذار جماعت ندونن دنیا تو پیرهنِ منه !
بذار ندونن که شبم با تو یه روزِ روشنه !

بذار که هیچکس ندونه معنیِ این ترانه رُ !
بذار که باور نکنن این من عاشقانه رُ !
بذار که پشتِ سایه‌ها نلرزه از صدای من !
جرقه روشن میکنه شعله‌ی هر زبانه رُ !

تو ازدحامِ عربده ، ترانه‌ها بادِ هواس !
همسایه‌ی صدای ما ، بازارِ داغِ مسگراس !

در ساعت پنج عصر

چشمات از اونور بادبزن دو خورشیدِ سیاس!
پُشتِ سَدِ پیرهنت کوجهای اسپانیاست!
پوستت از زیتونُ یاس، دلت از جنسِ طلاس!
سیمِ گیتارِ تنم به زخمه‌ی تو مبتلاس!

وعده‌ی ما باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
رقصِ صدا باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
ترانه‌ها باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
کشفِ خدا باشه فردا! در ساعت پنج عصر!

صدای هزارتا قو نشسته تو زنگِ صدات!
صدتا مرواریدِ غلتون توی لبخندِ لبات!
تو چشات شعله‌ی چوپان واسه تاروندنِ گرگ!
خشمِ تو نیزه‌ی آخر توی میدونِ بزرگ!
دستِ تو جای گریز، یه سرزمینِ آشناس!
عمقِ احساسِ تو دریاس، دلم عاشقِ شناس!

وعده‌ی ما باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
رقصِ صدا باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
ترانه‌ها باشه فردا! در ساعت پنج عصر!
کشفِ خدا باشه فردا! در ساعت پنج عصر!

عکاس باشی

عکاس باشی ! عکاس باشی ! عکس تُو بی هوا بگیر !
یه عکس بی پرده‌ی ناب ، از روزگارِ ما بگیر !
عکس من بگیر ، عزیز ! با این تبسمِ دروغ !
بین ستاره جون داده ، تو این چشای بی فروغ !
بین که خط خورده دلم ، تو امتحانِ سایه‌ها !
باید که لبخند بزنی ، تو اوج این گلایه‌ها !

عکس موندنی بگیر !
شب نباید خوشش بیاد !
باید بفهمه که چشم ،
دنیا رُ آفتابی می‌خواد !

عکاس باشی ! عکاس باشی ! عکس سیاه سفید بگیر !
از دل این آیه‌ی یأس ، یه عکس پر امید بگیر !
عکسی بگیر که توی اون ، شب پره سوزون نباشه !
تو سایه روشنش تبِ حادثه پنهون نباشه !
عکسی بگیر که مثل من ، تو قابا زندونی نشه !
معنی هر تبسمش ، گریه‌ی پنهونی نشه !

عکس موندنی بگیر !
شب نباید خوشش بیاد !
باید بفهمه که چشم ،
دنیا رُ آفتابی می‌خواد !

نا تمام

روسری قشنگت ، به رنگِ برگِ باغه !
قلبِ تو ظهرِ مرداد ، مثلِ تنورِ داغه !
با اون چشای میشی ، وقتی دیوونه میشی ،
تو نی نی نگاهت ، یه عالمه چراغه !

یه شعرِ ناتمومی ! یه قصه‌ی نگفته !
وقتی که بی صدایی ، ترانه حرفِ مُفته !
مثلِ چراغِ امید ، مثلِ ظهورِ خورشید ،
وقتِ طلوعِ چشما ، سایه زمین میفته !

گونه‌ها ت سیبِ گلاب ! نفست یه شعرِ ناب !
همیشه کنار می ، توی بیداریِ خواب !

تو سایه‌بونِ پلکات ، از تو نفس می‌گیرم !
کوچه‌ی کودکی رُ ، از آینه پس می‌گیرم !
خنده‌ی تو کلیدِ قفلا ی پیشِ رومه ،
یه شاه‌کلید برای قفلِ قفس می‌گیرم !

دستِ تو سرزمینِ ، کولیِ قصه‌هامه !
چشمِ تو چلچراغه ، روشنِ این شبامه !
وقتی که هستی هستم ، از عطرِ واژه مستم ،
بی تو تو هر ترانه یه جمله ناتمامه !

گونه‌ها ت سیبِ گلاب ! نفست یه شعرِ ناب !
همیشه کنار می ، توی بیداریِ خواب !

سفر بخیر!

پُشتِ سَرُ نِگا نِکن ، تا نِبینی که می‌شکنم !
برو ! سفر بخیر ، عزیز ! یارِ همیشه‌ی منم !
پُشتِ سَرُ نِگا نِکن ! دیدنی نیست گریه‌ی من !
وقتِ خِدا حافظی‌مون ، یه حرفِ آفتابی بزن !
بگو همیشه با منی ، تا آخرین فصلِ سفر !
بگو ! بگو تا خون نشه ، این دلِ زارِ در به در !

سفر بخیر ! عزیز دل !

گردنه‌ها پُر خطر !

ببین که از هق هق من ،

شونه‌ی واژه‌ها تَر !

برای برگشتنِ تو باید کدوم شعرُ سرود ؟
باید کدوم ترانه رُ از کفِ لحظه‌ها رُبود ؟
باید کدوم قصیده رُ به دستِ قاصدک سپرد ؟
باید که از تو آسمون چَن تا ستاره رُ شمرد ؟
بگو همیشه با منی ، تا آخرین سطرِ صدا !
بگو تا این ترانه رُ پُر کنم از خاطره‌ها !

سفر بخیر ! عزیز دل !

گردنه‌ها پُر خطر !

ببین که از هق هق من ،

شونه‌ی واژه‌ها تَر !

میدونِ انقلاب

میدونِ انقلابُ باش : حراجِ پنجه‌بوکسُ دود !
حراجِ زخمُ مرگِ موش ! حراجِ این همه سرود !
میدونِ انقلابُ باش : آدمایِ عروسکی !
دروغایِ مصلحتی ! افسانه‌هایِ آلکی !
میدونِ انقلابُ باش : هجومِ ممتدِ گدا !
کمک کنین ! کمک کنین ، برای لبخندِ خدا !
میدونِ انقلابُ باش : پلکایِ منگِ نیمه‌باز !
زمزمه‌هایِ دم‌به‌دم : نوارایِ غیرِ مجاز !

مادرِ خسته‌ی میدونِ بزرگ ، از تمومِ بچه‌هاش غافل شد !
یه نفر از دلِ قصه داد کشید: کوپنِ هفتادُ نه باطل شد !

میدونِ انقلابُ باش : ویتربینِ این مغازه رُ !
قصه‌هایِ کهنه‌ی شب ، با طرحِ جلدِ تازه رُ !
هنوز توی پیاده‌رو ، بوفِ کور افتاده رو خاک !
هنوز با توپِ مُرواری ، دیو سیاه می‌شه هلاک !
آی شوфра ! آی شوфра ! میدونِ آزادی کجاس ؟
چراغِ سبزِ زندگی ، کجای راه‌بندونِ ماس ؟
خسته از این دایره‌ام ! آی شوفرِ موافرِی !
منُ از این دخمه بپر ! هزار تومن هر جا بری !

مادرِ خسته‌ی میدونِ بزرگ ، از تمومِ بچه‌هاش غافل شد !
یه نفر از دلِ قصه داد کشید: کوپنایِ کهنه‌مون باطل شد !

حبسی

درِ قفسِ رُوا نکن! ما همه حبسِ نفسیم!
اینجا نگهبان نمی‌خواد، ما هر کدوم یک قفسیم!
درِ قفسِ رُوا نکن! ما همه حبسی‌تنیم!
درست مته عقربه‌ها، لحظه‌ها رُج می‌زنیم!
تو تک‌تکِ ثانیه‌ها، ضربه‌ی تازیانه‌ها!
تو جمعه بازارِ سکوت، حراجِ ممتدِ خداس!

کلاغا گرسنه‌آن! چشمانونُ هم بذارین!
وقتِ خوابِ جای ستاره‌ها شهابُ بشمارین!
زیرِ لب، زیرِ پتو حرفای خوب خوب بزنین!
خوابِ بینین که دارین خورشیدُ بیرون میارین!

درِ قفسِ شیشه‌ای، اون غزلِ سنگی کجاس؟
تا کی باید جوانه زد، تو سایه‌ی سیاهِ داس!
کدوم نسیمِ نابلد، قصه‌مونُ ورق زده،
که دیوِ جادو دوباره، سراغِ خونه اومده؟
ستاره‌گره می‌کنه، برای سُرُرونِ ماه!
حنای ما رنگ نداره، تو این دقایقِ سیاه!

کلاغا گرسنه‌آن! چشمانونُ هم بذارین!
وقتِ خوابِ جای ستاره‌ها شهابُ بشمارین!
زیرِ لب، زیرِ پتو حرفای خوب خوب بزنین!
خوابِ بینین که دارین خورشیدُ بیرون میارین!

زنده گی نامه

دخترک! جَز تو که دستات واسه من مثلِ وطن بود،
کی می دونه که ترانه ، زنده گی نامه ی من بود ؟
کی می دونه ؟ کی می خونه ؟ چه کسی دل می سوزونه ؟
واسه این شب پره بی که ، فکر پروانه شدن بود !

من مَثِ دفترِ شعری که نخونده بسته می شه،
مونده بودم توی سایه ، پُشتِ این سدِ همیشه !
تو به من گفتی که « هستم ! » من حصارم رُ شکستم،
این نهالِ پیر در اومد ، از تو گُلخونه ی شیشه !

معنی معجزه بودی ، توی کفرانِ علاقه !
هر نگاهِ ساده ی تو واسه من یه اتفاقه !

حالا دفترم رُ پُر کن ، از غزل های نگفته !
بذار از برقِ نگاهت ، خورشید از سکه بیفته !
شبِ من رُ زیرِ رو کن ، به آتیش بازی خو کن،
کاری کن که یخ نبندم تو ترانه های خفته !

روشنم کن تا بتابم رو به این شبای تیره !
بذار از حنای چشمت ، لحظه هام رنگی بگیره !
نقطه چینا رُ رها کن ، چشمای بسته م و کن،
بی تو یه بغضِ قدیمی توی حنجره ام اسیره !

معنی معجزه بودی ، توی کفرانِ علاقه !
هر نگاهِ ساده ی تو واسه من یه اتفاقه !

گفت بی گو

تو بگو ، من چی بگم تو گفتگوی آینه‌ها
وقتی جای زخم زنگارِ جذامِ رو تنم !
چون خودم خط‌خطی‌آم ، آینه رُ دوس ندارم !
شنیدنِ عادتِ من نیست ، همیشه داد می‌زنم !

هنوزم تو تختِ جمشید ، زیرِ سنگای سیاه ،
گورِ صد هزارتا از برده‌های خوبِ منه !
روی هر خشتِ رو هر ستونِ ویرونه‌ی اون ،
نقشِ انسانی که تو زنجیرا جون می‌کنه !

تو بگو ، بگو به دنیا چی داده ، دستای سیاهِ بی‌حافظه‌مون ؟
بگو جزُ به مُشتِ گذشته چی داریم ، توی صندوقچه‌ی گودِ خونه‌مون ؟
تو بگو ، بگو به دنیا چی دادیم ، غیر از این سکوتِ طولانیِ سرد ؟
گفت بی‌گوی صدا و سکسکه ، عُمریه جاری تو گنبدِ درد !

پُزِ حافظِ رُ می‌دم که زیرِ سرنیزه‌ی من ،
جون به لب شدُ غزلِ نوشتِ آفتابیِ سرود !
پُزِ خیامِ می‌دم که حتا قَدِ به نفس ،
فارغ از هراسِ قداره‌ی تیزِ من نبود !

لافِ دیروزای دورِ تقویما رُ می‌زنم !
لافِ جنگِ مرگِ آدم‌کشی‌ای بی حساب !
لافِ سوزوندنِ پروانه‌ی سرخِ واژه‌ها ،
تو حریقِ تَندُ بی‌ترمزِ برگای کتاب !

تو بگو ، بگو به دنیا چی داده ، دستای سیاهِ بی‌حافظه‌مون ؟
بگو جزُ به مُشتِ گذشته چی داریم ، توی صندوقچه‌ی گودِ خونه‌مون ؟
تو بگو ، بگو به دنیا چی دادیم ، غیر از این سکوتِ طولانیِ سرد ؟
گفت بی‌گوی صدا و سکسکه ، عُمریه جاری تو گنبدِ درد !

مرثیه

گنبدِ سردِ قصه ، کبودِ تازیانه‌س !
وقتِ طلوعِ تازه ، تو ریتمِ این ترانه‌س !
تو انجمادِ این شب ، چشمت شعله‌ور کن !
که این چراغِ مُرده ، منتظرِ زبانه‌س !
نفسِ نفسِ صدام کن ! بذار که خوش صداشم ،
که بی صدا شکستن ، آفتِ این زمانه‌س !
ستاره رُ خبر کن ! سایه رُ در به در کن !
چشمِ تو چلچراغِ ضیافتِ شبانه‌س !
غزلِ غزلِ رسیدم به غربتِ نگاهت !
وقتِ سفر ، نگاهِ تو بهترین بهانه‌س !
مرهمِ این هراسی ، بی‌بی ناشناسی !
صدام کن ! آی ! صدام کن ! اسمِ تو محرمانه‌س !
محرّمِ رازِ من باش ! مرثیه‌سازِ من باش !
که با صدای سبزت ، مرثیه ، عاشقانه‌س !

لب دوختگان

لب دوختگان! مرغِ غزل بی پربال است!
در کنجِ قفس، ثانیهِ همسایه‌ی سال است!
از پیله در آید که مفهومِ سقوطید!
در خندقِ شب جستنِ خورشید محال است!

لب دوختگان! کاشفِ فریاد منم من!
از دامِ شبِ حادثه آزاد منم من!
بی حنجره و لالِ نفسِ مُرده شماید!
آن قاصدکِ همسفرِ باد منم من!

زمانه بد! ترانه رد! پنجره‌های خانه سد!
نبضِ ستاره بی طپش! ناجیِ قصه نابلد!

لب دوختگان! پنجره‌ی رو به سحر کو؟
فانوسِ صدا، نقطه‌ی پایانِ سفر کو؟
این کولی بی سقف به بیراهه رسیده‌ست،
همپای سفر در خمِ این پیچِ خطر کو؟

لب دوختگان! سوخته‌ی آتشِ طورید!
در بندِ تبِ این شبِ دیرینه صبورید!
یک جامِ لبالب همه از زهر بنوشید،
آن لحظه رها کنید که در سینه‌ی گورید!

زمانه بد! ترانه رد! پنجره‌های خانه سد!
نبضِ ستاره بی طپش! ناجیِ قصه نابلد!

یادگاری

ای غزل از تو رسیده! ای ترانه از تو جاری!
مرهمِ عزیزِ نابِ همه‌ی زخمای کاری!
پا بذار تو شبِ چشمام، با تو تازه می‌شه حرفام،
این تویی که مثل آینه، من یادِ من میاری!
مثِ یه حرفِ نگفته، با منی! زیبای خفته!
تا رسیدن به طلوعم، یه قدم فاصله داری!
توی این چله‌ی یلدا، تو شدی شروعِ فردا،
توی یخبسته‌گیِ باغ، صدای پای بهاری!
دلِ ما وقفِ نگاهت، چشممون مونده به راهت،
نه تو جاده‌گردِ خاکی، نه نشونی از سواری!
تو که نازی مثِ آهو، بگو عطرِ خنده‌هات کو؟
بیا که دیگه نمونده واسه دل صبرِ قراری!
بی تو سو نداره چشمام، بی تو می‌گیره نفس‌هام،
واسه من مثلِ هوایی، خونه‌یی، شهرِ دیاری!
پُل بزن به این شکسته، روزگار دستام بسته،
تو مثِ حکمِ رهایی از تو بندِ روزگاری!
من یه سوزن بانِ پیرم، که دیگه چون نمی‌گیرم،
تو مثِ خاطره‌های سوتِ آخرین قطاری!
من تو دلت نگه دار! دخترک! خدا نگهدار!
شاید این ترانه از من، بشه تنها یادگاری

خیابونی

مَثِ گُربه‌هایِ ول‌گرد ، تو خیابونا پلاسه !
با غمِ غصّه رفیقه ، خنده رُ نمی‌شناسه !
تخته‌نرده زنده‌گی رُ همیشه باخته وُ ساخته !
اما بازم پی بُرده ، فکرِ جُف شیشِ یه طاسه !

دلِ دخترِ فراری ، پُرِ عشقایِ دوروزهس !
همیشه تو امتحانِ دل‌سپرده‌گی رفوزهس !
قصه‌هایِ گلُ شمعُ شنیده ، خبر نداره ،
خودِ اون پروانه‌یی که توی شعله‌ها می‌سوزهس !

دخترکِ دربه‌درِ محله‌هایِ بی‌چراغ !
چشماتُ نفروش به همه ، تو این حراجِ داغِ داغ !
فرارِ بی‌مقصدِ تو علاجِ دردت نمی‌شه !
زنده‌گی فیلمِ هندی نیست ، که خوب تموم شه همیشه !

شهرِ قصه پُرِ گرگه ، با کسی شوخی نداره !
تا که چشم رو هم بذاری ، یهو دخلتُ میاره !
زنده‌گی رُ زنده‌گی کن ! گریه تنها کارِ آبره !
تو می‌تونی آسمونُ بیوشونی با ستاره !

دلِتُ بده به امید ! باز برو به سمتِ خونه !
اون جا حتماً یه کسی هست ، که غمِ تو رُ بدونه !
می‌دونم که دوس نداری بایدُ نبایدا رُ ،
اما پرسه ، قدماتُ به جایی نمی‌رسونه !

دخترکِ دربه‌درِ محله‌هایِ بی‌چراغ !
چشماتُ نفروش به همه ، تو این حراجِ داغِ داغ !
فرارِ بی‌مقصدِ تو علاجِ دردت نمی‌شه !
زنده‌گی فیلمِ هندی نیست ، که خوب تموم شه همیشه !

مرا به یاد نگه‌دار!

حراج پنجره در سرزمین بی‌دیوار ،
سکوت حنجره در انزوای این تکرار ،
قدم قدم تو بیا ای ترانه‌ی بیدار !
مرا بپر به تماشای آخرین دیدار !

بین که بی‌تو گرفته صدای روشن ساز !
مرا بپر به طلوعی دوباره در آواز !
مرا بپر به نگاهت ، به نقطه‌ی آغاز !
مرا بپر به پرستو ، به اوج این پرواز !

مرا به یاد نگه‌دار !

مرا به یاد نگه دار !

دوباره بوسه‌ی جادو ، به خاطرم بسیار !
نگاه آخر آهو ، به خاطرم بسیار !
هجوم بغض غزل‌گو ، به خاطرم بسیار !
مسیر خاطره تا او ، به خاطرم بسیار !

مرا به یاد نگه‌دار ، همیشه در یادم !
که من تمام غزل را به چشم تو دادم !
مرا بپر به حصارت که خسته از خویشم ،
بپر که با تو از این بند کهنه آزادم !

مرا به یاد نگه‌دار !

مرا به یاد نگه‌دار !

انفجار

تو ضیافتِ ستاره ، وسطِ این شبِ شیاد ،
تو بخون بی بی مهتاب ! خونه ی حنجره ت آباد !
یه بغل خاطره دارم ، واژه ی باکره دارم ،
وقتِ خودسوزی ساز ، گوشه ی پرده ی بیداد !
وقتی شاخه ها تَبَر شد ، وقتی گُل زیرُزَبَر شد ،
واسه باغچه گریه می کرد ، بیدِ تکیه داده بَر باد !
شبُ رَج زدیم از اول ، وقتِ قتلِ عامِ جنگل ،
آخرین برگِ شهامت ، از سریرِ شاخه افتاد !
حالا فصلِ انفجاره ! فصلِ آغازِ دوباره !
نگو حرمتِ ترانه ، خیلی وقته رفته از یاد !
چه تماشایی نازت ، جنسِ نقره س سیمِ سازت ،
برده ی یاغیِ قلبم ، با اشاره ت همیشه آزاد !
بخون از اولِ آواز ! برسون منُ به پرواز !
بگو کی نبضِ نفس هات ، میرسه به اوجِ فریاد ؟
دیگه با منی همیشه ، با تو آینه پیر نمیشه ،
چشمای تو طعمِ تازه ، به ترانه های من داد

آخرین فصل

فصلِ تازه‌مِ آخرینِ فصلِ منه !
چشمام از یه نورِ تازه روشنه !
با من این ترانه رُ زمزمه کن !
یکی پُشتِ حنجره‌م داد می‌زنه !

پُشتِ سرِ برگای خاکستریه !
پُشتِ سرِ قصه‌ی دیوِ پَریه !
رو به رو وعده‌ی من با خودمه !
پُشتِ سرِ وعده‌های سَرَسَریه !

تو سرایشی شبِ حنجره‌مون نفس بُرید !
تو که تازه نفسی بخون یه شعرِ پُر امید !

رو به رو بَرگا سفیده ، زندگی رُ بنویس !
نقشِ دریا یه سرابه تشنگی رُ بنویس !
تو قبیله‌ی پریشونِ قلم شکسته‌ها ،
رختِ خوابِ پاره کن ! برهنگی رُ بنویس !

بنویس تا روزگارِ خاطره‌تُ خط نَزده !
بنویس اگه چشات نشونِ نورِ بَلده !
بنویس که اون کلاغِ بازم به خونه‌ش نرسید !
بنویس یکه سوار به خوابِ ما نیومده !

تو سرایشی شبِ حنجره‌مون نفس بُرید !
تو که تازه نفسی بخون یه شعرِ پُر امید !

یادِ من باش!

هر جا هستی ، یادِ من باش ! یادِ این نفس بُریده !
که یه عُمره توی آینه ، تنها عکسِ تو رُ دیده !
هر جا هستی ، یادِ من باش ! من که با یادِ تو موندم ،
پا به پای هر دقیقه ، از تو خوندم ! از تو خوندم !
از تو که شرمِ سلامت ، لحظه‌هامُ زیرُ رو کرد !
با خداحافظِ سردت ، چشمِ من به گریه خو کرد !

همترانه ! یادِ من باش !
بی‌بهبانه یادِ من باش !
وقتِ بیداریِ مهتاب ،
عاشقانه یادِ من باش !

هر جا هستی ، یادِ من باش ! آخرینِ خاتونِ آواز !
با تو خوش صداترینه ، سیمِ بی‌زخمه‌ی این ساز !
یادِ من باش ، وقتی بی‌من این ترانه رُ شنیدی !
یادِ من باش ، اگه من رُ ، حتا توی خواب ندیدی !
بی‌تو تقویمِ سکوت‌م ، هفته‌ی آبی نداره !
این ترانه اوجِ من نیست ، این سقوطِ انتحاره !

همترانه ! یادِ من باش !
بی‌بهبانه یادِ من باش !
وقتِ بیداریِ مهتاب ،
عاشقانه یادِ من باش !

جُردن

وقتی که گاز می‌دی ، با ماشینِ باباجون ، توی سربالاییِ جُردن ،
با موهای چربُ ، قیافه‌ی داغون ، سیگاری کنجِ کِبِتِ روشن ،
وقتی با توپ تیشِ صدای ضبطت ، کر می‌شه گوشِ جماعت ،
وقتی که نوربالای چراغت می‌زنه چشمایِ راحت ،
فکرِ بچه‌های جنوبِ شهر باش ، که یه لقمه نونم ندارن !
فکرِ جوونای دربه‌در باش ، که یه عمره بی‌قرارن !

جُردن ! جُردن !
پس بده دیروزمُ به من !
جُردن ! جُردن !
حرفای تازه‌تری بزنی !

وقتی که هی بوق می‌زنی بعدش ، مات منتظر می‌مونی ،
وقتی که آهنگای من زیر لب ، با صدای نکرهت می‌خونی ،
وقتی که جیغِ ترمزِ چرخت ، می‌پیچه تو گوشِ خیابون ،
وقتی خسارتِ جرینگی می‌دی ، آسون آسون آسون ،
فکرِ اونا باش که توی بارون ، حتا یه سقفم ندارن !
اونا که جای ستاره شب‌ها زخماشون می‌شمارن !

جُردن ! جُردن !
کپ نکن از این حرفِ من !
جُردن ! جُردن !
عشقُ با من فریاد بزنی !

روشنم کن!

دلخوشِ خاطره‌ها تم! هیچکسُ جُز تو ندارم!
تو بگو، ترانه‌بانو! من کجای روزگارم؟
وقتی معنای ترانه، حرفای صدتا به غازه،
وقتی پیش پای خسته‌م، جاده‌های حيله بازه،
باید از کدوم دقیقه، برسم به خطِ سوم؟
تو کدوم ثانیه باید، خون بشم تو رگِ مردم؟

یادم بده ترانه‌ای بخونم،
تا دیگه دیواری نمونه برجا!
من ببر به اون شبِ قدیمی،
دلَم گرفت از این طلوعِ بی‌جا!

خسته‌ام از این رهایی، زیرِ سقفِ سُرِبِ کابوس!
این طلوعِ روشنی نیست، نورِ چلچراغِ جادوس!
دل به این ستاره‌نسیپار، برقِ چشمای یه گُرگه!
چه دروغِ دلنشینی، روی این لوحِ بزرگه!
تو بگو خاکِ سکوت‌م، از کدوم جوانه سبزه؟
روشنم کن که فروغت، به چراغونی می‌ارزه!

یادم بده ترانه‌ای بخونم،
تا دیگه دیواری نمونه برجا!
من ببر به اون شبِ قدیمی،
دلَم گرفت از این طلوعِ بی‌جا!

خوش خیال

چشمای تو رنگِ پاییزِ شماله ، دخترک !
نقاشی کشیدن از چشات محاله ، دخترک !
من به گردِ آهوی نازِ چشات نمی‌رسم ،
چون که هر رسیده‌یی پیش تو کاله ، دخترک !
ببرِ دلِ شبا میاد رؤیا می‌نوشه از چشات ،
آخه چشمت مَثِ یه چشمه زلاله ، دخترک !
تو کی هستی که کنارِ تو حقیرِ واژه‌هام ؟
پیشِ زیباییِ تو ترانه لاله ، دخترک !
بگو من چوبِ کدوم گناه دارم می‌خورم ؟
خیلی وقته رو لبام همین سواله ، دخترک !
همه زنده‌گیم شده تحمّلِ فاصله‌ها ،
همش از چاله تو چاه ، از چاه تو چاله ، دخترک !
دلِ می‌گه یه روز میای غصّه‌هام خط می‌زنی ،
می‌دونم ! این دلِ ساده خوش‌خیاله ! دخترک !
اما حتّا اگه تو چله‌ی یخِ سرِ برسی ،
واسه من اومدنت تحویلِ ساله ، دخترک !

سایه به سایه

اسم من : سایه‌ی تو ، سایه‌ی تو ، اسم من !
زاغ سیاه چشمت ، چشمای من چوب می‌زنه !
همیشه سایه به سایه ، همیشه پشت سرت !
با توئه تا ته رؤیا ، عاشق دربه‌درت !
اون که با تو رنگ آبی ، بی تو خاکستریه !
اون منم که بی تو ، حتا نفسم سرسریه !

دعوتم کن به یه جرعه خواب خوش !
خسته‌ام از این شب ترانه‌کش !
دعوتم کن به یه آواز قشنگ ،
پشت رنگین‌کمون پریده‌رنگ !

غافل از تب کوچه ، غافل از سقوط برگ !
گل یاست رُ سپردی دست بی‌رحم تگرگ !
غافل از غم چشمام ، غافل از من من !
نمی‌خوام تکراری شم ، یه حرف تازه‌تر بزن !
من باورکن بغض از سکوت من بگیر !
تنم رهاکن از حصار این شب حقیر !

دعوتم کن به یه جرعه خواب خوش !
خسته‌ام از این شب ترانه‌کش !
دعوتم کن به یه آواز قشنگ ،
پشت رنگین‌کمون پریده‌رنگ !

چله شمار

تو فصلِ تاراجِ درخت ، جوانه یعنی یه قیام !
ببین چه قیمتی شدن ، ترانه‌های بی کلام !
ببین که پابرنه‌ها ، خسته شدن تو نیمه راه ،
کی گفته از گنبدِ شب ، سر می‌زنه صدای ماه ؟
کی گفته خاطراتمون ، شبیه آرزو بشه ؟
کی گفته سنگِ کینه‌ها ، با آینه رو به رو بشه ؟

چله شمارِ سوگ ، کرکسِ پیرِ تقویم !
دیوارا رُ پوشوندن ، آگهی‌های ترحیم !

تو فصلِ تاراجِ نفس ، زمزمه یعنی یه قیام !
ببین چه قیمتی شدن ، ترانه‌های بی کلام !
تو این وُفورِ همهمه ، چقدر صدای ما کمه !
ببین که زخمِ حادثه ، دم به دم ! دم به دم !
ببین که دیوِ دل سیاه ، سلسله‌دارِ سایه‌ها !
سکوتِ این حنجره‌ها اینجا به معنای صداس !

چله شمارِ سوگ ، کرکسِ پیرِ تقویم !
دیوارا رُ پوشوندن ، آگهی‌های ترحیم !

رَدِ بهار

پَری پروانه پوشم! عمریه حلقه به گوشم!
بذار از شرابِ چشمت ، دو سه پیمونه بنوشم!
تو کدوم خاطره جاموند ، دستِ تابستونی تو؟
از کدوم حادثه سررفت ، هق هقِ پنهونی تو؟

بی تو ترانه‌های من ، تو ضجه‌های شب گُمه!
گریه نکن! این دلِ مست ، خرابِ یه تبسمه!

نرو از خلوتِ دستام ، جاده رو به زمهریره!
پیشِ حرمتِ قدم‌هات ، خاکِ این جاده حقیره!
تو که داغِ داغِ داغی مثلِ آتیشِ تو کرسی ،
واسه چی رَدِ بهارُ ، از آدم برفی می‌پرسی؟
میشه با نازِ نگاهت ، صدتا سقفِ موندنی ساخت!
میشه لبخندُ دوباره ، یادِ این آینه انداخت!

بی تو ترانه‌های من ، تو ضجه‌های شب گُمه!
گریه نکن! این دلِ مست ، خرابِ یه تبسمه!

حرفِ بی حرفی

توی چشمت ستاره مُرده! دیگه شب عاشقانه نیست!
پس پُشتِ غمِ نگاهت، دیگه برقِ ترانه نیست!
بی تو تنها، با تو تنها، اینه پیشونی نوشت!
سه‌م از خوابت همین بود: این همه رؤیای زرشت!
با تو تنها، بی تو تنها، راهمون بی آخره!
این تویی که اوّل هر قصّه خوابت می‌بره!

حرفای ما، حرفِ تکرار، حرفِ بی حرفی!
دستای گرمت کجا رفت؟ آدمک برفی!

زیرِ رگبارِ خاطرات، دوباره پرسه می‌زنم!
دم‌به‌دم از تو گر می‌گیرم، دم‌به‌دم بی تو می‌شکنم!
از سکوتت، تا سقوطت، یه گلایه فاصله‌س!
من تو با هم غریبیم، دلامون بی حوصله‌س!
از سقوطت، تا سکوتت، حرفای بی‌زاریه!
هر چی گفتم، هر چی گفتم، کهنه و تکراریه!

حرفای ما، حرفِ تکرار، حرفِ بی حرفی!
دستای گرمت کجا رفت؟ آدمک برفی!

دل گله

هم قسم ! کجای این فاصله‌ای ؟
تو کدوم سطرِ همین دل گله‌ای ؟
نگو چشمِ براهِ خورشیدی هنوز ،
آخ ! چه طاقتی ! عجب حوصله‌ای !

اگه این شب به شبیخون نرسه ،
اگه بغضِ ما به بارون نرسه ،
تو ضیافتِ سکوتِ آینه‌ها ،
اگه فانوسِ تو مهمون نرسه ،

تو سیاه چال می مومن تموم این حنجره‌ها !
دیوارا قد می کشن تو باورِ پنجره‌ها !
دیگه هیچ کوهکنی کوه بر نمی‌داره با عشق !
شب اسیر نمی شه تو زنجیرِ این زجره‌ها !

اگه این شب به شبیخون برسه ،
اگه بغضِ ما به بارون برسه ،
تو ضیافتِ سکوتِ آینه‌ها ،
اگه فانوسِ تو مهمون برسه ،

از دلِ حوضِ طلا قد می کشن فواره‌ها !
عطرِ مهربونِ یاس پُر می شه تو مشامِ ما !
دیو تو بطری ، ته اقیانوسا زندونی میشه !
چه تماشایی می شه جشنِ گلُ نورُ صدا !

مبتذل

وقتی خورشید ، یخ بنده ، یعنی غمره شب بلنده !
ای طلوع بی بهانه ! دل ما پیش تو بنده !
اینجا رخصتِ نفس نیست ! اینجا کرکس تو قفس نیست !
پیش خودسوزی طاووس ، اشکای من تو بس نیست !

باید از سایه‌ی ساطور ، تا ستاره ، خون بباریم !
باید این ثانیه‌ها رُ تو کتابا جا بذاریم !
توی سینه‌مون یه کپه حرفای خط‌خطی مونده ،
کی می‌گه برای کوچه حرف تازه‌ای نداریم ؟

توی زخمِ صورتِ رنگین‌کمونِ غزله ،
از نگاهِ سایه‌ها تنفست مبتذله !

بگو خورشیدم بمیره ! توی شب آینه کوره !
خود ندیدن التیامِ زخمِ این قومِ صبور !
وقتی تو باورِ آینه ، خودت مُرده ببینی ،
واسه تاریکیِ خونه ، خودت آماده‌ترینی !
روشنی وقتی قشنگه ، که تو عاشقانه باشی !
وقتی که خودت حریص ، حکمِ تازیانه باشی !

توی زخمِ صورتِ رنگین‌کمونِ غزله ،
از نگاهِ سایه‌ها تنفست مبتذله !

سنگسار

مستانه باش! مستانه باش! این خانه بی‌خُم خانه نیست!
در عمقِ این آتشکده، جز پیکرِ پروانه نیست!
در این هجومِ ناگهان، سر را منہ بر آستان،
چون رنگی از رنگین‌کمان، بر طاقِ این ویرانه نیست!
زنجیر بر پای چراغ، تیشه روان بر صیدِ باغ،
بنگر که در قومِ کلاغ، یک بلبلِ دیوانه نیست!

بیا! بیا! تو بیا ای طلایه‌دارِ غزل!
بیا! بیا! به تماشای سنگسارِ غزل!

مستانه باش! مستانه باش! این خانه بی‌خُم خانه نیست!
در عمقِ این آتشکده، جز پیکرِ پروانه نیست!
کبکان همه تسبیح گو، خون‌ها روان در ذهنِ جو،
سیمرغِ ما با شبِ بگو! در بندِ آبُ دانه نیست!
سرریز شو از صبرِ تن، ای قاصدِ یلدا شکن!
می‌نای سرخِ خونِ من، در حجمِ این پیمانہ نیست!

بیا! بیا! تو بیا ای طلایه‌دارِ غزل!
بیا! بیا! به تماشای سنگسارِ غزل!

طلاق

حرفِ آخرُ بزن! حوصله‌مُ سَرَمی بَری!
خسته‌ام از این یکی شُدن ، ولی دربه‌دِری!
حرفِ آخرُ بزن! بگو باید چی کار کنیم!
مَنْ تو از خودمون نمی‌تونیم فرار کنیم!
هَر جا باشیم همینه! هم این جا ، هم قلّه‌ی قاف!
حرفِ آخرُ بگو دُرُستُ پوست‌کنده وُ صاف!

بگو که شریکِ اشتباهِ همدیگه بودیم!
شریکِ زنده‌گیِ سیاهِ همدیگه بودیم!

حالا فکرِ رفتنی! خوب می‌دونم! بذار برو!
حرفاتُ دارم تو چشمات می‌خونم! بذار برو!
برو اما عمرِ هَر دو تامونُ آتیش زدی!
تو می‌گفتی راهِ خوشبخت شُدنُ خوب بَلدی!
بعضی از اشتباها تا آخرِ عمرِ باهاتن!
عشقمون یه اشتباه بود! اشتباهِ تو وُ من!

بگو که شریکِ اشتباهِ همدیگه بودیم!
شریکِ زنده‌گیِ سیاهِ همدیگه بودیم!

زندگی معنی مرگه!

پرده خونی بسه ، مطرب ! دل صدپاره رُ دریاب !
خواب بی دغدغه ننگه ! وقتشه بپری از خواب !
تا کجای قصه می شه ، تن به ضرب دلخوشی داد ؟
بخون از خرابه های ، پُشت این پرده ی آباد !

مطرب زنبورک خونه ! حرف ترانه پنهونه !
اینجا برای مرثیه ، دلیل خوب فراوونه !

مطرب زنبورک خونه ! نیش ترانه هات کجاس ؟
کدوم نسیم کینه دار ، دشمن فانوس صداس ؟

پرده ی آینه رُ بنداز ، پیش چشم این جماعت !
این اهالی تزلزل ! این تبار بی شکایت !
قصه ، بی غصه دروغه ! زندگی معنی مرگه !
قصه ی زجر سپیدار ، زیر شلاق تگرگه !

مطرب زنبورک خونه ! حرف ترانه پنهونه !
اینجا برای مرثیه ، دلیل خوب فراوونه !

مطرب زنبورک خونه ! نیش ترانه هات کجاس ؟
کدوم نسیم کینه دار ، دشمن فانوس صداس ؟

ضرب المثل

منُ مهربون نِگاکن ، تا نلرزه دلُ دستم !
اسمِ تازه مُ صداکن ، تو بگو که من کی هستم !
منُ مهربون نِگاکن ، تا نیفتم از سرودن !
بهترین فصلِ کتابه ، صفحه‌های با تو بودن !

کی به جز من مئه سایه ، پابه پاس با غمِ چشمت ؟
اون کیه که غصه داره ، برای شبنمِ چشمت ؟
اون کیه که حتا تو خواب ، تو همیشه روبه‌روشی ؟
اون اسیرِ جاده‌هاسُ ، تو جوابِ جستجویی !

دوباره منُ نِگاکن ، با یه لبخندِ صمیمی !
مثلِ وقتِ سبزِ دیدار ، پای اون سَرِ قدیمی !
تو همون کوچی بُن‌بست ، که گذرگاهِ غزل شد !
اونجا که اسمِ منُ تو ، مثلِ یه ضرب‌المثل شد !

کی به جز من مئه سایه ، پابه پاس با غمِ چشمت ؟
اون کیه که غصه داره ، برای شبنمِ چشمت ؟
اون کیه که حتا تو خواب ، تو همیشه روبه‌روشی ؟
اون اسیرِ جاده‌هاسُ ، تو جوابِ جستجویی !

پیشونی نوشت

از چکیدن ستاره ، روی دفترچه‌ی خالی ،
تا رُبودنِ یه بوسه ، از یه خاتونِ خیالی ،
فاصله ، سطرِ نخستِ اولین ترانه بود !
از غزلخونیِ خورشید ، پسِ پشتِ پلکِ سایه ،
تا رسیدن به غروبِ سردِ آخرین گلایه ،
فاصله ، خطِ زدنِ شعرای عاشقانه بود !

از شکوهِ نقشِ لبخند ، رو لبِ برده‌ی آزاد ،
تا وقاحتِ تبسم ، توی صورتِ یه جلاذ ،
فاصله ، بیداریِ چشمای پشتِ میله بود !
از چراغونیِ مهتاب ، رو نوکِ صخره‌ی نیرنگ ،
تا سقوطِ بی‌دریغ ، آخرین پلنگِ دلتنگ ،
فاصله ، لالاییِ عتیقه‌ی قبیله بود !

بگو از حراجِ فانوس ، توی شهرِ نونِ نخورده ،
تا شبِ مرثیه‌سازی ، واسه گُلخونه‌ی مُرده ،
فاصله ، چن تا شبِ نشکنِ پروانه‌کش ؟
از رَجَزِ خونیِ سلاخ ، پیشِ چشمای قناری ،
تا آتیش‌بازیِ تلخ ، تک درختِ یادگاری ،
دلِ خسته به کدوم مرهمِ نامریی خوش ؟

یه خرابه‌ی قشنگ ، هزار تا آبادی زشت !
این جهنمِ عزیزُ نفروختیم به بهشت !
دلِ ما غافل از این فاصله‌های کهنه بود ،
ما تو شب زاده شدیم ، همینهِ پیشونی نوشت !

عروسک

یکی بود ، یکی نبود ، زیر گنبدِ کبود،
یه عروسکِ قشنگِ نشسته بودش !
آبروهایش مثلِ کمون ، زیرِ طاقِ آسمون،
چشمایشُ به راهِ قصّه بسته بودش !

تو همون عروسکی ! که با چشمِ پولکی ،
منُ مثلِ سایه دنبالت کشوندی !
گفتی با تو صادقم ! گفتی خیلی عاشقم !
اما عاشق نبودى پیشم نمودى !

اون عروسکِ عاشقه یا تو ؟ اون که فرقی نداره با تو !
دس رو دس گذاشتی موندی ، که یکی بفهمه حرفات !

عروسک جون نداره ! سرُ سامون نداره !
تا کجا می تونه چشم به راه بمونه ؟
خیلی وقته بی صداس ، انگار از دنیا جداس ،
تو دلش گلایه داره از زمونه !

تویی که دلِ نداری ، منُ تنها می ذاری !
تو سینه ت به جای دلِ یه تیکه سنگِ داری !
من که حرفی ندارم ! باز بگو: دوست دارم !
هنوزم قشنگه این دروغِ تکراری !

من دیگه غریبه‌آم با تو ! فاصله داره دلم تا تو !
دس رو دس گذاشتی موندی ، یکی باور کنه حرفات !

آوازه خون!

هی چپُ راست می‌دی کنسرت! خوش به حالت! ای آوازه خون!
عکست چاپ شده رو اینسرت! خوش به حالت! ای آوازه خون!
اسمت همه جا پیچیده! خوش به حالت! ای آوازه خون!
هر کسی کلیپت دیده! خوش به حالت! ای آوازه خون!
پولات از پارو بالا می‌زن!
همه‌ش آرت امضا می‌گیرن!
کشته مرده برات زیاده!
دوس دارنت مردم ساده!

اما بگو به من تو کی هستی؟
وقتی که رو به آینه نشستتی!
یه آدم ساده، یا یه نابغه؟
که آینه واسه‌ش آینه‌ی دقه!

آخ! اگه خودت گم کنی، وای به حالت! ای آوازه خون!
اگه پش به مردم کنی، وای به حالت! ای آوازه خون!
اگه فکر کنی خوش صدایی، وای به حالت! ای آوازه خون!
یا بگی که خود خدایی، وای به حالت! ای آوازه خون!
یهو می‌بینی صدات می‌گیره!
ستاره‌ی شانست می‌میره!
وقتی بدونن که تو کی هستی،
دیگه دکون صدات بستیی!

حالا بگو به من تو کی هستی؟
وقتی که رو به آینه نشستتی!
یه آدم ساده، یا یه نابغه؟
که آینه واسه‌ش آینه‌ی دقه!

شروع کن!

صدتا دامادِ کفنِ پوش ، صدتا نو عروسِ بیوه !
کارِ ما به جای فریاد ، قلقلک دادنِ دیوه !
توی مهمونیِ شمشیر ، هلِ کشونِ تازیانه‌س !
حجله‌ی شاپرکامون ، جای جولانِ زبانه‌س !
نفسِ چراغُ بشمار ! مُرشدِ اسطوره مُرده !
چشمایِ کدوم مترسک ، زخمایِ ما رُ شمرده ؟

شروع کن ! شروع کن ! تو این پایانِ بی‌هق‌هق !
گذرگاهِ رهایی باش ، از این بن‌بستِ بی‌عاشق !
بذار مَهرپیشونیِ بازم ، بمونه پایِ این درگاه !
ببین از سنگِ سنگ‌انداز ، شکسته چلچراغِ ماه !
طلوعم کن ! طلوعم کن ! خروسِ تُک طلا خوابه !
آهای ! ماه‌پیشونی ! برگرد ! تنم بی‌تابِ مهتابه !

این همه سایه‌ی خسته ، این همه قفلِ شکسته !
پهلوانای ستاره ، صف به صف ، دسته به دسته !
قاصدک از دلِ خورشید ، واسه‌مون خبر آورده ،
وا کنین درایِ باغ ، که دروگر جون سپرده !
بزنین به طبلِ بوسه ! وقتِ رقصِ بی‌هراسه !
رقصِ بی‌پرده‌ی آخر ، وسطِ گودِ حماسه !

آهای ! ماه‌پیشونی ! برگرد ! تنم بی‌تابِ مهتابه !
طلوعم کن ! طلوعم کن ! خروسِ تُک طلا خوابه !
ببین از سنگِ سنگ‌انداز ، شکسته چلچراغِ ماه !
بذار مَهرپیشونیِ بازم ، بمونه پایِ این درگاه !
گذرگاهِ رهایی باش ، از این بن‌بستِ بی‌عاشق !
شروع کن ! شروع کن ! تو این پایانِ بی‌هق‌هق !

تاراج

به تاراجم بیا ، خاتون ! که من مغلوبِ مغلوبم !
تو این بُن بستِ بی لبخند ، به جرمِ بوسه مصلوبم !
از این تقویمِ تکراری ، ببر من رُ به بیداری !
رفیقِ باغِ خاکستر ! تو از رازم خبر داری !
بلوغِ عطرِ بابونه ، تو آوازِ تو پنهونه !
دلت دریای بی مرز ، نگاهت صدتا می خونه !

تاریخِ خونینِ غزل ، گذشته‌ی ترانه‌هاس !
طلوعِ بی پرده‌ی تو ، ختمِ تمومِ ماجراس !

به تاراجم بیا ، خاتون ! سکوتِ سازِ غارت کن !
منُ عربون کن از خوابم ، گُلُ آوازِ قسمت کن !
حریقِ بالِ پروانه ، طریقِ فتحِ ظلمت نیست !
پسِ پلکای هشیارت ، یه خوابِ بی نهایت نیست !
منُ گم کن توی شالت ! حریمِ امنِ رؤیا باش !
اگه تسلیمِ این مُرداب ، تو دریا باش ! تو دریا باش !

تاریخِ خونینِ غزل ، گذشته‌ی ترانه‌هاس !
طلوعِ بی پرده‌ی تو ، ختمِ تمومِ ماجراس !

فال فروش

اسمِ اون کوچه یادم نیست ، اما این دورُ ورا بود !
کوچه‌ای که وعده‌گاهِ دستای عاشقِ ما بود !
گفته بودی سرِ کوچه یدونه خونه به دوشه ،
پیرمردی که همیشه فالِ حافظ می‌فروشه !
اسمِ اون کوچه رُگفتی ، اما من دیگه یادم نیست !
یادمه ! اما تو آینه یه نفر می‌گه : یادم نیست !

بی تو کوچه رُ نمی‌خوام ، بی تو فال فایده نداره !
حتا حافظ نمی‌تونه ، تو رُ پیشِ من بیاره !
تو دیگه رفتی رفتی ، بی دلیلُ بی‌نشونه !
گوش بده ! یکی تو سینه‌م ، باز برای تو می‌خونه !

از شبِ خلوتِ کوچه ، می‌گذرم با چشمِ گریون !
تو بازم نیستی نیستی ، منمُ شرشرِ بارون !
کوچه خلوتِ عزیزم ! جای تو خالی خالی !
پیرمرد هنوز همونجاس ، خوش خیالم که تو فالی !
اما حتا توی شعرم ، ردپای نفست نیست !
بیا همپرسه‌ی من باش ! دستای من قفست نیست !

بی تو کوچه رُ نمی‌خوام ، بی تو فال فایده نداره !
حتا حافظ نمی‌تونه ، تو رُ پیشِ من بیاره !
تو دیگه رفتی رفتی ، بی دلیلُ بی‌نشونه !
گوش بده ! یکی تو سینه‌م ، باز برای تو می‌خونه !

ساده نیستی!

هیچی از تو نمی فهمم! مَثِ یِه آهنگِ خارجیِ غریبه‌یی بَرَام!
دنبالِ خودت نگرد، لابه‌لایِ سطرایِ طلاییِ ترانه‌هام!
هیچی از تو نمی فهمم! مَثِ فرمولایِ سختِ جبرِ شیمی می‌مونی!
مَنُ باورِ نداری! خیلیِ وقته که واسه خودت لالایی می‌خونی!
باورت نمی‌کنم! نه! تو مَثِ دروغِ سیزده دیگه تکراری شُدی!
مَثِ اون لیلیِ جانی، دُچارِ یِه جورِ سادیسمِ مجنون‌آزاری شُدی!

ساده نیستی! ساده نیستی! مُشکلی مثلِ معما!
خلوتِ ما پُر شده از شایدُ بایدُ اما!

دیگه دوستِ ندارم! نه! تو اونی نبودى که تو رو یاهام می‌دیدم!
طعمِ خیلیِ تلخی داشت، سیبِ گندیده‌یی که من با اشاره‌ت چیدم!
تو رُ اصلاً نمی‌بینم! حتّا وقتی که مَثِ الان نشستى رو به روم!
دلِ دیگه تو رُ نمی‌خواد! تو خودت اینُ می‌خواستى دیگه؟ نامرییِ خانوم!
پَس بذار تنها بمونم! تنهاییِ بهترِ از عذابِ بودنِ با تو!
فاصلهِ خیلیِ عزیزه! مخصوصاً فاصله‌ی بینِ دِلِ من تا تو!

ساده نیستی! ساده نیستی! مُشکلی مثلِ معما!
خلوتِ ما پُر شده از شایدُ بایدُ اما!

تحت تعقیب

تو همه شهرها غریبیم! بی نصیبیم! تحت تعقیبیم!
ولی باز مِثِ سابقِ فکرِ دزدیدنِ سیبیم!
نفسِ پُلِیسُ دارم پُشتِ گردنم همیشه!
چشام از ترسِ شبیخون تا سحر بسته نمی شه!
سه روزِ هیچی نخوردم! جُز کتک، به جُز گلوله!
زخمِ کتفم پُر چرکه! تو جیبام قحطی پوله!
کلتِ من تو جیبِ پالتوم داره خوابِ خوب می بینه!
باورش نیس سَرِ راهم یه گروهان به کمینه!

همه‌ی جاده‌ها بسته‌س! همه‌ی پُلا شکسته‌س!
این فراری از فرازِ وحشتِ گلوله خسته‌س!

هرجا می‌رم پُشتِ پاهام، نقطه‌چینِ خونِ داغه!
جون ندارم! سَرِ راهم یه کیوسکِ بی چراغه!
باید امشبُ سحر کرد، توی این کیوسکِ خالی!
چشم می‌بندم می‌گیرم، یه شُماره‌ی خیالی!
بوقِ اشغالِ توی گوشم، مِثِ آهنگِ تگرگه!
این صدا رُ دوس ندارم! مِثِ لالاییِ مرگه!
نفسم داره می‌گیره، تنم از خونابه خیسه!
یه صدایی میاد از دور، مِثِ آژیرِ پُلِیسه!

همه‌ی جاده‌ها بسته‌س! همه‌ی پُلا شکسته‌س!
این فراری از فرازِ وحشتِ گلوله خسته‌س!

ناشنیده

به اعتبارِ چشمِ تو ، ترانه زاده می‌شود !
کشفِ معمایِ غزل ، پیشِ تو ساده می‌شود !
از پسِ آنِ خاطره‌ها ، به خوابِ من رسیده‌یی !
آشفته‌گیسِ تر بیا ! که شعرِ ناشنیده‌یی !
به پینه‌زارِ شانهِ آم ، ابرِ عقیمِ را ببار !
واژه‌ی نابِ عشقِ را ، به یادِ دفترم ببار !

سکوتِ را بهانه کن ، که عشقِ خواندنی شود !
بخوان که از صدایِ تو ، ترانه ماندنی شود !

قصیده می‌شوم اگر تو تشنه‌ی شنیدنی !
به اوج می‌رسم اگر ، تو بی‌قرارِ دیدنی !
بیا که در هوایِ تو ، از نو نفس تازه کنم !
بیا که این حماسه را با تو پُر آوازه کنم !
کلید این کهنه قفس ، ظهورِ یک نگاهِ توست !
مسافرِ خسته نفس ، تشنه‌ی جان‌پناهِ توست !

سکوتِ را بهانه کن ، که عشقِ خواندنی شود !
بخوان که از صدایِ تو ، ترانه ماندنی شود !

وحشی ترین

بگین وحشی ترین حیوون کدومه؟ جواب این سوال کی می دونه؟
بگین گرگه؟ یا شیر؟ یا پلنگه؟ یا ببری که حریص بوی خون؟
ولی من این سوال بی جواب می پرسم از یه موش آزمایشگاه!
نگاهم می کنه، هیچی نمی گه، جوابش خیلی کوتاهه، مَثِ آه!
تو رگ هاش جای خون و بیروسه چون که ما آدم ها نباید زود بمیریم!
باید درمون دردا رُ بفهمیم، واسه این کار مجازیم جون بگیریم!
می پرسم از یه اسب پیر اَبَلق، که عمری رُ به گاری بسته بوده!
جوابش خیلی تلخه آخه پُشتش، هنوز از ضربه ی شَلّاق کبوده!
یه فیله گنده تو میدون سیرکه، که می رقصه با سوتِ رام کننده!
ازش می پرسم اما می گه: ول کن! برو بابا! دلِ خوش سیری چنده؟

برای کشفِ اون حیوونِ وحشی، کجای دنیا رُ باید بگردم؟
سوالم ساده س اما بی جوابه، جوابش رُ چرا پیدا نکردم؟

می رم پیش گوزنی که سرِ اون آویزونه به دیوارِ یه تالار!
می گم وحشی ترین حیوون کدومه؟ سکوتش رو سرِ من می شه آوار!
یه روباهِ طلایی رُ می بینم، ولی اصلاً جوابم رُ نمی ده!
آخه اون خیلی وقته پالتو پوسته، دیگه مُرده! به آرامش رسیده!
تمومِ عمرشُ دررفته بوده، از آدم، از سگِ دام گلوله!
حالا پالتو شده، پایینِ پالتو، هنوزم جای تیرِ یه دولوله!
سوال از قناری ها می پرسم، قناری ها جوابش رُ می دونن!
جواب از صداشون می شه فهمید، مَثِ زدنویا آواز می خونن!
می رم تا باغ وحش، اون جا که شیرا، دارن از بی غذایی نِفله می شن!
سوالم رُ نگفته پس می گیرم، جواب این سوالم می شه روشن!

دیگه دنبال اون حیوون نگردین، من اون توی آینه پیدا کردم!
شماها رُ نمی دونم ولی من حالا دارم پی آدم می گردم!

حرفه

ساده شد نصیبتون این دلکِ پُر شَرُّ شور!
مَثِ آینه که بیفته دستِ یه آدمِ کور!
شُما اصلاً توی باغِ این جور حرفا نبودین!
شُما قدِ سَرِ سوزنِ آمِ خاطرخوا نبودین!
ما رُ بازی می دادین با اون چشای ناقلاً!
رفتین پُشتِ شُما شکسته شدِ بغضِ پُلا!

بازیچه‌ی چشماتون ، این دلِ پریشونه!
من عاشقتون نیستم ، عشقِ حرفه‌ی ایشونه!

مَثِ تیلِه توی دستای شُما بودِ دلِ من!
می تپید فقط واسه اون گیسای شکن شکن!
اَمّا حیفِ اون همه تپیدنِ دلِ واسه تون!
حیفِ چشمِ به راهی دوچرخه‌ی نامه‌رسون!
ما رُ رنگ کرده بودین با حرفای دروغکی!
با نگاهای قشنگِ وعده‌های آلکی!

بازیچه‌ی چشماتون ، این دلِ پریشونه!
من عاشقتون نیستم ، عشقِ حرفه‌ی ایشونه!

چشمای تو یعنی: وطن!

باشکوهی! مثل آوازِ عشایرِ وقتِ کوچ
مثل رقصیدنِ مردایِ گرسنه‌ی بلوچ!
مثل نقشِ کاشی‌کاریِ رو به طاقِ آجری!
مثل ضربایِ دُهلِ تو به ترانه‌ی لُری!
تو قشنگی! مَثِ برقِ سینه‌ریزِ نقره‌کوب!
مَثِ لهجه‌ی زُلالِ ماهیگیرایِ جنوب!
مَثِ یه دفزنِ کرد، یا یه سوارِ تُرکمن!
نمی‌ذاری تن بدم به ننگِ آواره شدن!

همخاکِ من! همحادثه! چشمای تو یعنی: وطن!
از عطرِ تو شروع می‌شن مَرزایِ سرزمینِ من!

بی‌دریغی! مثلِ جنگلایِ تن‌سبزِ شمال!
مَثِ چشمه‌یی که جا می‌شه تو کوزه‌ی سفال!
رو سرانگشتِ توئه هلالِ ماهِ دشتِ لوت!
من بیرون می‌کشی از توی باتلاقِ سکوت!
ساده‌یی! دُرُسِ مَثِ بومیایِ ساده‌ی کیش!
مَثِ کوچه‌هایِ یزدِ خونه‌هایِ کاهگلیش!
تو مَثِ جادویِ سازِ عاشقایِ آذری،
نمی‌ذاری تن بدم به غربتِ دربه‌دری!

همخاکِ من! همحادثه! چشمای تو یعنی: وطن!
از عطرِ تو شروع می‌شن مَرزایِ سرزمینِ من!

آشتی

توی این کوچه‌های مه گرفته،
کسی دلواپسِ اندوهِ من نیست!
هنوزم تو چشم خورشیدِ اَمّا ،
دیگه حسّی واسه روشن شدن نیست!

دوباره می‌رسم به خاطراتی ،
که با عطرِ خوشِ خونه رفیقن!
ترانه سررسیده از سکوت‌م،
ولی میلی ندارم من به خوندن!

تمومِ کوچه‌ها تاریکن این‌جا!
تمومِ آرزوها دستِ بادن!
من از این آدمک‌ها ناامیدم،
که چشمای منُ به گریه دادن!

منُ آشتی بده با سرزمینی،
که پایانِ تمومِ آرزوهاش!
پَبرِ من رُ از این شب‌های سنگی،
دل‌م بی‌تابِ کشفِ صبحِ فرداس!

منُ این پرسه‌های بی‌بهبونه!
منُ رؤیای لمسِ خاکِ خونه!
منُ آوازِ دلگیرِ غریبی،
توی پسکوچه‌ی غربت ، شبونه!

دروغگو

قشنگی اما کلکی! دروغگو! آی! دروغگو!
ما رُ بازی دادی آلكی! دروغگو! آی! دروغگو!
دستِ تو رو شد پیش من! دروغگو! آی! دروغگو!
دیگه به دلم کلک نزن! دروغگو! آی! دروغگو!

با دروغ ، توی خواب ، واسه من هزارتا قصر کاغذی ساخته بودی!
با نكات ، با آدات ، منُ خوب تو دامِ عاشق شدن انداخته بودی!
با کلک ، به دلم ، گفتی که چشمای تو به روز به دادم می‌رسه!
برو که ، می‌دونم ، کوه به کوه نمی‌رسه ، آدم به آدم می‌رسه!

دلم برات تنگ نمی‌شه! دروغگو! آی! دروغگو!
با حرفِ تو رنگ نمی‌شه! دروغگو! آی! دروغگو!
برو دلمُ تنها بذار! دروغگو! آی! دروغگو!
دروغاتُ یاد من نیار! دروغگو! آی! دروغگو!

با دروغ ، توی خواب ، واسه من هزارتا قصر کاغذی ساخته بودی!
با نكات ، با آدات ، منُ خوب تو دامِ عاشق شدن انداخته بودی!
با کلک ، به دلم ، گفتی که چشمای تو به روز دادم می‌رسه!
برو که ، می‌دونم ، کوه به کوه نمی‌رسه ، آدم به آدم می‌رسه!

به خوابِ من سر بزن!

یاس از گلوت روییده! عطرِ صدات پیچیده!
صدا به این سرسبزی، کی دیده؟ کی شنیده؟
مثلِ یه فصلِ تازه، اومدی بی اجازه!
دستِ تو از کوهِ یخ، آتشفشون می‌سازه!
تو یه رنگین‌کمانی، که سرزده توی شب!
کبریتُ آتیش بزن، تا گم نشه راه لب!

توی صدات صدای، هل‌هل‌ی بچه‌ها!
وقتِ پرسه تو پاییز، خَشِ خَشِ برگ زیر پا!
توی صدات صدای، تپیدنِ دلِ من!
عزیزم! گاهی وقتا به خوابِ من سر بزن!

معجزه‌مُ باور کن، با یه نگاه ساده!
بیا تا سطرِ نابِ شعرای بی‌اراده!
سکوتِ تو سقوطه، برگِ من از درخته!
غزلِ بی‌تو یه جمله‌س با واژه‌های آخته!
نذار که گم بشم تو، خاطراتِ نخ‌نما!
چن تا گریه مونده تا دیدارِ بعدی ما؟

توی صدات صدای، هل‌هل‌ی بچه‌ها!
مَثِ پرسه تو پاییز، خَشِ خَشِ برگ زیر پا!
توی صدات صدای، تپیدنِ دلِ من!
عزیزم! گاهی وقتا به خوابِ من سر بزن!

آبجی!

آبجی! قدِ یه نخود چشمتُ بنداز به دلم!
بی تو من عینهو مثلِ یه سِجِدِ باطم!
به چراغِ گُذرِ مستای نصفه شبِ قسم،
که کتک خورده‌ی این زمونه‌ی هلاهلم!

بازو رُ نیگا نکن ما له تیم! آبجی خانوم!
کفترام فقط به عشقِ تو می شینن روی بوم!
بومتون لب به لب با بوم ما، خودت بگو،
آخه چی می شه تو هم بیای بشینی رو به روم؟

سَنَدِ منگوله دارِ دلمون وَقْفِ شُما!
کفترای جَلدمون ارزونی سَقْفِ شُما!
ما زمین خورده‌ی اون چشمای عاشق کشتیم!
نمی بینی ما رُ اَمَّا عَمْرِیَه دِلخوشتیم!

آبجی جون! دوس ندارم که آبجی جون صدات کنم!
یه اشاره کن تا حتا جونم فدات کنم!
آخه قربونت برَم! وقتی تو کوچه راه می ری،
یه کم آسه تر برو! آمون بده نگات کنم!

ما که جزغاله شدیم بس که آتیش سوزوندی تو!
کفترِ جَلدتُ از رو پُشتِ بوم پروندی تو!
به خیالت دِلِ کفترِ بازا کاروون سراس؟
نه عزیز! این جووری نیس که تو دِلِ ما موندی تو!

سَنَدِ منگوله دارِ دلمون وَقْفِ شُما!
کفترای جَلدمون ارزونی سَقْفِ شُما!
ما زمین خورده‌ی اون چشمای عاشق کشتیم!
نمی بینی ما رُ اَمَّا عَمْرِیَه دِلخوشتیم!

فقط خودم خودت!

از تَه جادّه اومدم ، پای پیاده اومدم !
برای دزدیدنِ تو ، ساده‌ی ساده اومدم !
عاشقتُ آواره کن ! فقط بهم اشاره کن !
غمِ دلِ دیوونه‌ی اسیرِ ما رُ چاره کن !

بیا تا شهرِ دلِ من ، فقط خودم خودت !
بگو غریبه‌ها برن ، فقط خودم خودت !
کسی سراغمون نیاد ، فقط خودم خودت !
هیشکی جدایی رُ نخواد ، فقط خودم خودت !

یه سر به خوابِ من بزن ! فقط تویی تو فکرِ من !
بگو برام ! بگو برام ، چه رنگی عاشق شدن ؟
بگو ستاره نباشه ، که برقِ چشما دارم !
برای سر رسیدنت ، ثانیه‌ها رُ می‌شمارم !

بیا بریم یه جای دور ، فقط خودم خودت !
یه جای پرتِ سوتِ کور ، فقط خودم خودت !
روی زمینِ آسمون ، فقط خودم خودت !
هیشکی نباشه بینمون ، فقط خودم خودت !

خنده‌ی تو

خنده‌تُ اَزَم نگیر ، تا شبُ طاقت بیارم !
من که جُز خنده‌ی تو هیچی تو دُنیا ندارم !
خندتُ اَزَم نگیر ، نذار به گریه خو کنم !
تو که باشی می‌تونم خورشیدُ آرزو کنم !
شب سیاه‌تر از همیشه‌س ، خنده‌تُ اَزَم نگیر !
نذار آلوده بشم ، به سایه‌های شبِ پیر !

خنده‌ها تِ مثلِ طلسمِ واسه رویینه شدن !
خنده‌ها تِ یه خنجره تو دستای خالی من !
خنده‌تُ اَزَم نگیر وقتی می‌رم به جنگِ شب ،
بذار از تو تازه شم ! بذار وطن شه این وطن !

از صدای گریه وُ ضجّه وُ ناله خسته‌ام !
از دیاری که تو اون خنده محاله خسته‌ام !
خسته‌ام از این همه مرثیه خونِ ناامید !
از کلاغی که تو هیچ قصّه‌یی خونه‌ش نرسید !
من سِحْرِ خنده‌ها تِ کن ! شبُ گم کن تو چشات !
بذار آروم بگیرم ، تو نقره‌ریزِ خنده‌ها تِ !

خنده‌ها تِ مثلِ طلسمِ واسه رویینه شدن !
خنده‌ها تِ یه خنجره تو دستای خالی من !
خنده‌تُ اَزَم نگیر وقتی می‌رم به جنگِ شب ،
بذار از تو تازه شم ! بذار وطن شه این وطن !

متواری

هر خواب ، پُر از کابوس ، هر سفره پُر از سُرمه‌ست !
در این شبِ زنگاری ، آینه شدن جُرم است !
محکوم تماشای این تعزیه‌بازاریم !
همسایه‌ی رؤیاها ! ما هر دو گرفتاریم !
از گستره‌ی اندوه ، امکانِ رهیدن نیست !
این پُشته‌ی خاکستر ، یادآورِ میهن نیست !

آزاده‌ترین برده ! دستانِ مرا دریاب !
فانوس شو تا از نو ، بیدار شوم از خواب !
تو آمدی در شب ، صد پنجره پیدا شد !
این جوی حقیر آخر ، هم‌صحبتِ دریا شد !

ما مرثیه می‌خوانیم ، بر خاطره‌ی خورشید !
این کهنه عروس آخر ، در قلعه‌ی شب تُرشید !
کو آینه‌یی تا من ، تقویم ببینم باز !
هر حادثه چینی شد ، بر چهره‌ی بی‌آواز !
هر بار که نه گفتیم ، تعبیر به آری شد !
فریادِ سکوتِ ما ، در شب متواری شد !

آزاده‌ترین برده ! دستانِ مرا دریاب !
فانوس شو تا از نو ، بیدار شوم از خواب !
تو آمدی در شب ، صد پنجره پیدا شد !
این جوی حقیر آخر ، هم‌صحبتِ دریا شد !

هم غزل

دخترک! اجازه هست رختِ ترانه تن کنم؟
می‌شه با برقِ چشات سیگارم روشن کنم؟
فرصتی بده که با چشمِ تو آفتابی بشم!
من همونم که باید این شب ریشه کن کنم!

دخترک! فرصتِ هم‌سقفی ما خیلی کمه!
نگو جامون تا ابد تو دلِ این جهنمه!
شب، سحر می‌شه اگه، ظلمت باور نکنی!
دیگه میدون خسته‌س از حضورِ این مجسمه!

بگو دوسم داری تا زمونه وارونه بشه!
بگو دوسم داری تا خونه بازم خونه بشه!
رمزِ آبادی این خرابه عشقه! هم‌غزل!
تو بگو هستی تا قصرِ دیوا و پروونه بشه!

اگه جادوگرِ شب سایه به سایه با منه،
اگه ابلیس سیاهی فکرِ خنجر زدنه،
توی جون پناه دستای تو جا خوش می‌کنم!
می‌دونم چاره‌ی این شکنجه، عاشق شدنه!

به شبِ شکنجه‌گر تکیه نده! عزیزِ دل!
بیا رخوت بگیر از این دقایقِ کسل!
سیبِ حوا رُ بده به دستای تشنه‌ی من،
من با صاعقه ساختن، نه با خاک آب گل!

بگو دوسم داری تا زمونه وارونه بشه!
بگو دوسم داری تا خونه بازم خونه بشه!
رمزِ آبادی این خرابه عشقه! هم‌غزل!
تو بگو هستی تا قصرِ دیوا و پروونه بشه!

پارکِ رفتگر

یه تابِ بی‌سرنشین! پرچمای نشسته!
فواره‌های خاموش! نشونیم دُرسته؟
رفتگرِ فلزی! نیمکتِ سبزِ سنگی!
خاطره‌های کهنه، واژه‌های کلنگی!
ساعتِ ساکتِ پارک، عقربه‌های مُرده!
انگار یه عُمره این‌جا، هیچی تکون نخورده!

آی مجسمه‌ی پارکِ رفتگر! از دخترِ رؤیاها چه خبر؟
آی مجسمه‌ی پارکِ رفتگر! از تپیدنِ دِلِ ما چه خبر؟

سُرسُره‌های خلوت! یه حوضِ خُشکِ بی‌آب!
دُرُسِ شبیهِ خوابه، منُ بیدار کن از خواب!
گُلابتونِ گیست، طلاآتر از طلا بود!
به خواستنِ همیشه‌ت، دِلِ ما مبتلا بود!
دوباره این‌جا نیستی! دخترِ یاسُ شب‌بو!
تو پارکِ بی‌ترانه، آهنگِ خنده‌هات کو؟

آی مجسمه‌ی پارکِ رفتگر! از دخترِ رؤیاها چه خبر؟
آی مجسمه‌ی پارکِ رفتگر! از تپیدنِ دِلِ ما چه خبر؟

با تو!

شب پُر از ترانه می‌شه با تو!
قصه عاشقانه می‌شه با تو!
باغ پاییزی تنهایی من،
باغ پُر جوانه می‌شه با تو!

با تو از خاطره‌ها سرشارم!
با تو تا آخر شب بیدارم!
عشق من! دست تو یعنی خورشید!
گرمی دست تو ز کم دارم!

با تو بودن، با تو موندن، با تو رفتن آرزومه!
هر جا باشی، هر جا باشم، چشمای تو روبه‌رومه!

پُرم از حس رسیدن با تو!
عاشق ستاره چیدن با تو!
همه قصه‌ها به آخر رسیدن،
ناتمومه قصه‌ی من با تو!

با تو می‌شه شب تاریک شکست!
می‌شه تا همیشه چشم به رات نشست!
با تو می‌شه زنده‌گی ز دوره کرد!
دل به لحظه‌های تنهایی نبست!

با تو بودن، با تو موندن، با تو رفتن آرزومه!
هر جا باشی، هر جا باشم، چشمای تو روبه‌رومه!

بعد از این

بعد از این فقط خودِ تو! بعد از این من دیگه بی‌من!
از آتیش‌بازیِ چشمت ، چشمِ این شب‌زده روشن!
بعد از این نه من ، نه هق‌هق! بعد از این عاشقِ عاشق!
آی ترانه‌های خاموش! وعده‌ی ما سرِ خرمن!
بعد از این نه من ، نه تکرار! بعد از این همیشه دیدار!
تو مَثِ لهجه‌ی عشقی ، واسه خوش‌حجره بودن!
منم این شکسته‌گیتار! حرمتِ عشقِ نگه‌دار!
که گُلایِ سرخِ جادو ، روی پیره‌نم شکفتن!
وقتی اومدی سراغم ، دل به این حادثه دادم!
کهنه شد شعرای تازه‌م! کهنه شد گریه‌شمردن!
نگو : وقفه‌ی غزل کو؟ تو کتابِ این غزل‌گو!
پیشِ قهوه‌زارِ چشمت ، ناخودآگاهِ سرودن!
تک‌چراغِ شبِ من باش! معنیِ عاشق شدن باش!
غم‌نخور که این جماعت ، ما رُ از حافظه بُردن!
نه دروغی ، نه حقیقت! نه همیشه ، نه به نُدرت!
پیره‌نِ تازه‌ی شعری ، واسه این دریده پیره‌ن!
ختمِ قصه‌ی ناتمومه ، بی تو زندگی حرومه!
با طلسمِ یه اشاره ، قُرُقِ قلبمُ بشکن!
من با اسبِ طلایی ، برسون تا به رهایی!
با تو شیرین‌شکستن! با تو سهلِ جون سپردن!

می شناسمت!

یه نفر هست که تو دستاش گل نیلوفر بوداس!
یه نفر هست که سکوتش واسه من مثل معماس!
اونکه پاهاش رو زمینه ، روی شونهش دو تا باله!
اون فرشته‌ای که عشقش ، مثل رؤیای محاله!
یه نفر که خیلی خوبه ، پیش آینه روسفیده!
هیچکسی اون تا امروز ، حتا توی خواب ندیده!

خوبِ خوب میشناسمش!
از گل یاسِ تنش!
سازا مهمونی دارن ،
پُشتِ چینِ پیرهنش!

یه نفر هست! یه نفر هست که شبیه من ما نیست!
اونی که حتا نظیرش ، تو تمامِ قصه‌ها نیست!
یه نفر که سبزه سبزه! یه نفر که نابه نابه!
تو دلش کوره‌ی خورشید ، تو چشاش سیلِ مذابه!
یه پریزادِ زلاله که فقط من اون دیدم!
اون تویی که من یه عمره ، نازتُ به جون خریدم!

خوبِ خوب میشناسمت!
از گل یاسِ تنت!
سازا مهمونی دارن ،
پُشتِ چینِ پیرهنت!

شهرِ من!

از سرِ میدونِ ونک ، تا انتهای پامنار ،
از آخر نیاوران ، تا پای ریلای قطار ،
شهرِ پریشونِ منه ، که داره فریاد می‌زنه ،
توی نگاهِ خسته‌ی ، این آدمای بی‌شمار !

این آدما که له شدن ، زیر فشارِ زنده‌گی !
حتّا تو قرنِ بیستِ یک ، این‌ورا رسمِ برده‌گی !
آی تو که هی بد میاری ! بگو تو چنته‌ت چی داری ؟
بگو به جز من غمت می‌خوای تو شهر به کی بگی ؟

فواره تو پارکِ شهر ، هنوز زمین‌گیر نشده !
نیزه‌زنِ میدونِ خُر ، بعدِ یه عمر پیر نشده !
حراجی کبوتر ، میدونِ مولوی هنوز !
پهلوانِ معرکه‌گیر ، حریفِ زنجیر نشده !

حریصِ عطرِ مادرم ! حریصِ خوابِ پشه‌بند !
حریصِ عریونیِ ماه ، رو پُشتِ بومای بُلند !
حریصِ دادِ پنبه‌زن ، تو کوچه‌های کاگلی !
حریصِ قصه‌های دور: شاپریِ گیسو کمند !

کوچه‌ی ملّیِ هنوزم ، صدای پامُ کم داره !
آب‌انبارِ بدونِ آب ، چشمتُ یادم میاره !
من اومدم تو این هوا ، نفس رُ تجربه کنم !
با من بیا تا ته خط ! بگو: آره ! بگو: آره !

فواره تو پارکِ شهر ، هنوز زمین‌گیر نشده !
نیزه‌زنِ میدونِ خُر ، بعدِ یه عمر پیر نشده !
حراجی کبوتر ، میدونِ مولوی هنوز !
پهلوانِ معرکه‌گیر ، حریفِ زنجیر نشده !

شبِ خیس

با نوازشِ نگاهت شبُ از یاد می‌برم !
با تو از هجومِ این حادثه‌ها بی‌خبرم !
با تو سبزم مته باغچه ، با تو مجنون مته بید !
با تو شاعر مته نیما ، پُر شعرای سپید !
با تو داغم مته خورشید ، با تو جاری مته رود !
مثلِ یه نقشِ مقدس روی دارِ تارِ پود !

وقتی هستی ، همه نیستن ، شاپری ! بی‌بی بارون !
بگو موندنی‌ترینی ! منُ از سفر نترسون !

توی چشمای تو می‌شه طعمِ بودن رُ چشید !
میشه روی گریه‌ها خطِ فراموشی کشید !
چشمای تو شبِ خیس ، دوتا یاقوتِ سیاه !
مثلِ زیبایی برکه ، وقتِ شستشوی ماه !
مثلِ انعکاسِ فانوس توی آینه‌ی زلال !
اولین سطرِ ترانه ، کشفِ یه شعرِ محال !

وقتی هستی ، همه نیستن ، شاپری ! بی‌بی بارون !
بگو موندنی‌ترینی ! منُ از سفر نترسون !

بیا خوابت نَبَره!

روزای هفته مَثِ تیغهی هَف تا خنجره!
کی می تونه که از این خنجرا جون درِبَبَره؟
ماهی سیاهی که قصه‌ی دریا رُ می گُفت،
خیلی وقته که رو آبِ حوضمون شناوَره!
توی شبای شهرمون عابری سوت نمی زنه!
کسی بیدار نمی مونه پُشتِ قابِ پنجره!
دلِ صافُ ساده این روزا خریدار نداره!
هر کی نارو بزنه، یه عاشقِ قلندره!
این جا حرفِ آخرُ همیشه چاقو می زنه!
نازِ چشمِ آهو رُ این جا کسی نمی خره!
این جا صحرازاده‌ها قیَمِ جنگلا شُدن!
روی دوشِ گزمه‌ها جای مُسلسلِ تَبَره!
سایه‌ی سیاهِ داسِ اُفتاده روی سَرِ یاس،
همه‌ی مزرعه زیرِ چکمه‌ی دروگره!
ما همه به همصدایی با بهار مَتهمیم!
یکی جُرمش زیاده، اون یکی جُرمش کمتره!
کج کلاه به همه چیزِ دنیا مشکوکه! می گه:
نقشه‌ی یه توطئه‌س رو نقشِ بالِ شبپره!
لیلی از ترسِ فَلَکِ رختِ سیاه تَن می کنه،
مجنون از ترسِ آژان تو کوچه‌ها دربه‌دره!
روی هر ترانه‌یی که تَن به تاریکی نده،
دو تا خطِ بی حیا وُ قرمزِ یه ضَبدره!
توی این زمونه باد برای پرچم می وُزه!
هر جای نقشه که باشی برده‌گی مقدره!
می دونم خسته شُدی! اما بذار بازم بگم!
غصه‌ی ما قصه نیس! آی! بیا خوابت نَبَره!
داد نزن که دلشکاری از سکوتِ آسمون!
گلو تُو پاره نکن! اوسای ما گوشاش کر!

مُدل

رنگای اصلی ، قَلَمو ، تو و سه پایه و یه بوم !
من بهترین مُدل می شم ، وقتی تو باشی روبه روم !
موقع نقّاشی بگو هیچ کسی این جا نباشه !
چی می کشه اون مُدلی ، که عاشقِ یه نقّاشه ؟
وقتی که از اون ورِ بوم چشمت می دوزی به من !
تازه می فهمم که چه حسِ خوبیه عاشق شدن !
این دِلِ عاشقم بیار تو نقّاشیت ، نقّاش خانوم !
من دوباره زنده کن رو صفحه ی سفیدِ بوم !

تو دنیای نقّاشیات ، شبم یه روزِ روشنه !
رنگین کمونِ کهنه رُ دستای تو رنگ می زنه !

یه جنگلِ نقّاشی کن ، تا تو درختا گم بشیم !
بیا با هم سفر کنیم ، جُدا از این مَرْدَم بشیم !
از مَرْدمی که دنیاشون ، دنیای خاکستریه !
آرزوهاشون کوچیکه ، رؤیاهاشون سَرَسَرِیه !
برام یه آسمون بکش ، تا بادبادک هوا کنیم !
ما می تونیم زنده گی رُ نصیبِ آدمای کنیم !
دنیا رُ رنگ به رنگ بکش ، خسته ام از رنگِ سیاه !
من تا نقّاشیت بَر ، من بدزد با یه نگاه !

تو دنیای نقّاشیات ، شبم یه روزِ روشنه !
رنگین کمونِ کهنه رُ دستای تو رنگ می زنه !

اتوبوس

نمی‌خوام بُر بخورم تو آدمایی که صُبا ،
خودشون می‌رسونن به صفِ دورِ دراز !
خسته و رؤیا ندیده ، گیجُ منگُ نیمه خواب ،
دگمه‌هاشون نیمه بسته ، پلکِ چشما نیمه باز !

واسه اونا زنگِ ساعتِ یه عذابِ ممتدِ ،
بدترین لحظه براشون لحظه‌ی بیداریه !
روزاشون مثلِ همه ، هفته‌هاشون شبیه هم ،
هم سلام ، هم خداحافظ ، واسه‌شون تکراریه !

اتوبوس سَر می‌رسه ، خالی بی‌مسافرِ ،
می‌گذره از دمِ ایستگاه ، بی‌نگاه پُر شتاب !
آدما با چشمای مات اون تعقیب می‌کنن ،
دیگه نه فرصتِ پُرسشِ ، نه مهلتِ جواب !

اتوبوس خالی خالی ، میگذره با بی‌خیالی !
آی مسافر ! آی مسافر ! داد بزن ! مگه تو لالی ؟

من نمی‌خوام بُر بخورم تو آدمای بی‌نفس !
من نمی‌خوام جون بکنم ، اینور میله‌ی قفس !
من نمی‌خوام مَهره باشم ، تو شهرِ شطرنجیِ بد !
من نمی‌خوام راهی بشم ، پیِ چپونِ نابَد !

اتوبوس خالی خالی ، میگذره با بی‌خیالی !
آی مسافر ! آی مسافر ! داد بزن ! مگه تو لالی ؟

سَرَسَرایِ چشمِ تو!

باورم نیست ، این تویی که پا میذارى توى خونه‌م !

یه کبوترِ سفیدی ، که می‌شینى روی شونه‌م !

چارقدِ شیشه‌ای سَر کن ! یه نوازنده خبر کن !

همه گوش به زنگن اما ، من برای تو می‌خونم !

این نگاه ، این صدا رُ ، این نفس رُ از تو دارم !

شب به شب ، شعرُ ترانه واسه تو هدیه میارم !

با طنینِ هر ترانه ، میشکنم فاصله‌ها رُ !

دستایِ سردمُ دریاب ! طاقتِ دوری ندارم !

دیوارا آینه‌کاریه ، تو سَرَسَرایِ چشمِ تو !

جونمُ پیشکش می‌کنم ، تنها برای چشمِ تو !

یه نفسِ بخون ! عزیزم ! تا ترانه خوش صداشه !

مُشتِ بسته‌ی سکوت‌م ، با اشاره‌ی تو واشه !

درُ رو دنیا می‌بندیم ! به شبِ قصه می‌خندیم !

نمی‌ذاریم دلِ هیچکس ، محرمِ خلوتِ ماشه !

زیرِ سقفِ پاکِ دستات ، میشه زندگی رُ فهمید !

میشه برقِ زندگی رُ توی چشمِ عاشقت دید !

میشه زیرِ سایه‌ی تو ، قد کشیدُ خوش نفس شد !

میشه زخمِ روزگارُ به نوازشِ تو بخشید !

دیوارا آینه‌کاریه ، تو سَرَسَرایِ چشمِ تو !

جونمُ پیشکش می‌کنم ، تنها برای چشمِ تو !

شبِ بارونیِ تهرُونِ

شبِ بارونیِ تهرُونِ ، شبِ نمناکِ ترانه‌س !
شبِ رگبارِ عزیزِ خاطراتِ عاشقانه‌س !
پرسه‌ی منُ تو با هم ، تو محله‌های شمرون !
نقره‌ریزِ خنده‌ی تو ، زیرِ قطره‌های بارون !
کوچه‌های تنگِ تجریش ، پرسه‌های خیسِ دَرَبند !
رو لبِ تو زنده می‌شُد ، خطِ جادوییِ لبخند !
می‌دویدیم زیرِ بارون ، زنده‌گی تو مُشتِ ما بود !
هر نگاهِ تو شروعِ یکی از ترانه‌ها بود !

چترِ من ، روسریِ تو ! چترِ تو ، بارونیِ من !
پرسه‌هامون دیدنی بود ، ای همیشه‌گی‌ترین زن !
بی‌تو کوچه‌های تهرُونِ ، لایقِ پرسه زدن نیست !
غیر از این سایه‌ی خسته ، کسی هم‌پرسه‌ی من نیست !

دوتاییِ دَم می‌گرفتیم ، شعرِ آهنگای دورُ
صدای ما تازه می‌کرد ، کوچه‌های سوتُ کورُ
وقتی دلگیریِ تنها... بوی موهات زیرِ بارون...
میونِ این همه کوچه... ساحلِ غمِ فریدون...
ای سوارِ اسبِ ابلق... یه شبِ مهتابِ فرهاد...
واسه تو قدِ یه برگم... یا فروغی ، شعرِ شیاد...
حالا اون محله‌ها رُ پرسه می‌زنم دوباره !
بی‌تو تهرُونِ چه غریبه‌س ، تو دلمِ بارون می‌باره !

چترِ من ، روسریِ تو ! چترِ تو ، بارونیِ من !
پرسه‌هامون دیدنی بود ، ای همیشه‌گی‌ترین زن !
بی‌تو کوچه‌های تهرُونِ ، لایقِ پرسه زدن نیست !
غیر از این سایه‌ی خسته م ، کسی هم‌پرسه‌ی من نیست !

زنده گی

نه سلام نه عليك ، زنده گی فقط خداحافظی بود !
خداحافظی با رؤیا ، با دل با این دقایق حسود !
خداحافظی با خواهش ، با امید آرزو و خاطره !
خداحافظی با تو ! زلال چشم تیله یی ! ناز باکره !
مهلتهی نبود واسه شمردن برگ درختای زمین !
من فقط پاییز دیدم ، با زوال زشت گل ها ! همین !
فرستی نبود واسه ، ثبت بی هراس روزای قشنگ !
بی خیال قدم زدم ، اما تا زانو تو پوکهی فشنگ !

زنده گی چیز بدی نیست اما من بد بودم !
توی امتحان بودن ، همیشه رد بودم !

نه سلام نه عليك ، زنده گی فقط خداحافظی بود !
خداحافظی با بوسه ، تن دادن به سایه های تن کبود !
من نفهمیدیم چه تیزه ، پنجهی دستای گربه ی ملوس !
سر نمی زنه سپیده ، با صدای جیغ هر جوجه خروس !
فکر اون گربه بودم ، که همه بچه هاش می بلعید !
اون که لبخند من ، از توی عکسای کهنه م دزدید !
رو یه تخت پر میخ ، هی از این پهلو به اون پهلو شدم !
زنده گی فقط همین بود ، سوختن رنج عذاب دم به دم !

زنده گی چیز بدی نیست اما من بد بودم !
توی امتحان بودن ، همیشه رد بودم !

طرح...

نیم دقیقه مونده به گلوله بود ، که یه آهو لب رودخونه رسید !
سَر بُلند کردُ واسه یه ثانیه ، پیرهنِ نرمِ نسیمُ بو کشید !
از تو بیشه‌ی کنارِ رودخونه ، صدای خُشکِ گَلدنِ گَدَن شنید !
خواس فرار کنه که یکهو ، بی‌هوا ، خودشُ تو آینه‌ی رودخونه دید !

نیم دقیقه مونده به گلوله بود ، اما اون عاشقِ عکسش شده بود !
مَثِ یه مجسمه وایستاده بود ، بی‌هراسُ بی‌خیالِ کنارِ رود !
می‌دونس که زاغشُ چوب می‌زنه ، دوتا چشمِ بَدَدِلِ زشتِ حسود !
صدای تفنگِ بُلن شدُ نشست ، رو تنِ آهو یه زنبقِ کبود !

نیم دقیقه مونده به گلوله بود ، مهلتِ مُرورِ چشماش توی آب !
هیچ زمانی خودشُ ندیده بود ، نه تو بیداریُ نه حتّا تو خواب !
باید این فرصتُ از دست نمی‌داد ، همیشه دویده بود پیِ سَراب !
دنبالِ خودش می‌گشت تمومِ عمر ، حالا اون رسیده بودش به جواب !

نیم دقیقه فرصتش گذشته بود ، آهو مُرده بود کنارِ رودخونه !
آبِ رودخونه به قرمزی می‌زد ، آخرِ قصّه رُ کی نمی‌دونه ؟
آخرش به آرزوش رسیدُ رفت ، آهوی عاشقِ نازِ دیوونه !
حالا من دنبالِ من می‌گردم کسی که قصّه‌ی من رُ بخونه !

تاکسی

من شوfer تاکسی‌ام! آی مسافرِ درِستی!
بگو تا آخرِ این ترانه با من هستی!
اگه باشی من تو رُ هر جا دِلتِ خواس می‌برم!
آخه من از همه راننده‌ها دیوونه‌ترم!
خسته‌ام از این همه علامتِ خطِ نشون!
از جریمه و صدای زشتِ سوتِ پاسبون!
جوونیم پُشتِ چراغِ قرمزا گم شد یه روزی!
تو جوونی نباید پُشتِ چراغا بسوزی!

آی! راننده! بیا و فکری به حالِ من کن!
اگه زحمتت نمی‌شه ضبطت روشن کن!

می‌دونم خسته شدی از این همه حرفِ حدیث!
آخه هیشکی گوش به زنگِ حرفِ راننده‌ها نیس!
می‌دونم حرفای من حوصله‌ت سر بُرده!
می‌گی تا فردا کی زنده مونده و کی مُرده!
اگه راننده بودی حرفام خوب می‌فهمیدی!
توی آینه جای من عکسِ خودت رُ می‌دیدي!
دنبالِ چاره می‌گشتی واسه این همه چراغ!
که جوونیت فروختن توی این حراجِ داغ!

آی! راننده! بیا و فکری به حالِ من کن!
اگه زحمتت نمی‌شه ضبطت روشن کن!

پیانو

اگه یه پیانو داشتم،
یه ترانه برای دلِ خودم می ساختم!
دوباره مثلِ قدیما،
غیبتِ تو رُ به یادِ حنجره‌م می نداختم!

آخ! اگه پیانو داشتم،
تو خودم گم می شدم مثلِ زمونای قدیم!
مثِ اون شبا که با هم،
دوتایی تو کوچه‌های بی چراغ قدم زدیم!

اگه قلبم از طلا بود، اون آب می کردم
با پولش واسه خودم یه پیانو می خریدم!
اما قلبم پیشِ من نیس، تو اون دزدیدی!
من ساده‌ی پیاده این زود نفهمیدم!

اگه یه پیانو داشتم،
از شبای تلخِ دلتنگی برات می گفتم!
تا بدونی که هنوزم،
وقتِ خوندنِ ترانه یادِ تو می افتم!

آخ! اگه پیانو داشتم،
به تو می گفتم که دلواپسِ حالِ خودمم!
هنوزم مثلِ گذشته،
شبِ روز تو فکرِ آرزوهای محالِ خودمم!

اگه قلبم از طلا بود، اون آب می کردم
با پولش واسه خودم یه پیانو می خریدم!
اما قلبم پیشِ من نیس، تو اون دزدیدی!
من ساده‌ی پیاده این زود نفهمیدم!

تطهیر

بانو! از این شبِ بَرَبَرِ مَرا بَبَر!
از وعده‌گاهِ سینه و خنجرِ مَرا بَبَر!
یک کاسه از صداقتِ بغضت به من بده!
از این سکوتِ زهرِ مکررِ مَرا بَبَر!

وقتی وقوعِ حادثه اخطار شد به من،
از باغِ بوسه‌ات به کویرم پُلی بزن!
فانوسی از سپیده بیارُ به من ببخش!
ای ترجمانِ خاطره و خانه و وطن!

این جا حراجِ دَم به دَمِ دِل بُریدن است!
تنها پناهِ غربتِ ما خواب دیدن است!
تقدیرِ عشق‌های پریشانِ بی‌مدار،
در اوّلین سلام، به پایان رسیدن است!

بانو! مَرا بَبَر به شکوهِ نگاهِ خود!
من را بخوان به زمزمه‌ی گاه‌گاهِ خود!
من حبسی کدام طلسمِ شکنجه‌آم؟
این‌گونه چون پلنگ، گرفتارِ ماهِ خود!

در گیج‌گاهِ کدام ستاره گلی نشست؟
پلکِ کدام پنجره را دستِ کینه بست؟
من با کدام معجزه تطهیر می‌شوم؟
از سایه‌ی سترونِ اهریمنِ شکست؟

این جا حراجِ دَم به دَمِ دِل بُریدن است!
تنها پناهِ غربتِ ما خواب دیدن است!
تقدیرِ عشق‌های پریشانِ بی‌مدار،
در اوّلین سلام، به پایان رسیدن است!

لُس آنجلس

حَبّی قند! تَنگِ بلور! آی تو که اینا اِسْمته!
بدون که قلبم هنوزم طلسمیه طلسمته!
غربت دیگه یه خاطره‌س، چون با تو هم سفره شدم!
وقتی که تو کنارمی، خنده زیاده، گریه کم!

به عطرِ پیرهنِت قسم، که از تو دل نمی‌کنم!
آوازه‌خونِ عاشقِ شهرِ ترانه‌ها ت منم!
لُس آنجلس جهنّمه وقتی تو نیستی پیش من!
لُس آنجلس می‌شه بهشت، تو لحظه‌های ما شدن!

وطن عزیزِ چون تو هم، شبیه حسِ وطنی!
دارم ندارمی! عزیز! مرهمِ دردای منی!
با تو می‌شه تمومِ شب، خاطره گفت تازه شد!
می‌شه با اعجازِ چشات، یه اسمِ پُر آوازه شد!

به رنگِ گونه‌ها ت قسم، که از تو دل نمی‌کنم!
آوازه‌خونِ عاشقِ شهرِ ترانه‌ها ت منم!
لُس آنجلس جهنّمه وقتی تو نیستی پیش من!
لُس آنجلس می‌شه بهشت، تو لحظه‌های ما شدن!

مثلِ فانوسِ توی آفتاب

از کدوم روز ، از کدوم شب ، از کدوم قلّه رسیدی ؟
که با اعجازِ حضورت ، من از نو آفریدی !
بی تو روشن بودم اما ، مثلِ فانوسِ توی آفتاب !
سُست خالی مثلِ نقشِ سایه‌یی افتاده بر آب !
تو شروعی تازه بودی ، روزنی رو به ترانه !
فصلِ آغازِ ظهورِ واژه‌های عاشقانه !

من زمین خورده‌ام ! ای عشق ! وقتِ جنگِ تن به تن نیست !
این شکست می‌پذیرم ، من من شبیه من نیست !
فصلِ معراجِ شکوفه ! فصلِ رستاخیزِ جنگل !
من از خزون رها کن ! من تازه کن از اوّل !

از کدوم باغ ، از کدوم شهر ، از کدوم جاده رسیدی ؟
که با گوشه‌ی نگاهت ، من از نو آفریدی !
برای کشفِ سکوتت ، تا کجا باید سفر کرد ؟
واسه خوندن از تو باید ، چن تا حنجره خبر کرد ؟
باید از کدوم پرستو ، راهِ چشمِ تو رُ پُرسید ؟
با کدوم معجزه می‌شه تو رُ از خودِ تو دزدید ؟

من زمین خورده‌ام ! ای عشق ! وقتِ جنگِ تن به تن نیست !
این شکست می‌پذیرم ، من من شبیه من نیست !
فصلِ معراجِ شکوفه ! فصلِ رستاخیزِ جنگل !
من از خزون رها کن ! من تازه کن از اوّل !

مسافر کوچولو

ساکنِ یه ستاره‌آم ، مثلِ مسافر کوچولو !
خَرابِ عطرِ گلِ سُرخ ، منتظرِ یه گفت‌گو !
هی از تو چاه آب می‌کشم ، تا گلِ سُرخِ تشنه نشه !
اون می‌دونه که دلِ من ، یه عمره کشته مُرده‌شه !
همش باهش حرف می‌زنم ، اما جوابم نمی‌ده !
هیشکی نمی‌دونه که اون چه جوری این‌جا رسیده !
برای بُردنِ دلم ، یه روز دراومد از تو خاک !
قشنگِ نازُ خواستنی ، معصومُ بی‌گناهُ پاک !

آی ! گلِ سُرخ ! آی ! گلِ سُرخ ! دخترکِ غنچه‌نشین !
چشماتُ که وا می‌کنی ، این منِ عاشقُ ببین !
من مَثِ تو یه عمره که ، ساکنِ این ستاره‌آم !
اسیرِ تنهایی شدم ، دنبالِ راهِ چاره‌آم !

سکوتِ سردِ گلِ سُرخ ، با گریه‌هام نمی‌شکنه !
چشماتُ بسته ! می‌دونم ، اونم دُرُست مثلِ منه !
با نازُ عشوه‌ش دلمُ تا اوجِ ابرا می‌بره !
اونم یه عمرِ مَثِ من تو آسمون دربه‌دره !
خوب می‌دونم یه روز میاد ، که اون چشاشُ وا کنه !
با دو چشمِ خواستنیش ، تو چشمِ من نگا کنه !
با این خیالِ قیمتی ، زنده‌گیتم می‌گذرونم !
اون منُ باور می‌کنه ! خوب می‌دونم ! خوب می‌دونم !

آی ! گلِ سُرخ ! آی ! گلِ سُرخ ! دخترکِ غنچه‌نشین !
چشماتُ که وا می‌کنی ، این منِ عاشقُ ببین !
من مَثِ تو یه عمره که ، ساکنِ این ستاره‌آم !
اسیرِ تنهایی شدم ، دنبالِ راهِ چاره‌آم !

یه کم آزادی

شعرای پاستوریزه و ترانه‌های بد صدا!
تنها همین از من من ، برای من مونده به جا!
شب این جوری دوسم داره: گلو بُرید ، بی نفس!
می‌گه قناری خوش‌صدا تر می‌خونه توی قفس!
اما از این به بعد دیگه ، من یه کم آزادی می‌خوام!
یه قطره از دریایی که ، تو قولش دادی می‌خوام!

گلّه رُ می‌بری کجا؟ آهای چوپون! آهای چوپون!
بسه دیگه جماعتُ پی دروغات نکشون!
دروغای مصلحتیت ، ما رُ به هیچ‌جا نرسوند!
پای ترانه مثلِ خر ، تو گلِ بی‌صدایی موند!

ترانه‌های آلکن صداهای صدتایه‌غاز!
هر کی دلش می‌خواد بیاد ، راه باز و جاده دراز!
هر می‌خواد بیاد تا باز رو رؤیاهاش خط بکشن!
هر می‌خواد بیاد تا باز براش بدوزن یه کفن!
حیف همین دقیقه‌ها ، که بی‌ترانه می‌گذرن!
یکی باید کاری کنه ، برای تو ، برای من!

گلّه رُ می‌بری کجا؟ آهای چوپون! آهای چوپون!
بسه دیگه جماعتُ پی دروغات نکشون!
دروغای مصلحتیت ، ما رُ به هیچ‌جا نرسوند!
پای ترانه مثلِ خر ، تو گلِ بی‌صدایی موند!

مانکن

توی ویتترین یه بوتیک ، مانکن پلاستیکی ،
نگاشُ به عابرا دوخته و پلک نمی‌زنه !
چشماشُ نقاشی کردن روی صورتش ، ولی ،
انگاری تو اون چشما صدتا ستاره روشنه !

خسته‌س از تکون نخوردن ! خسته‌س از خسته شدن !
ویتترین شیشه براش مثل یه جور قفس شده !
بین این مغازه‌های سوت کور لعنتی ،
مٹ یه برده‌ی پیر ، عُمریه دس به دس شده !

هر دقیقه یه لباسی به تنش می‌کننُ
خودِ اون خیلی از این لباسا رُ دوس نداره !
مانکن از نگاه این عابرا ذلّه‌س ولی حیف ،
نمی‌تونه پاشُ از شیشه‌ها بیرون بذاره !

من یه مانکن ! تو یه مانکن ! دنیا ویتترین تماشاس !
همه محکوم سکوتیم ! آخرِ قصّه همین جاس !

مانکن چشماشُ دوخته به خیابون ، آخه اون ،
عاشق مانکن تو ویتترین روبه‌روییه !
عابرا رُ نمی‌بینه ! خیلی وقته که دلش ،
بی‌قرارِ دخترِ غمگینِ روبه‌روییه !

از بوتیکِ روبه‌روی یه دونه مانکنِ ناز ،
چشمای آهویشُ سپرده به چشمای اون !
با لبای بسته از اون‌ور شیشه‌ها می‌گه :
« مردِ من ! مانکنِ عاشق ! همیشه باهام بمون ! »

هفته‌ها می‌گذرنُ اون دو تا مانکنِ هنوزم ،
از نگاه کردنِ هم یه لحظه غافل نمی‌شن !
دورن از هم ولی بین دلاشون فاصله نیست ،

شیشه‌ها حریفِ عشقِ این دوتا دل نمی‌شن!

من یه مانکن! تو یه مانکن! دنیا ویتترین تماشاس!

همه محکومِ سکوتیم! آخرِ قصه همین جاس!

مَرگِ مادرزاد

شبِ پروازِ ناممکن! شبِ در پيله جان‌دادن!
شبِ در خود فرو مُردن! شبِ از اوج اُفتادن!
منُ تدفینِ پی در پی، منُ این مَرگِ مادرزاد!
در این بُن‌بستِ آدم‌کش، ترانه از نفس اُفتاد!

صدای نابِ ممنوعه! صدای شیرِ در زنجیر!
تو و این خوابِ بی‌بختک، منُ کابوسِ دامن‌گیر!
تو از خورشید می‌خواندی، ولی شب در کمینت بود!
سکوتِ پُر طنینِ تو، غریوِ آخرینت بود!

دریغا! سنگسارت را، سکوتِ ما تماشا کرد!
فقط لب می‌گزیدیم تو بودی شبِ ول‌گرد!
غرورِ عشق ویران شد! شکوهِ واژه‌ها پَر مُرد!
سکوتِ آخرین عاشق، مرا تا بی‌صدایی بُرد!

صدای نابِ ممنوعه! صدای شیرِ در زنجیر!
تو و این خوابِ بی‌بختک، منُ کابوسِ دامن‌گیر!
تو از خورشید می‌خواندی، ولی شب در کمینت بود!
سکوتِ پُر طنینِ تو، غریوِ آخرینت بود!

گزارش

رو شناسنامه‌ی جنگل ، مَهرِ باطلِ تگرگه !
این ترانه خوندنی نیست ، این گزارشِ یه مرگه !
اون صدای بی‌صدا رُ از ترانه‌ها گرفتن !
چشمِ آدمای لالِ کورِ گوش‌بریده روشن !
گرمیِ بازارِ بشکن ، اسمشُ از یادمون بُرد !
تیتِرِ روزنامه همین بود: آخرین آوازه‌خون مُرد !
دلش از تاریکی خسته ، سقفش ابرِ آسمون بود !
خیلیا می‌خوندن اما ، تنها اون آوازه‌خون بود !

گنجشگکِ آشی‌مشی ، رو بومِ شبِ نشسته !
آوازه‌خون پنجره‌ی ترانه‌هاشُ بسته !

دوباره نوبتِ ما شد ، نوبتِ مرثیه‌سازی !
فصلِ پیرهنایِ مشکِی ، فرصتِ روده‌درازی !
مردِ تنها رفته اما ، می‌شه تا جمعه سَفَر کرد !
می‌شه با یه شبِ مهتاب ، سایه‌ها رُ دَر به دَر کرد !
می‌شه فریادشُ فهمید ، سَرِ پیچِ هَر ترانه !
می‌شه تا همیشه دِل داد ، به صفایِ کودکانه !
هَر ترانه‌ش یه فرارِ از حصارِ بسته‌ی دام !
آخرینِ پُکِ به سیگار ، واسه محکومِ به اعدام !

گنجشگکِ آشی‌مشی ، رو بومِ شبِ نشسته !
آوازه‌خون پنجره‌ی ترانه‌هاشُ بسته !

کولی قزک

کولی قزک! بارون کنُ شبُ از این کوچه بشور!
خونه مونُ بگیر از این گلّه‌ی هارِ موشِ کور!
کولی قزک! بارون کنُ باغُ دوباره زنده کن!
فکری واسه تَبَرَزَنِ گلّه‌شقی یه دَنده کن!
دیگه نه گلُ می شکفه وُ نه نور سُرَاغمون میاد!
بگو بازم بهار خانوم سراغِ باغمون میاد؟

کولی قزک! باهام برقص!
بذار بیفتم از نَفَس!
بخون که از صدای تو،
می شکنه بغضِ این قفس!

کولی قزک! کلافه‌ام از این همه خطُ نشون!
بیا عروسکا رُ باز سَرِ جاهاشون بِنِشون!
کولی قزک! تو که بیای، بارونُ همراهِ میاری!
کاری به کارِ نِقِ نِقِ این شبِ وحشی نداری!
منُ جُدا می کنی از دغدغه‌های دَم به دَم!
می رقصیمُ دَس می زنیم، دوباره پایه پای هم!

کولی قزک! باهام برقص!
بذار بیفتم از نَفَس!
بخون که از صدای تو،
می شکنه بغضِ این قفس!

اسی تیغ زن

اسی تیغ زن تا حالا هیچکس با تیغ نَزده !
کوچه های شهر مثل کف دستش بلده !
اما سالی به دوازده ماه تو زندونه،
چاره یی نداره ! خُب ! اون جا به دُنیا اومده !

اسی تیغ زن همیشه دنبال سایه ش دویده !
همیشه از این ور میله ها دُنیا رُ دیده !
انگاری بخت بد خالکوبی کردن رو تنش !
رفته بیرون ، ولی باز کارش به زندون کشیده !

اسی تیغ زن همیشه می خنده اما خنده هاش ،
فرقی با گریه نداره ! بس که غمگینه نگاش !
همیشه صدتا کبوتر تو چشاش زندونی آن،
بغض حرفای نگفته خونه کردن تو صداش !

اسی تیغ زن دخترِ دربه در بندِ غمه !
انفرادی رفتنش مثل نفس دم به دم !
اسی تن نمی ده به حصارِ سردِ میله ها !
می دونه بیرون زندون آم براش جهنمه !

اسی تیغ زن حرفاش با لب بسته می زنه !
اسی تیغ زن قرق زندون شهر می شکنه !
دخترِ یاغی قصه واسه من غریبه نیست !
اونم از دیوارا خسته س ، اسی ام مثل منه !

اسی تیغ زن همیشه می خنده اما خنده هاش،
فرقی با گریه نداره ! بس که غمگینه نگاش !
همیشه صدتا کبوتر تو چشاش زندونی آن،
بغض حرفای نگفته خونه کردن تو صداش !

مازوخیست

تو که مسافری نگو ، هیچ جایی مثلِ خونه نیست !
اون وقت نمی گم عاشقی ، بهت می گم یه مازوخیست !
وقتی که چاردیواریِ خونه برات جهنمه ،
وقتی صدات می بُرن ، راحت بی مقدمه ،
دیگه چرا می گی بازم حریص بوی خونه یی ؟
مُخت تکون خورده ! عزیز ! دیوونه یی ! دیوونه یی !

وقتی تو خونه یی عذاب یه چیزِ تکراری می شه !
خواستن اون خونه ، فقط یه جور خودآزاری می شه !

خونه همون جایی که بشه توش عاشق شدُ موند !
بشه بدونِ ترس تو اون ، شعرای عاشقونه خوند !
هرجا که زنده گی باشه ، خونه مُ اون جا می سازم !
عمرمُ به این حرفای صدتایه غاز نمی بازم !
آدم یه بار می میره و فقط یه بار دنیا میاد !
حیفِ واسه یه مُشتِ خاک ، فرصتشُ بده به باد !

وقتی تو خونه یی ، عذاب یه چیزِ تکراری می شه !
خواستن اون خونه ، فقط یه جور خودآزاری می شه !

غزلگو

تو یک نفس سکوت من یک بغل هياهو!
هم‌گریه‌ی قدیمی! شبتابِ شعرِ من کو؟
از شب به شب رسیدن، پایانِ هجرتم شد،
از شاهراهِ تردید، راهی بزن به بی‌سو!
من را ببین شکسته، تنها و دست بسته،
بی‌اشیاق خسته، دربندِ سحرِ جادو!
خورشید را ندیده، از ما و من بُریده،
دیوانه مثلِ طوفان، آشفته مثلِ گیسو!
برف‌سیاهِ ظلمت، بر باغِ واژه بارید،
فصلِ بهار یخ زد، در ضجّه‌ی پرستو!
خطِ بدِ گلوله، اندوه را رقم زد،
از دام‌گاهِ صیاد، تا گیج‌گاهِ آهو!
پابسته‌ی سیاهی، در دامِ نقطه‌چینم!
من بی‌تو می‌سکوتم، خاتون! ترانه‌بانو!
یک دم پناه من باش، در این ترانه‌مرگی،
تا بی‌صدا نمآند، لب‌های این غزلگو!

پرونده‌سازی

ما همه مثل برده‌ییم ، حتّا تو عصرِ دیجیتال !
برده‌های همیشه رام ، برده‌های همیشه لال !
فرشته‌ی چاقوکشی ، با یه ترازوی خراب !
گناهامون می‌کشه ، دیمی بی حساب کتاب !
زندگی مون تو دستِ این فرشته‌ی چاقوکشه !
هر کسی زانو نزنه ، باید قرنطینه بشه !
گاهی تو زندون می‌ریم گاهی ما رُ دار می‌زنه !
گاهی با شلاق زدنش ، پوست از تن ما می‌کنه !

آهای فرشته‌ی گچی ، چاقوکشی بسّه دیگه !
ببین که این برده داره حرفای تازه‌یی می‌گه !
من نمی‌خوام برده باشم ، چاقوتُ تیز کن دوباره !
زنده‌گی کردن تو قفس ، برام قشنگی نداره !

ما همه مثل برده‌ییم ، حتّا تو عصرِ کابلِ نور !
برده‌های همیشه خواب ، برده‌های همیشه کور !
هر جور بخوان با هستی من تو بازی می‌کنن !
حتّا واسه سیب‌زمینی ، پرونده‌سازی می‌کنن !
آمان از اون روزی که تو تنت یه رگ پیدا بشه !
آمان از اون روز که لبّت به گفتن «نه !» وا بشه !
جونت می‌گیرن آرت ، قد یه چشم به هم زدن !
همین لباسِ برده‌گی رو تن تو می‌شه کفن !

آهای فرشته‌ی گچی ، چاقوکشی بسّه دیگه !
ببین که این برده داره حرفای تازه‌یی می‌گه !
من نمی‌خوام برده باشم ، چاقوتُ تیز کن دوباره !
زنده‌گی کردن تو قفس ، برام قشنگی نداره !

پیشی

سهم من از همه دنیا یه دونه پیشی ی نازه !
یه پیشی که خیلی وقت با بد خوبم می سازه !
وقتی حوصله ندارم ، اون آتیش نمی سوزونه !
وقت تنهایی غصه همیشه پیشم می مونه !
حرفای من می فهمه ، بهتر از همه رفیقام !
دنبال دُمش می ذاره ، وقتی می بینه که تنهام !
پیشی خیلی بازگوشه ، شیطونیش تموم نمی شه !
به کارای خنده دارش ، سر من گرمه همیشه !

پیشی جون ! تو بهترین رفیق دنیایی برام !
تو که باشی من از این آدمای هیچی نمی خوام !

خیره می مونه به چشمام ، با دوتا چشم قشنگش !
چشمای شبیه تیله ش ، چشمای زیتونی رنگش !
پیش صندلیم می شینه ، سرش رو پام می ذاره !
انگاری می خواد بدونم که چه قدر هوام داره !
دنبال موش خیالیش ، توی کوچه مون می گرده !
گاهی چند روز می ره اما باز دوباره برمی گرده !
پیشی خیلی مهربونه ، با سگا دعوا نداره !
مَث دوستام بی وفا نیست ، من تنها نمی ذاره !

پیشی جون ! تو بهترین رفیق دنیایی برام !
تو که باشی من از این آدمای هیچی نمی خوام !

لهجهی گیتار

من زبونِ همه‌ی پَرَنده‌ها رُ بَلَدَم !
وقتِ تنهایی با دیوارایِ خونه گپِ زَدَم !
می‌دونم کدوم ترانه به دِلِ شبِ می‌شینه !
می‌دونم که ساعتَم الان چه خوابی می‌بینه !
لهجهی سیمایِ گیتار ، واسه من غریبه نیست !
می‌تونم به این نسیم که می‌گذره بگم: «- بایست !»
صُبا که بیدار می‌شم ، به آینه صُب‌به‌خیر می‌گم !
یکی مثلِ خودتم ، خیال نکن یه جور دیگه‌م !

من فقط یه آدمم ، دُرُسِ مِثِ خودِ شُما !
نه اسیرِ جادو جمبل ، نه مُریدِ سایِ بابا !

می‌تونم چشمامُ هم بذارمُ سفر کنم !
می‌تونم صد روزُ با یه تیکه رُویا سر کنم !
می‌تونم بهتِ بگم توی دِلِتِ چی می‌گذره !
می‌تونم بگم چرا همیشه گونه‌هات تره !
فکر نکن تَبَّتِی‌آم ، یا سحرُ جادو بَلَدَم !
من یکی قیدِ تمومِ این کَلک‌ها رُ زَدَم !
تو باید خودت رُ باور کنی تا قَدِ بکشی !
به خودت تکیه بده ، تا خودِ معجزه بشی !

من فقط یه آدمم ، دُرُسِ مِثِ خودِ شُما !
نه اسیرِ جادو جمبل ، نه مُریدِ سایِ بابا !

لافِ غزل

نمی‌گم آسمونُ برات میارم رو زمین ،
نمی‌گم برای تو رد میشم از دیوارِ چین ،
پیشِ خورشیدِ چشات لافِ غزل نمی‌زنم ،
آخه من عاشقتم ! فقط همین ! فقط همین !
هرچی دارم همینه : شب با همه ستاره‌هاش !
شالی از مخملِ تیره ، با هزار و صد نگین !
پیشِ تو پنجره‌ام ، منظره رُ نگاه نکن !
دَس بکش رو شیشه‌هام ، این منِ شفافُ ببین !
کوچه‌مون دیدنی نیست ، سایه‌ها همسایه مونن ،
هر قدم به هر قدم دشنه نشسته به کمین !
دیوا نعره می‌زنن از پسِ دیوارِ بلند ،
وقتشه فرار کنی با رخسِ بی‌یراقُ زین !
قصه جای خوش نداره ، دیگه از اینجا برو !
تَرکِ اسبِ پهلوونِ مُرده‌ی قصه بشین !
آخرش من می‌رسم تو آخرین برگِ کتاب !
دخترک ! تو هم منُ با دستات از شاخه بچین !
تو صفِ ترانه‌سازای تو ، من آخریم !
آخرم اما باتو ، باز می‌رسم به اولین !

آهو خانوم

با شمام ! آهو خانوم ! چل گیسِ روسری سیاه !
شمايي که واسه ما ، خنده هاتون قيمتیه !
اون چشما رُ بندازين يه دم به اين دلِ خراب ،
واسه اين ترانه ساز ، نگاهتون نعمتیه !
نمیشه نوشتتون ، چون پیشه برقی چشمتون ،
ده تا مثنوی سياس ، صد تا غزل خط خطیه !
شما دورِ دورِ دورين ! فاصله يه عالمه س !
بينِ دستای ما اين ديوارای لعنتیه !
هی نپرسين که چرا دل رُ سپردم به شما !
بينين ! تو آينه‌ی اتاقتون ، لُعبتیه !
ماه چاردهين شما ! ابرُ يه دم پَس بزنين !
همينم واسه پلنگِ قلبِ من فرصتیه !
گونه هام با سيلی سُر خه ، شما بی خبر باشين !
ندونين که سُر خي صورتِ ما زينتیه !
هيچکسي به جُز شما دردُ دوا نمی کنه !
کی میگه درمونِ عاشقی به اين راحتیه ؟
روژُ شب از اين می ترسم که شما سر برسين ،
بينين عاشقتون ، يه شاعرِ پاپتیه !

تلخ

خیلی تلخه گریه کردن ، پای فواره‌ی مُرده !
دیدنِ شبِ پَره‌ای که ، دل به شعله‌ها سپرده !
خیلی تلخه قصه گفتن ، واسه قومِ گوش‌بُریده !
بینِ این عصا سفیدا ، خوندن از رنگِ سپیده !
خیلی تلخه که بفهمی ، پای رَخشِ قصه لَنگه !
توی جنگِ شیشه وُ سنگ ، شیشه بازنده‌ی جنگه !

زیرِ این گنبدِ نامرد ، زندگی ما رُ لگد کرد !
فصلِ عاشقانه کم بود ، توی تقویمای پُر درد !

تو بگو ! تویی که چشمت ، از ترانه بی‌نیازه !
کی به جز تو واسه باغچه ، چترِ آفتابی می‌سازه ؟
کی به جز تو نبضِ نورُ ، جا می‌ذاره توی فانوس ؟
این تویی که توی چشمت ، نگاهِ هزارتا آهوس !
اگه تو اینجا نباشی ، تقویما کهنه می‌مونن !
همه‌ی ترانه‌خونا ، تا اَبَد نوحه می‌خونن !

زیرِ این گنبدِ نامرد ، زندگی ما رُ لگد کرد !
فصلِ عاشقانه کم بود ، توی تقویمای پُر درد !

دلشکار

کجایی؟ بانوی صدا! عتیقه شد غروبِ ما!
بیا که بی طلوعِ تو، نفس بُرنِ ثانیه‌ها!
به حرفِ آینه شک نکن! دریاها رُ آکِ نکن!
بهانه‌ی سکوتت، سقوطِ قاصدکِ نکن!
بذار دوباره اسمِ تو، طلسمِ برفِ آبِ کنه!
انگورِ تابستونی رُ، رو شاخه‌ها شرابِ کنه!

بانوی دلشکارِ من! حرفی بزن! حرفی بزن!
آینه‌ی ستاره باش، تو این شبِ شکن شکن!

چه بی حجابِ خوابِ تو! چه روشنِ شهابِ تو!
چشمِ تو آینه‌ی شبِ، شیشه‌ای نقابِ تو!
نگو صداسوزِ قفس! نگو نمونده هم‌نفس!
قدِ یه واژه قدِ بکش! یه دم بخون، همین بس!
گریه نکن که گریه‌هات، روزِ مبادای منه!
گلابِ داغِ اشکِ تو، بغضِ صدامِ میشکنه!

دورِ گلایه خطِ بکش! خاطره‌ها قیمتی‌ان!
تو شهرِ بی‌غزلِ همین ترانه‌ها نعمتی‌ان!

فروشی

ای ترانه را بُرده از هوای این خانه !
ای طلوعِ ناهنگام در غروبِ ویرانه !
روزِ ما شُدن با تو ، روزِ مُردنِ من شد !
این حریقِ دریاسوز ، با دمِ تو روشن شد !
ای نفسِ کش ! ای بی دل ! نارفیقِ ناهمرنگ !
دل به تو نمی بازم ، ای همیشه پُر نیرنگ !

Ketabnak.com

تو را مُرور می کنم ، از تو عبور می کنم !
خاطره های دور را ، زنده بگور می کنم !

دل اسیرِ رؤیا و خوابِ اسیرِ بختک بود !
عکسِ تو در آئینه ، عکسِ یک مترسک بود !
نقشِ ماهِ کجِ ثابت ، نقشِ نیشِ کژدم بود !
هر چه من صدا بودم ، در سکوتِ تو گم بود !
سهمِ من از این کژدم نیشکِ خَموشی نیست !
این ترانه ، این عاشق ، این نفسِ فروشی نیست !

تو را مُرور می کنم ، از تو عبور می کنم !
خاطره های دور را ، زنده بگور می کنم !

گوشه نشین

گیلاسا گوش به زنگن ،
تو نیستی تا ببینی !
یه صندلی خالی ،
تو نیستی تا بشینی !

دوباره چشم براهم ،
تشنه تر از همیشه !
این دل مست زخمی ،
از تو جدا نمیشه !

چشمام از نگاهِ نا محرم پُره ! داره گیج می‌ره سرَم ! زمین سُرِه !
رسیدم آخرِ بَطریِ هَنوز ، بی تو بودن خارج از تصوّره !

جرعه به جرعه بازم ،
پُر می‌شم از خیالت !
بازم من قایم کن ،
تو پیچُ تابِ شالت !

خلسه‌ی خاطرات ،
یه جای دنجِ نابه !
تو پیشمی دوباره ،
اما اینا یه خوابه !

چشمام از نگاهِ نا محرم پُره ! داره گیج می‌ره سرَم ! زمین سُرِه !
رسیدم آخرِ بَطریِ هَنوز ، بی تو بودن خارج از تصوّره !

آزبرش می کنی یا نه؟

جای شلاقِ سیاهی ، مونده رو گونه‌ی مهتاب !
خوابِ خرگوشی حلاله ، نباید بپریم از خواب !
آخرِ افسانه اینجاس ، شبِ ما روزِ مباداس ،
زیرِ پای اسبِ جادو ، له شدن کرمای شبتاب !

غسلِ تعمیدِ مصیبت ، توی دریاچه‌ی بنزین !
اسبِ فولادیِ نفرت ، بی‌یراقُ زینِ خورجین !
شیهه می‌کشه دوباره ، از پسِ تپه‌ی باروت !
مژده میده که : سحر شد ، این شبِ سیاهِ سنگین !

قصه‌ی چاله و چاهه ، قصه‌ی ظهورِ شمشیر !
چه طلوعِ زشتی سر زد ، پشتِ این شبِ نفس‌گیر !
می‌زنن گردنِ سرو ، پیشِ چشمای پرنده !
توی اون دنیا رهاییم ، همه‌مون از قُلُ زنجیر !

مرگِ ما یعنی رسیدن ، به بهشتِ سبزِ موعود !
حوریا چشمِ انتظارن ، پشتِ سدِ شعله و دود !
دل نبندیم به تنفس ، بگذریم از دلِ رگبار ،
سر بدیم به تیغِ لعنت ، همه‌ی قصه همین بود !

زیرِ پاهاش جویِ خونه ،

هنوزم داره می‌خونه :

قصه‌ی اینه ! قصه‌ی اینه ! باورش می‌کنی یا نه ؟

نقشِ این کتیبه‌ی اینه ! ازبرش می‌کنی یا نه ؟

تکسوار

تو مِثِ یه گُلِ سُرخِی ، توی باغِ بی‌بهار
توی شهرِ شبِ گِرِفْتِه مثلِ عطرِ تَک‌سوار
تو مِثِ یه شاکلیدی ، واسه قفلِ این قفس
بگو با منی همیشه تا نیفتم از نفس

گیتارِ من ، آوازِ تو!
حیرونم از چشمای نازِ تو!

واسه خوندن از تو باید ، به کدوم نفس رسید؟
تو کدوم ترانه میشه عاشقی رُ داد کشید؟
وقتی هستی تنِ دیوار میشه پُر از پنجره!
مِثِ رقصِ واژه‌هایی توی سکوتِ حنجره!

گیتارِ من ، آوازِ تو!
حیرونم از چشمای نازِ تو!

تو یه شعرِ ناتمومی ، که همیشه با منه!
گفتن از تو واسه من مِثِ نفس کشیدنه!
بگو با کدوم ستاره ، شبِ قصّه میشکنه؟
بگو تو کدوم دقیقه وقت از تو گُفتنه؟

گیتارِ من ، آوازِ تو!
حیرونم از چشمای نازِ تو!

لی لی پوت

تو کشورِ کوتوله‌ها ،
قد کشیدن یادت میره !
وقتی که شب بختکیه ،
رؤیا دیدن یادت میره !

باید دوباره گم بشی ،
تو هفته‌های بی‌هدف !
باید بازم خط بخوری ،
تو تقویمای بی‌شرف !

تو کشورِ کوتوله‌ها ، غول شدن آسونه ولی ،
تو این جدالِ بی‌حریف ، هر چی که باشی ، اولی !

تو کشورِ کوتوله‌ها ،
قحطیِ فانوسِ گُله !
قلبِ تمومِ آدماش ،
تو شیشه‌هایِ آلکله !

تو دفترایِ رو سیاه ،
جایی واسه ترانه نیست !
خاطره‌ها خط‌خطی‌آن ،
لحظه‌ها عاشقانه نیست !

تو کشورِ کوتوله‌ها ، غول شدن آسونه ولی ،
تو این جدالِ بی‌حریف ، هر چی که باشی ، اولی !

آخرین ترانه بانو

ساکتم مثل گلوله تو خشابِ به مُسلسل !
مثل بُرجِ موریانه ، توی هرزه زارِ جنگل !
مثلِ یه قطارِ کهنه ، مونده تو حسرتِ یک سوت !
مثلِ ته سیگارِ روشن ، بغلِ بُشکه‌ی باروت !
ساکتم اما سکوتِ عمرِ طولانی نداره !
این صدای قلبِ من نیست ، دلِ دلِ یه انفجاره !

ماشه‌ی فریادِ من باش ! ضامنِ تیغه‌ی چاقو !
تو سکوتُ زیرُ رو کن ، آخرین ترانه بانو !
حرفای نگفتنی رُ یادِ این حنجره بنداز !
مُشتِ واژه رُ گره کن ، توی کوچه‌های آواز !

دستای معجزه بسته‌س ! من دُچارِ نقطه‌چینم !
فرصتی بده که عشقُ تو نگاهِ تو ببینم !
واسه بی‌پرده سرودن ، یه اشاره‌ی تو بَسّه !
تو که باشی این قلندر ، از خُدا هم نمی‌ترسه !
پُتکِ واژه‌ها رُ بسپار ، دستِ این صدای یاغی !
برقِ چشمت یه دلیلّه ، واسه ختمِ بی‌چراغی !

ماشه‌ی فریادِ من باش ! ضامنِ تیغه‌ی چاقو !
تو سکوتُ زیرُ رو کن ، آخرین ترانه بانو !
حرفای نگفتنی رُ یادِ این حنجره بنداز !
مُشتِ واژه رُ گره کن ، توی کوچه‌های آواز !

شب‌نم بیداری

تبسم نقشِ نیرنگه ! من از شبِ شاکی‌آم ، ای یار !
طلوعم رُ تماشا کن ، من دستِ غزلِ بسپار !
منُ پاکیزه کن از خواب ، از این لُکنت ، از این تکرار !
رها کن آرزوها رُ ، از این زندانِ بی‌دیوار !
چه ناباور ، چه درد‌آور ، سکوت‌م بی‌نهایت شد !
چه غمگینانه عشقِ ما ، دچارِ رنگِ عادت شد !

امشب به تو رو کردم ، ای قبله‌نما مُرده !
تو صبحِ دل‌آرایی ، من شامِ دل‌آزرده !
امشب به تو رو کردم ، ای خاطره‌ی جاری !
تو هق‌هقِ دریاوار ، من شب‌نم بیداری !

من از بندِ نفسِ جستم ، حسابم با خودم پاکه !
میونِ گودِ فریادم ، سکوت‌م گُرده بر خاکه !
یه زخمِ تازه کم دارم ، برای باورِ پاییز !
خرابم کن که دل‌گیرم ، از این آبادیِ پرهیز !
منُ تا گریه یاری کن ! حریصِ امنِ آغوشم !
منُ بشناس ، که از یادِ همه دنیا فراموشم !

امشب به تو رو کردم ، ای قبله‌نما مُرده !
تو صبحِ دل‌آرایی ، من شامِ دل‌آزرده !
امشب به تو رو کردم ، ای خاطره‌ی جاری !
تو هق‌هقِ دریاوار ، من شب‌نم بیداری !

نُتِ آخِرُ

از حرارتِ نگاهت ، گر گرفته تنِ گیتار !
با سرانگشتای نازت ، سیمای سازمُ بشمار !
سیمِ می ، میلادِ واژه‌س ، توی بطنِ این ترانه !
ضربانِ دلِ عاشق ، آخرین شعرِ شبانه !
سیمِ سی ، سیبِ نچیده‌س ، میوه‌ی همیشه نایاب !
قیمتِ چشمای حوا ، چهره‌ی ممنوعِ مهتاب !
سیمِ سل ، سلطانِ قصه‌س ، عاشقِ دخترِ یاغی !
غسلِ جادوییِ آواز ، تو شبای بی چراغی !
منُ این گیتارِ عاصی ، شیش تا سیمُ یه سرانگشت !
تو بیا تا نُتِ آخِر ، بیا تا گره‌ترین مُشت !

از حرارتِ نگاهت ، گر گرفته تنِ گیتار !
با سرانگشتای نازت ، سیمای سازمُ بشمار !
سیمِ ر ، رسیدنم بود ، به درخششِ ستاره !
باورِ طلوعِ خورشید ، بعد از این شبِ دوباره !
سیمِ لا ، لالاییِ ساز ، پُشتِ پلکای یه خوابه !
خوابِ تو یه جون پناهه ، وقتی بیداری عذابه !
سیمِ می ، میعادِ چشمام ، با گلُ نورُ سپیده‌س !
یه بغلِ هوای تازه ، واسه این نفس بُریده‌س !

منُ این گیتارِ عاصی ، شیش تا سیمُ یه سرانگشت !
تو بیا تا نُتِ آخِر ، بیا تا گره‌ترین مُشت !

پایانِ من!

زنگِ تفریحِ نگاهت ، اونورِ کلاسِ ترکه ،
منُ تا طعمِ ترانه ، تا حریمِ کودکی بُرد !
اما با غیبتِ چشمت ، دلِ ناباورِ خسته ،
مته واژه لابه لایِ برگایِ جریمه پڑمرد !

حالا تو نیستی هستم ، یکه تاژ پُر ستاره ،
خوش صداتر از همیشه ، خوش نفس تر از گذشته !
اما تو جادهی آواز ، ردِ رفتنِ تو مونده ،
ردِ اون مسافری که ، رفته اما برنگشته !

حالا باید از تو دم زد ، از تو که لمسِ بهاری !
مثلِ زیباییِ زخمی ، رو درختِ یادگاری !

حالا باید از تو سر زد ، مثلِ ماه از دلِ دریا !
فصلِ تاروندنِ خوابُ ، گم شدنِ تو دلِ رؤیا !

حالا باید از تو جوشید ، مثلِ چشمه از دلِ سنگ !
هوسِ رقصِ دوباره ، از شنیدنِ یه آهنگ !

رفتنِ تو ختمِ آواز ، وقتِ بی صدا شدنِ نیست !
خاطره قدِ یه دنیاس ، رفتنت پایانِ من نیست !

چشمکِ چاقو!

آخرین آوازه خونم ،
توی این قحطیِ آواز!
بازم از حسرتِ زخمه ،
داره می‌سوزه تنِ ساز!

آخرین آوازه خونم ،
آخرین صدای هشیار!
آزبَرَم کن! همترانه!
منُ تو سینه نگه‌دار!

با منی همیشه ، بانو! با همون چشمای آهو!
چشمکِ ستاره گم شد ، تو شبِ چشمکِ چاقو!

زخمی زخمی زخمی ،
آخرین کوجه‌نشینم!
پابه پای لحظه‌هام باش ،
تا شبِ رنگی ببینم!

رو به خاموشیِ کوچه ،
می‌خونم از تو دوباره!
مشعلِ ترانه‌ی من ،
باتو خاموشیِ نداره!

با منی همیشه ، بانو! با همون چشمای آهو!
چشمکِ ستاره گم شد ، تو شبِ چشمکِ چاقو!

ناباور

چه روشن ، چه بی‌سایه دل‌باختیم ! چه ساده ، چه ساده غزل ساختیم !
چه ناباور از آخرین سطرِ شب ، طلوعی دوباره در انداختیم !

چه بی‌خاطره ، بی‌نفس ، بی‌نگاه ، کبوتر پران‌دیم از عمقِ چاه !
نه از نامه‌ای عطرِ یاری رسید ، نه چنگِ پلنگی خطی زد به ماه !

بکش نعره تا اوجِ ناروزگار ،
خوشا آخرین رقص ، بر بامِ دار !

در این یورشِ تیشه‌دستان به باغ ، بگیر از درختانِ بی‌سر سراغ !
ستاره میاندارِ میدان نشد ، در این قحطِ سالِ صدا و چراغ !

در این شب به شب هفته‌ی دل‌گداز ، غزل را به نانِ نفس‌پر نیاز !
در ایوانِ باران ، نفس تازه کن ، از این حنجره خنجرِ تازه ساز !

بکش نعره تا اوجِ ناروزگار ،
خوشا آخرین رقص ، بر بامِ دار !

به پیغامِ هر قاصدِ بد خبر ، نزن بوسه ای گل ! به تیغِ تبر !
نزن زخمه بر سازِ ناکوکِ درد ! صدا را به معراجِ وحشت نبر !

نگو اسمِ شب را به شب‌باوران ، نسوز از تبِ این همه ناگهان !
ببین آرشِ قصه بر قلّه نیست ، پس از این تویی زه این کمان !

بکش نعره تا اوجِ ناروزگار ،
خوشا آخرین رقص ، بر بامِ دار !

عاشقانه که می خندی

واسه فهمیدنِ چشمت ،
عمریه تو تبُّ تابم !
بسترِ خاطره سرده ،
شعله وُرشو توی خوابم !

منُ راه بده به چشمت !
بذار از دنیا رهاشم !
بذار از قعرِ سیاهی ،
با ستاره همصداشم !

عاشقانه که می خندی ، غصه‌ها از اینجا می‌رن !
میدونم پیشِ نگاهت ، این ترانه‌ها حقیرن !
عاشقانه که می خندی ، شب می‌شه پُر از ستاره !
با تو سرمای زمستون ، واسه من مثلِ بهاره !

وقتی از هق‌هقِ بارون ،
نقطه‌چینِ تنِ شیشه ،
یادِ من باش که می‌خونم ،
برای تو تا همیشه !

یادِ من باش ! من که دستام ،
زیرِ ساطورِ سکوت‌ه !
می‌دونم صدتا ترانه ،
توی پیچُ تابِ موته !

عاشقانه که می خندی ، غصه‌ها از اینجا می‌رن !
میدونم پیشِ نگاهت ، این ترانه‌ها حقیرن !
عاشقانه که می خندی ، خورشید از سکه میفته !
با تو پُر می‌شه سکوت‌م از غزل‌های نگفته!

آغازِ سفر

آخرین رهگذرِ شهرِ شبم !
یه نفس بُریده‌ی جون به لبم !
برای دیدن فانوسِ چشات ،
خیلی وقته که توی تابُ تَبَم !

صدتا سایه پابه پامن ،
نفسام مالِ خودم نیست !
توی شهرِ قصه هیچکس ،
پی رَدِ قدمم نیست !

خسته نفس ، بسته گلو ، آینه‌ی شکسته‌ام !
ای روزگار ! از تو و از لحظه شمردن خسته‌ام !

منُ بَبَر به پُشتِ سَر ! منُ بَبَر ! منُ بَبَر !
تا یه هوای تازه‌تر ، منُ بَبَر ! منُ بَبَر !
تا فصلِ آغازِ سفر ، منُ بَبَر ! منُ بَبَر !
تا خنده‌های بی خبر ، منُ بَبَر ! منُ بَبَر !

منُ بَبَر تا خودِ من ، تا آخرِ تازه شدن !
به باغِ سبزِ لحظه‌هام ، رنگِ شکوفایی بزن !

خسته نفس ، بسته گلو ، آینه‌ی شکسته‌ام !
ای روزگار ! از تو و از لحظه شمردن خسته‌ام !

کسی تو رُ دوس نداره!

تو با صدتا دروغ اومدی از راه!
گفتی تموم شد شبای بی ماه!
گفتی دیگه تنهایی تمومه!
خورشید خوش بختی لب بومه!
این دل دیوونه باورت کرد!
مثل یه ترانه ازبُرت کرد!
ولی زیر پای ما رُ خالی کردی!
کلکُ به دل ما حالی کردی!

دلُ بازی دادی با یه اشاره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
چشمِ عاشقات برات می باره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
لبات می گه نه، چشمات می گن آره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
حتّا به خورشید می گی: ستاره! هیچ کسی تو رُ دوس نداره!

حالا دیگه نمون این جا! برو! برو!
پا نذار رو دلِ ما! برو! برو!
تو دروغ می گی بازم! برو! برو!
دیگه دل نمی بازم! برو! برو!

دلُ بازی دادی با یه اشاره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
چشمِ عاشقات برات می باره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
لبات می گه نه، چشمات می گن آره، هیچ کسی تو رُ دوس نداره!
حتّا به خورشید می گی: ستاره! هیچ کسی تو رُ دوس نداره!

ترانه‌ی زارع

من مزرعه‌ی به‌عمره ، چشم‌براه‌ی به‌بهاریم !
زیرِ شلاقِ زمستون ، ضربه‌ها رُ می‌شماریم !
توی این شب ، غیرِ گریه‌کارِ دیگه‌ای نداریم !
هرکی خوابه ، خوش به حالش ! ما به بیداری دچاریم !

این زمستون ، خیلی وقته فکرِ سوزوندن برگه !
خیلی وقته ساقه‌هامون ، زیرِ شلاقِ تگرگه !
قد نمی‌کشه جوانه ، زیرِ سایه‌ی تبردار !
زندگی تو فصلِ سرما ، معنیِ مطلقِ مرگه !

نفس بکش ! نفس بکش ! اینجا نفس قنیمته !
توی سکوتِ مزرعه ، کشفِ صدا یه نعمته !

تن این مزرعه‌ی خشک ، تشنه‌ی بذرِ دوباره‌س !
شب پُر از حضورِ تلخِ جای خالی ستاره‌س !
تیغِ گاوآهنِ دریاب ! باید این یخا رُ آب کرد !
اگه آب نشن ، شکستنِ دیگه تنها راهِ چاره‌س !

طبقِ ترانه اینجاس ، پس کو اون صدای بی‌باک ؟
تا بپاشه بذرِ آواز روی بی‌باری این خاک !
مزرعه دزدیدنی نیست ، فردا میلادِ شکوفه‌س !
داره میره پی کارش ، شبِ یخ بسته‌ی سفاک !

نفس بکش ! نفس بکش ! اینجا نفس قنیمته !
توی سکوتِ مزرعه ، کشفِ صدا یه نعمته !

خَلَعِ يَدِ

عزیزِ همسقوطِ من! افسانه رُ دوره نکن!
چله‌ی بی‌چهجه‌ی ترانه رُ دوره نکن!
این شبِ تب‌دارِ سیاه، رنگِ خروسخون نشده!
تو قصه‌های بی‌کَلک، آتیش، گُلستون نشده!
صف‌شکنای قافله، غافلنُ نابَلَدَن!
قصه‌نویسا عُمری، از قلمای خَلَعِ یَدَن!

بزن به سیمِ شعله‌ها، تا خودِ خودسوزی بیا!
چمبرِ چنگیزُ ببین، رو سَرِ قومِ آریا!

سکسکه‌ی صدای من، بغضِ توئه، حرفی بزن!
آینه‌همدستِ شبه، تو چاره کن، شکن شکن!
سکوتِ کهنه سالِ لب، حوصله‌مُ سَر می‌بره!
شنیدنِ صدا از این حنجره‌مُرده نوبره!
آینه‌های پُر غبار، آینه‌ی دِقَم شدن!
لحظه‌های حافظه کش، زَجَرِ دقایقم شدن!

بزن به سیمِ شعله‌ها، تا خودِ خودسوزی بیا!
چمبرِ چنگیزُ ببین، رو سَرِ قومِ آریا!

تعبیر

من این ساعتِ مُرده ، برگِ کاهی ، میزِ تحریر !
زنگِ خوش صدای آواز ، توی این غروبِ دلگیر !

قلمای تُک شکسته ، دلِ بی دل ، پای خسته !
انگار از پُتکِ ترانه ، قفلِ بی حرفی شکسته !

بازم از تو ، بازم از تو تا طنینِ گل رسیدم !
مَثِ خونِ یه قناری ، از نوکِ دشنه چکیدم !
باغِ بی بارِ سکوتم ، با تو گلخونه‌ی عشقه !
گریه طعمِ شوکران نیست ، شهدِ پیمونه‌ی عشقه !

همه‌ی خونِ تو رگ‌هام ، نذرِ ختمِ این عذابه !
پرسشِ همیشه‌ی من ، بی جوابه ! بی جوابه !

بگو تعبیرِ کدوم خواب ، رفتنِ تو رُرقم زد ؟
که دوباره دیوِ قصه ، بازیِ عشقُ به هم زد !

بازم از تو ، بازم از تو تا طنینِ گل رسیدم !
مَثِ خونِ یه قناری ، از نوکِ دشنه چکیدم !
باغِ بی بارِ سکوتم ، با تو گلخونه‌ی عشقه !
گریه طعمِ شوکران نیست ، شهدِ پیمونه‌ی عشقه !

بنویسم!

من خط بزن! دوباره از سر خط بنویسم!
بنویس که من برای قصه‌ی تازه حریصم!
بنویس با خط الماس، رو تن نازک شیشه،
که بدون نور چشمت، شب من سحر همیشه!
رو تن برفی کاغذ، بنویس اسم بهار!
دل بده به رنگ دریا، خط بزن دل‌دله‌ها!

خنده با چشمای خیس سخته عزیزم! بنویس!
بنویس از دل این بارون نم، بنویس!
شونه‌ت هدیه بده به گریه‌های بی‌صدام،
از پریشونی این سیل دمادم بنویس!

بنویس از اولین دم! از دل سلام اول!
از همون جواب ساده، اونور کلام اول!
بنویس از لب بسته، وقتی هر واژه نقابه!
از خداحافظ عاشق، که یه عمره بی‌جوابه!
بنویس از پل پیوند که میون ما شکسته!
بنویس تا واشه قفل این در همیشه بسته!

خنده با چشمای خیس سخته عزیزم! بنویس!
بنویس از دل این بارون نم، بنویس!
شونه‌ت هدیه بده به گریه‌های بی‌صدام،
از پریشونی این سیل دمادم بنویس!

تیرِ اخطار!

فراری آم! فراری آم! فراری از لباسِ سبز!
فراری از چکمه سفید، فراری از حصارِ مَرز!
فراری آم! فراری آم! فراری از نفرتِ جنگ!
فراری از قُمُقه و تیرِ کلاهِخودِ تفنگ!
فراری از اسمِ شب، ترسِ نگهبانِ فریب!
فراری از مارشِ رژه، شلواری با شیش تا جیب!
دوس ندارم پابکوبم مقابلِ ستاره‌ها!
این پادگانِ جهنمه، خسته‌ام از دوباره‌ها!

سیمِ خاردار من از فرار نمی‌ترسونه!
تیرِ اخطار من از فرار نمی‌ترسونه!

من نمی‌خوام رژه برَم با یه تفنگ، کوله به پشت!
یا بدونم که دشمن، با چن تا گوله همیشه کشت!
امشب شبِ فرارمه! تو که نگهبانِ شبی،
نترسونم از غضبِ یه مُش ستاره خَلبی!
من بزن! نشون بده یه سربازِ نمونه‌ای!
اسمِ شبِ اَزَم نپرس! تو ناجیِ شبونه‌ای!
من بزن! من بزن که مرگِ من نجاتمه!
گاهی یه مرگِ باشکوه، به زندگی مُقدّمه!

سیمِ خاردار من از فرار نمی‌ترسونه!
تیرِ اخطار من از فرار نمی‌ترسونه!

کم رنگ

نگاهم کن که کم رنگم !
نگاهت بهترین رنگه !
گره کن مُشتِ آوازُ ،
صدای تو خوش آهنگه !

بخون با من که بیزارم ،
از این اذکارِ تکراری !
بیا بی قصه خوابم کن !
شکنجه گاهِ بیداری !

غزلُ خاتونِ دریا دل ! بپر من رُ تو از ساحل !
که این عاشق ترین قایق ، نشسته تا گلو در گِل !

بدزد این رختِ پُر خارُ !
منُ عربون کن از وحشت !
تو چترِ گیسُتُ وا کن !
زیرِ رگبارِ این نفرت !

بتاب از روزنِ فانوس !
شبِ یلدا رُ رسوا کن !
رو این دیوارِ دل مُرده ،
هزارتا پنجره وا کن !

غزلُ خاتونِ دریا دل ! بپر من رُ تو از ساحل !
که این عاشق ترین قایق ، نشسته تا گلو در گِل !

زندگی یعنی نمردن!

روی آسمون نوشتن : « آی! پَرَنده! پَر زده بس! »
با کسی شوخی ندارن! اینجا حرفِ حرفِ گلوله‌س!
پَر بگیر از دلِ این دام! زندگی یعنی نمردن!
بَدتر از طعمِ نفس نیست ، طعمِ این مرگِ مقدّس!

آسمون فُرقِ همیشه ، با رَجَزِ خونیِ صیاد!
خوش صداتر از سکوتِ ، انعکاسِ سرخِ فریاد!
بگذر از مرزِ گلوله! که ترانه رنگِ خون!
نگو مُردنِ پَرَنده پُشتِ ابرا میره از یاد!

آخرِ بازیِ نفرت ، تو بگو که کی بَرَنده‌س ،
وقتی تو قطره‌ی خونِ ، پَر پَرِ صدتا پَرَنده‌س!
دلت بزن به ابرا! خلوتِ قفسِ رُ بشکن!
پُشتِ میله‌های حسرت ، نبضِ ثانیه گزَنده‌س!

من واسه دَرَدای تو قرصِ مسکن ندارم!
اگه تو بخوای به هر سایه‌ای ایمون میارم!
بگو تا یادم بره همین زبونِ مادری!
زندگی توی قفسِ بهتره یا دَرَبه‌دَری!

یادش به خیر!

بچه‌گی مون یادش به خیر! چه بی کلک بود دلِ ما!
همیشه زیر سایه‌ی چوبِ فلک بود دلِ ما!
وَقَوْقُ صاحب داد می کشید ، تو گذرِ محله‌مون!
چه مزه‌یی ، چه عطری داشت دم‌پختکای نه‌نه‌مون!
چشمای تو یادش به خیر ، تو شبِ چارشنبه‌سوری!
شرابِ هفصد ساله بود! باغِ تو آباد آنگوری!

همه‌ی سهم من از زندگی شد: یادش به خیر!
مزه‌ی پیاله‌ی تشنگی شد: یادش به خیر!

یادش به خیر صدای پات ، رو تنِ سنگفرشِ حیات!
فرار می‌داد غصه‌ها رُ ، تنها به دونه آبنبات!
پدربزرگ با چپغش ، زیر گذر نشسته بود!
چراغِ تیرِ کوچه رُ کمون من شکسته بود!
توی شبِ خاطر خواه شدن ، هق‌هق من یادش به خیر!
حالِ پَریشونِ دلِ عاشق من یادش به خیر!

همه‌ی سهم من از زندگی شد: یادش به خیر!
مزه‌ی پیاله‌ی تشنگی شد: یادش به خیر!

من سکوتتم

من سکوتتم ، تو ترانه ! من یه فانوس ، تو زبانه !
من نگاهِ ماتُ گُنگم ، تو نگاهِ عاشقانه !

من یه زخمم ، تو یه مرهم ! من به نُدرت ، تو دَمادم !
من یه باغِ گر گرفته ! تو مِثِ نزولِ شبنم !

منُ تو دوتا عروسک با چشای تپله‌ای !
منُ تو زندونیِ خاطره‌های پپله‌ای !
من یه عکسِ پُر غبار از یه ترانه‌سازِ لال ،
اما تو هنوز مِثِ باورِ یک قبیله‌ای !

من پُر از شکستُ تردید ، تو شکوهِ تختِ جمشید !
من شبِ شبِ پُره مُرده ، تو مِثِ طلوعِ خورشید !

من یه شهرِ بی‌پرنده ، تو بلیطِ یه بَرنده !
بگو تو حراجِ چشمات ، قیمتِ ستاره چنده ؟

منُ تو دوتا عروسک با چشای تپله‌ای !
منُ تو زندونیِ خاطره‌های پپله‌ای !
من یه عکسِ پُر غبار از یه ترانه‌سازِ لال ،
اما تو هنوز مِثِ باورِ یک قبیله‌ای !

تجسم

شبُ این ساعتکِ خورشیدی !
منُ این حنجره‌ی تبعیدی !
ای همیشه همسکوتُ همنگاه !
منُ از کدوم غزل دزدیدی ؟

گم شدم تو کوچه‌های مه‌زده !
چه کسی نشون من رُ بلده ؟
اصلاً "انگار نفسُ نورُ چراغ ،
به ترانه‌های ما نیومده !

وقتی هر خاطره خنجر می‌زنه ،
وقتی آیینه به فکر کشته ،
دیدن دوباره‌ی دستای تو ،
لحظه‌ی نابِ تولدِ منه !

با تو میشه عشقُ تو ترانه دید !
میشه لاجرعه چشات سرکشید !
واژه‌های دس نخورده رُ بیار !
تو برس به دادِ این برگ سفید !

جوشش دوباره‌ی شعرِ منی !
مثل قامتِ ستاره روشنی !
ای تجسمِ امیدُ عاطفه !
تو درست مثل نفس کشیدنی !

وقتی هر خاطره خنجر می‌زنه ،
وقتی آیینه به فکر کشته ،
دیدن دوباره‌ی دستای تو ،
لحظه‌ی نابِ تولدِ منه !

زلزله

نگو: «دوسم نداشته باش! «خواستنِ تو کارِ دله!
حریفِ این دلِ نمی‌شم! راضی نمی‌شه! مُشکله!
راهمُ سد می‌کنی با، اون دوتا چشمِ کهربا،
گذشتن از چشمای تو، مثلِ خیالِ باطله!
با اون نگاهِ دَدَری، ما رُ کجاها می‌بری؟
تو که می‌دونی عاشقت نداره تابِ فاصله!
ما ساکنِ خیالتیم، عاشقِ عطرِ شالتیم،
این دلِ بی‌وطن هنوز، اهلِ همین آبِ گله!
از وقتی که یکی شدن، دستای تو با دستِ من،
تو شهرِ آرومِ دلم، اومده صدتا زلزله!
تو مثلِ قایقِ روی آب، می‌گذری مستُ بی‌شتاب،
انگار نمی‌دونی یکی منتظرت تو ساحله!
همیشه بی‌قرارِ تو! همیشه انتظارِ تو!
بیا که بی‌اومدنت، سرِ می‌ره صبرُ حوصله!
وعده‌ی فردا نمی‌خوام، نگو: «بمون! خودم میام!»
بذار بهاری شه هوام، بذار بخونه چلچله!
بذار که اون چشمای ناز، ما رُ هوایی کنه باز،
عشقِ تو شیرینِ اگه زمونه‌مون هلاهله!

اعتراف

آینه‌ی مایه‌ی شرم ، من دیگه رفیق من نیست !
دیگه این آینه بازار ، جای آفتابی شدن نیست !
من کم کن از خود من ، تا ببینی آینه‌ها رُ !
تو شکنجه‌گاهِ گریه ، ببین اعترافِ ما رُ !
من بدهکارم به آینه ، همه‌ی نگفته‌هامُ !
توی پیچُ تابِ گیسست ، پیدا کن رَدّ نگامُ !

با تو آینه بهترین جا ، برای دیدنِ رؤیاس !
رَخْتِ تردیدُ رها کن ! وقتِ دِلِ زدن به دریاس !

آینه‌ها چه مهربونن ، ووقتی دستای تو این جاس !
بهترین منظره‌یی تو ! لحظه ، لحظه‌ی تماشاس !
چترِ خنده‌هاتُ وا کن ، زیرِ رگبارِ نگاهم !
پا بذار تو قابِ آینه ، که یه عُمره چش به راهم !

با تو آینه بهترین جا ، برای دیدنِ رؤیاس !
رَخْتِ تردیدُ رها کن ! وقتِ دِلِ زدن به دریاس !

سُک سُک

من تو از تبِ تنهایی پریم !
حسرتِ گذشته‌ها رُ می‌خوریم !

رَدّ پا مون خودِ شرمندگیه !
اسمِ جون کندنمون زندگیه !

ما باید قایم‌موشک بازی کنیم ،
وقتی شب جون میده واسه گم شدن !
پُشتِ پرده‌های گریه سر بدزد ،
تا تو رُ پیدا کنن دستای من !

سُک سُک آی ستاره سُک سُک ! از سرُ دوباره سُک سُک !
با تو این بازیِ دلچسب ، انتها نداره سُک سُک !
سُک سُک ای سازِ شکسته ! سُک سُک ای صدای خسته !
دفترِ شعرای شاعر ، دوباره به گُل نشستہ !

کوچه آبستنِ عشقه ، پا به پا باش ! نگو دیره !
بی تو این ماهیِ عاشق ، توی حوضِ یخ اسیره !
آخرِ قصه‌ی بارون ، اولِ رنگین‌کمانه !
بیا پیدا کن صدام ، تا بازم برات بخونه !

سُک سُک آی ستاره سُک سُک ! از سرُ دوباره سُک سُک !
با تو این بازیِ دلچسب ، انتها نداره سُک سُک !
سُک سُک ای سازِ شکسته ! سُک سُک ای صدای خسته !
دفترِ شعرای شاعر ، دوباره به گُل نشستہ !

تحميل

مثلِ پتِ پتِ يه فانوسِ كه نفسِ بُريده باشه !
مثلِ اون پرنده يي كه ، جُز قفسِ نديده باشه !
دل به زنجيرِ عذابم ، بي سرانجامِ خسته !
يه نفر حرمتِ بالِ شاپركِ ها رُ شكسته !

اين جا زندگي يتيمه ، اين جا ناتمومه آواز !
مجرمى بي گناهن ، اين فرشته ها سر باز !

تو رهاتر از صدائى ، من گرفتارِ سكوتم !
بي تو از بامِ ترانه مى سقوطم ! مى سقوطم !
من از اين جا جدا كن ! اين جا ديگه جاى من نيست !
سر سپردن به تحمل ، معنى عاشق شدن نيست !

اين جا زندگي يتيمه ، اين جا ناتمومه آواز !
مجرمى بي گناهن ، اين فرشته ها سر باز !

نمی تونم!

نمی تونم تو رُ با ترانه پَر پَر بکنم!
اما شاید بتونم چشمتُ آزبَر بکنم!
چالای کنج لِبت ، هلالِ ماهِ آذره!
عمریه که دل برای خنده‌ها تِ دربه‌دره!

عطرِ دستای تو عطرِ گونه‌ی سیبِ گلاب!
انقراضِ عطشی! درست مِثِ جرعه‌ی آب!
وا کن این دریچه‌های پُر غبارِ بسته رُ ،
مثلِ مهتابِ رو سَرِ شب‌های تنهایی بتاب!

اگه جای چشمِ تو تو قصه‌مون خالی بشه ،
توی باغچه‌ی دلم دوباره خُشکسالی بشه ،
زنبقا اهلی میشن تو بندِ گلدونِ سفال!
خاطره‌ها می‌میرن تو آرزوهای محال!

عطرِ دستای تو عطرِ گونه‌ی سیبِ گلاب!
انقراضِ عطشی! درست مِثِ جرعه‌ی آب!
وا کن این دریچه‌های پُر غبارِ بسته رُ ،
مثلِ مهتابِ رو سَرِ شب‌های تنهایی بتاب!

خط‌نشون

نفست رُ تازه کن ، ترانه‌خون ! شعرُ با لهجه‌ی آزادی بخون !
ماهی سیاهِ این ترانه رُ ، به شبِ آبی دریا برسون !
منُ با صداتِ بَرِ یه جای دور ، خسته‌ام از این همه خط‌نشون !
دیگه این قناریِ قفس‌نشین ، تن نمی‌سپره به ننگِ آبِ دون !
زیرِ سرنیزه‌ی این ثانیه‌ها ، منمُ ترانه‌های نیمه‌جون !
دلَم از غربتِ این خونه گرفت ، آی فَلَک ! ماشه‌ی مرگُ بچکون !
من می‌خوام خونه‌مُ دوشم بگیرم ، مَثِ کولیا ، مَثِ یک حلزون !
اما این خاطره‌های لعنتی می‌گن : این جهنمُ خونه بدون !
آی نسیمِ خوبِ دریا ! یه دَفه ، منُ دنبالِ نگاهت بکشون !
قایم منتظره اشاره‌ت ، بی‌قراره وُ کشیده بادبون !
موندنم مرگه ، یه مرگه بی‌شکوه ، رفتنم لعنتِ وُ زخم‌زبون !
تو بگو ! تویی که تو خوابُ خیال ، خونه ساختی از گُلُ رنگین‌کمون ،
بگو کی پهلوونِ شهرِ چراغ ، پا میذاره توی گودِ خونه‌مون ؟
منُ دلداری بده با یه دروغ ! بگو : چش براهِ پهلوون بمون !
رو تنِ جریمه‌های ناتموم ، بنویس با جوهرِ قرمزِ خون :
وقتی تو کویره ترسُ دلهره ، بالِ کرکسا میشه یه سایه‌بون ،
وقتشه که گله باور بکنه ، خودِ قصاب‌باشیِ مردِ شبون !
ما رُ گول زدن دوباره ، همنفس ! نگا کن کرکسا رُ تو آسمون !
دَس رو دَس گذاشتنِ منُ تو هم ، چاره نیس برای ختمِ سَرِ بُرون !
واسه هر کسی که دَس رو دَس گذاشت ، نامه نیس تو خورجینِ نامه‌رسون !
حرفِ آخر این که : دستم رُ بگیر ! تا با هم بشیم هزارتا پهلوون !

کهربا

بی توأم اما از تو سرشارم !
بی تو در خوابُ باتو بیدارم !
رنگِ چشمانت ، رنگِ دلتنگی !
خسته‌ای از این آدمک سنگی !
کهربایی تو ، من پری در باد !
تو همه شعری ، من همه فریاد !

آخرین بانو ! سایه را بشکن !
شوقِ بودن را ، زنده کن در من !
آخرین بانو ! رنگِ رؤیا باش !
بهترین فصلِ قصّه‌ی ما باش !

از نگاهِ من ، بهترین نامی !
خسته از راهِ بی‌سرانجامی !
آخرین عاشق ، آخرین همراه !
از شبِ یلدا ، پُل بزن تا ماه !
حجمِ آغوشت ، وسعتِ دریاست !
بی تو این عاشق ، قایقی تنهاست !

آخرین بانو ! سایه را بشکن !
شوقِ بودن را ، زنده کن در من !
آخرین بانو ! رنگِ رؤیا باش !
بهترین فصلِ قصّه‌ی ما باش !

بی خیال!

اگه هیشکی حرفِ ما حالیش نمی شه ، بی خیال !
اگه شب رد نمی شه از پسِ شیشه ، بی خیال !
کنجِ چاردیواریِ رؤیا همیشه مالِ ماس ،
این نفسِ حتا اگه که آخریشه ، بی خیال !

بی خیالیِ حالیِ داره که فقط من می دونم !
واسه اینه که هنوز مثلِ قدیما می خونم !
این صدا ارثیه‌ی پدربزرگِ واسه من ،
حتا سیلم که بیاد من یکی این جا می مونم !

اگه این جا چشمِ ما همیشه بسته‌س ، بی خیال !
اگه تو سفره نمکدونِ شکسته‌س ، بی خیال !
بی خیالِ این خیالا که پُر از دلهره‌آن !
حتا شب اگه از این سیاهی خسته‌س ، بی خیال !

بی خیالیِ حالیِ داره که فقط من می دونم !
واسه اینه که هنوز مثلِ قدیما می خونم !
این صدا ارثیه‌ی پدربزرگِ واسه من ،
حتا سیلم که بیاد من یکی این جا می مونم !

صحنه‌ی سپیده

وقتی پروانه‌ی آواز ، بی صدا حبسِ یه پنجه‌س !
وقتی آغوشِ رفیق‌آم ، تخته‌بندِ یه شکنجه‌س !
وقتی هر معجزه ، مکره ! وقتی هر حادثه شومه !
مَلَمَلِ فریادِ سُرخت ، رو به رومه ! رو به رومه !
مثلِ پَرده‌ی نمایش ، بی بهانه می‌ره بالا !
صحنه ، صحنه‌ی سپیده‌س ! فصلِ جون‌کندنِ حالا !

مَثِ شَلِیکِ گلوله تو شقیقه‌س هر دقیقه !
هر دقیقه مَثِ شَلِیکِ گلوله‌س تو شقیقه !

می‌شه بی‌وقفه لگد ، لاله‌های سرنگون ،
می‌شه از ترانه خط زَد ، بوی بی‌دریغِ خون ،
اما شعله تا به امروز ، زیرِ خاکستر نمونده !
گاهی وقتا یه جرقه ، صدا تا جنگلِ سوزونده !
بیا با نورِ یه فانوس ، خورشیدِ سردِ خبر کن !
بیا بارونی شبِ رُ ، با یه کبریت شعله‌ور کرد !

مَثِ شَلِیکِ گلوله تو شقیقه‌س هر دقیقه !
هر دقیقه مَثِ شَلِیکِ گلوله‌س تو شقیقه !

عاشقی یعنی همین!

اگه خاکسترنشینی ، اگه اهلِ آسمونی ،
اگه جنسِ خودِ مایی ، اگه از مابہترونی ،
اگه شاعر ، اگه سرباز ، اگه قصاب ، اگه سارق ،
اگه ارباب ، اگه زارع ، اگه پاروژنِ قایق ،
اگه آہنگرُ خَرّات ، اگه سرگرمِ تجارت ،
یا اگه حتا وزیری ، پُشتِ مسندِ صدارت ،

یہ نفرِ دِلتِ رُ می دزدہ فقط با یہ نگاہ !
عاشقی یعنی همین ، یعنی گناہِ بی گناہ !

بعد از اون روزِ دیگرہ از خودتِ رهاییِ مِثِ من !
خوش ترانہ ، خوش طنینُ خوش صداییِ مِثِ من !
بعد از اون دیگرہ دِلتِ میشہ چراغِ راہِ تو !
غیر از عشقتِ کسی رُ نمی بینہ نگاہِ تو !
دُنیا تو دستِ توئہ ، با ہیشکی کاری نداری !
ہمہی زندگیتُ بہ پای عشقتِ می ذاری !

عاشقی یعنی همین ، یعنی گناہِ بی گناہ !
یہ نفرِ دِلتِ رُ می دزدہ فقط با یہ نگاہ !

قصه‌ی دل!

سام علیک! اَبْرُو هلالی! سام علیک!
جای ما همیشه خالی! سام علیک!
نکنه یادِت نیاد خاطر خواهِ همیشه رُ!
نکنه کنده باشی از توی خاکت ریشه رُ!
من همونم که قدیم قدیما پاسوزت شدم!
شایدم یه خاطره برای امروزت شدم!

چش رو هم گذاشتنت دردِ ما رُ دوا نکرد!
هیچ کلیدی قفلِ بدمصَّبِ دل رُ وا نکرد!
یه نظر ما رُ نگاه کن که نگات غنیمته!
بسوزون دوباره ما رُ! سوختن این جا راحتی!

خیلی وقته که توی قابِ عکسا جای خالیته!
تو ما رُ کشتیُ هیچ غمی نداشتی... حالیته؟
بگو که یادِت میاد نگاهِ بی_پرده‌ی من!
گُلِ یاسِ پَرِپَرُ تو کوچه وقتِ رَد شدن!
بگو که زنگِ صدام هنوز به یادته، بگو!
یا نه... من برات می‌گم قصه‌ی دل رُ موبه‌مو!

چش رو هم گذاشتنت دردِ ما رُ دوا نکرد!
هیچ کلیدی قفلِ بدمصَّبِ دل رُ وا نکرد!
حالا تو چشم نگا کن که نگات غنیمته!
بسوزون دوباره ما رُ! سوختن این جا راحتی!

دارالمجانین

دو تا کپسولِ مُسکن روی میزِ صبحونه ،
بالا بنداز ! چاره‌یی نیست ! دیوونه ! آی ! دیوونه !
بالا بنداز تا بدونی زندگی خوابِ خیاله !
نگا کن عقربه‌ها رُ ! هر یه ثانیه ، یه ساله !
پنجره‌ها نرده‌پوشن توی این دارالمجانین !
پُرن از حرفای روشن ، این چشای ماتِ غمگین !

تکلیفِ این زمونه با آدمای خیلی روشنه !
دیوونه‌ی زنجیریه ، هر کسی زانو نزنه !
آقایونِ دیوونه‌ها ! هیچکسی ما رُ نمی‌خواد !
باید مُسکن بخوریم ، تا دنیا یادم نییاد !

آره ! ما دیوونه‌ییم ! پس ما رُ تنها بذارین !
درا و پنجره‌ها رُ واسه‌مون وا بذارین !
حتّا زنجیر نمی‌تونه ما رُ زندونی کنه !
واسه ما هیشکی نمی‌تونه رَجَزِ خونی کنه !
ما همه رها ییم از رسومِ این شبِ سیاه !
شما دلخوشِ چراغینُ ما همسایه‌ی ماه !

تکلیفِ این زمونه با آدمای خیلی روشنه !
دیوونه‌ی زنجیریه ، هر کسی زانو نزنه !
آقایونِ دیوونه‌ها ! هیچکسی ما رُ نمی‌خواد !
باید مُسکن بخوریم ، تا دنیا یادم نییاد !

همروزگار

غم نخور! همروزگارم! من هوای تو رُ دارم!
واسه چاردیوارِ قلبت، صدتا پنجره میارم!
غم نخور! زیبای خفته! ناامیدی حرفِ مُفته!
رنگ عوض می‌کنه این شب، با غزل‌های نگفته!
نگو خیلی وقته این‌جا، کسی فردا رُ ندیده!
توی پولکِ لباست، صدتا فانوسِ آمیده!
چرخِ تو، وقتی می‌رقصی! میشکنه چرخِ فلکِ رُ!
تازه می‌کنه دوباره، خبرای قاصدکِ رُ!

شب از رقصِ تو می‌ترسه! بترسون دیوِ جادو رُ!
پربشون کن با آوازت، سکوتِ این غزلگو رُ!

غم نخور! همیشه روشن! رخوتُ بگیر از این تن!
خونِ زندگی رُ بسپار، به رگِ ترانه‌ی من!
غم نخور! همدستِ خسته! شب‌پره از پيله رسته!
مرغِ عشقِ این ولایت، دوباره قفس شکسته!

شب از رقصِ تو می‌ترسه! بترسون دیوِ جادو رُ!
پربشون کن با آوازت، سکوتِ این غزلگو رُ!

برده‌گی

به من بگو وطن چیه ؟ من نمی فهمم وطن !
گردُ غباره رو چشم ، تو تازه کن دید من !
به من بگو وطن چیه ؟ یه خطِ فرضی روی خاک ؟
یا شیرِ دم بُریده یی ، که تو قفس میشه هلاک ؟
به من بگو وطن چیه ؟ چشمای مادر یا پدر ؟
پیلای صد پاره شده ، یا غربتِ یه دربه‌در ؟
به من بگو وطن چیه ؟ خونه یا قبرستون ما ؟
خنده‌های بدونِ مرز ، یا گریه‌ی پنهون ما ؟

برای حبسِ منْ ما ، وطن فقط بهانه بود !
خاطره‌های برده‌گی ، غزل نبود ، ترانه بود !

وطن واسه یه عده‌یی ، آوازِ ای دل ، ای دله !
ساختنِ یه بادبادکه ، با کاغذای باطله !
وطن واسه یه عده‌یی ، مزه‌ی قُرمه سبزیه !
برای غربت‌زده‌ها ، اونورِ خطِ مرزیه !
وطن واسه یه عده‌یی ، عکسای تختِ جمشیده !
ظرفِ شله زردِ که روش ، خون جای دارچین پاشیده !
وطن همین جاس که شده ، سقفِ سیاهِ تو و من !
با من بخون اگه تو هم ، شکاری از دستِ وطن !

برای حبسِ منْ ما ، وطن فقط بهانه بود !
خاطره‌های برده‌گی ، غزل نبود ، ترانه بود !

بمون برای ما شدن!

شبِ خاکستریه خونه‌ی من ، پلکِ چشمای من بسته می‌خواد !
جیرجیرک خونده و خوابیده ولی ، چه کنم ؟ من یکی خوابم نمیاد !
نورِ فانوستُ بنداز تو شبم ، این همه زخمِ زبون نزن به من !
صدای من دیگه سوسو نداره ! تو با لحنِ کهکشون حرفی بزن !
فکر نکن اگه بری بدونِ تو ، همه‌ی هستی من میره به باد !
خیلی وقته که با هم غریبه‌ییم ، رنگِ چشمای تو یادم نمیاد !

بغضم از رفتنِ تو نمی‌شکنه ، این بدون !
اما با این همه باز بهت می‌گم: با من بگو !
رفتنِ تو نه سقوطه ، نه سکوت‌ه واسه من !
اما باز بهت می‌گم: بمون برای ما شدن !

اگه مهربون بشی برای تو ، سقفی از بلورِ رؤیا می‌سازم !
برای برقِ نگاهِ نازِ تو ، جونم با یه اشاره می‌بازم !
اگه باشی تو شبِ ترانه‌هام ، میشه آتیش بازی نگا کنیم !
می‌تونیم پلکای خورشید خانوم ، رو به تاریکی قصه‌ها کنیم !
اگه تو این جا نباشی ، می‌دونم رودخونه زندونی میشه تو چشام !
اما من نمی‌ذارم که بشنوی ، صدای گریه رُ تو زنگِ صدام !

بغضم از رفتنِ تو نمی‌شکنه ، این بدون !
اما با این همه باز بهت می‌گم: با من بگو !
رفتنِ تو نه سقوطه ، نه سکوت‌ه واسه من !
اما باز بهت می‌گم: بمون برای ما شدن !

بخند!

آمون بده که عطرِ تو برگِ آمونِ واژه‌هاست !
بذار بتابم از چشات ، این آینه بی‌انتهاست !
آمون بده ! آمون بده ! که بی‌آمونِ روزگار !
دستِ ترانه‌بافه من ، بافته برام طنابِ دار !
آمون بده ! آمون بده ! که عاشقانه‌تر بشم !
می‌خوام تو کوچهی چشات ، دوباره دربه‌در بشم !

من بگیر از روزگار ، که خسته‌ام از این عذاب !
دوباره لالایی بخون ! بذار بیدارشم توی خواب !

می‌خوام تو ز خواب ببینم تا بشکنه شبِ کبود !
ببین که بیداری ما ، آتشِ دهن‌سوزی نبود !
خوابِ تو نابِ مَثِ شعر ، رؤیا داره بغلِ بغل !
مشعلِ آوازِ منی ، تو این سیاهی دَغَل !
می‌خوام تو خواب ببینمت ! چشمای خیسَم ز ببند !
خسته‌ام از زنگِ عزا ، برام بخند ! برام بخند !

من بگیر از روزگار ، که خسته‌ام از این عذاب !
دوباره لالایی بخون ! بذار بیدارشم توی خواب !

Ketabnak.com

آوازِ آسمونی

تو جاده‌ی خاطره‌ها ، با قدمام همسفرم !
با من بیا ! نگو که من حوصله‌ت سر می‌برم
بذار تا رودخونه بشم ! برکه شدن ننگه برام !
به جز نگاه تو از این زندگی چیزی نمی‌خوام !
بیا به احترامِ عشق ، اسمامون گم بکنیم !
خواستنمون قصه‌ی تموم مردم بکنیم !

بگو می‌شه که کلاغِ قصه رُ خونه رسوند !
می‌شه حتّا تو قفس ، آوازِ آسمونی خوند !

برای فهمیدن تو ، می‌گذرم از مرز صدا !
ببین زمین خوردنم سراغِ هق‌هقم بیا !
بدون تو ترانه‌هام ، مرثیه‌ی ثانیه‌هاست !
دستِ غرورم رُ بگیر ! بگو شروع من کجاست ؟
بگو به من که با منی ، تا فتحِ آخرین نفس !
بخون که از صدای تو ، وامی‌شه درهای قفس !

بگو می‌شه که کلاغِ قصه رُ خونه رسوند !
می‌شه حتّا تو قفس ، آوازِ آسمونی خوند !

نگران!

نگرانم! نگرانم! نگران این منم!
از سر دنیا زیادم، اما باز خیلی کم!

نگران خودمم!

بی تو عریونی باغم! با تو داغِ داغِ داغ!
طپشِ نبضِ چراغم، با تو خیلی روشنم!

نگران خودمم!

از یه بغضِ تازه خیسیم! واسه دیدنت حریصم!
خودم نمی نویسم، خودم خط می زنم!

نگران خودمم!

از دلِ باغِ گلِ یاس، پشتِ زنگِ خوبِ گیلاس،
وقتی بغضِ من یه دریاس، باز بیا به دیدنم!

نگران خودمم!

این ورا صدا صدا نیست! درای حنجره وا نیست!
کسی دلواپس ما نیست! هر دقیقه میشکنم!

نگران خودمم!

تو مسیرِ جست‌جوتم! مَثِ آینه روبه‌روتم!
نگران این سکوتتم! شعله بنداز به تنم!

نگران خودمم!

بی خیالِ غمِ من باش! عاشقِ عاشقِ شدنِ باش!
مثلِ معنایِ وطنِ باش! خسته از این وطنم!

نگرانِ خودمم!

خاطره‌ها رُ صدا کن! من از خودم رها کن!
چترِ آغوشت واکن! پابدار تو پیره‌نم!

نگرانِ خودمم!

دلِ دلِ این دلِ دریاب! قد بکش تا خودِ آفتاب!
هم تو بیداری هم خواب، گرم از تو گفتنم!

نگرانِ خودمم!

گذری

سَرِ فردوسی ، تو میدون ، بغلِ مجسمه ،
اون جا که صدا گمه ، تو ازدحامِ مهممه ،
یه شوfer گلو درونده ، یه نفس داد می زنه:
« یه نفر میدونِ آزادی ! آهای کی با منه ؟ »
من پیاده می گذرم از بغلِ صدای اون ،
تو اگه پیاده یی ، با من همین شعر بخون:

چراغای راهنمایی قاطی کردن دوباره !
یه روزی این ترافیک دخلِ ماها رُ میاره !
خیابون انقلاب خیلی بلند ! مگه نه ؟
چراغای قرمز راه می بنده ! مگه نه ؟
مونده تا میدونِ آزادی ! آهای مسافرا !
شماهام پیاده شین ! بگین: چرا ؟ بگین: چرا ؟

واسه چی میدون انقلاب شلوغه همیشه ؟
واسه چی چمبره ی این ترافیک وا نمیشه ؟
اگه تقصیرِ چراغاس چراغا رُ می شکنیم !
اگه تقصیرِ شب این شب آتیش می زنیم !
آخه ما میدونِ آزادی رُ باید ببینیم !
نباید دس روی دستامون بذاریم بشینیم !

چراغای راهنمایی قاطی کردن دوباره !
یه روزی این ترافیک دخلِ ماها رُ میاره !
خیابون انقلاب خیلی بلند ! مگه نه ؟
چراغای قرمز راه می بنده ! مگه نه ؟
مونده تا میدونِ آزادی ! آهای مسافرا !
شماهام پیاده شین ! بگین: چرا ؟ بگین: چرا ؟

یادت نره!

یادت نره که یادِ تو همیشه همراهِ منه !
یادت نره که خواستنت مثلِ نفسِ کشیدنه !
یادت نره که آینه از طپشِ تو روشنه !
یادت نره نبودنت جونمُ آتیش می‌زنه !

بغضِ تو یاسِ پَرِپَرِه ، شب تو چشات شناوره !
دلِ واسه تو دَرَبه‌دَرِه ! یادت نره ! یادت نره !
عاشقِ تو قَلَندره ! از همه دیوونه‌تره !
نازِ تو رُ خوب می‌خره ! یادت نره ! یادت نره !

یادت نره که خسته‌ام از این فراموشیِ بَد !
یه حرفِ تکراری شدم ، مثلِ مدارِ جَزُ مَد !
یادت نره ترانه‌هام دفترِ خاطر اتمه !
یادت نره بدونِ تو سقوطِ من دَم به دَمه !

بغضِ تو یاسِ پَرِپَرِه ، شب تو چشات شناوره !
دلِ واسه تو دَرَبه‌دَرِه ! یادت نره ! یادت نره !
عاشقِ تو قَلَندره ! از همه دیوونه‌تره !
نازِ تو رُ خوب می‌خره ! یادت نره ! یادت نره !

یکی در میون!

ای تو که حتّا تو تله ، راهِ فرارِ بَلدی !
تو این غروبِ یخزده ، به قلبِ من خوش اومدی !
گذشتن از تو ساده نیست ، برگِ برنده‌ی منی !
مدّتی به این دلِ شکسته سر نمی‌زنی ؟
مهمونی دلِم رُ با چشات چراغون می‌کنی !
با یه اشاره خونه‌ی این شبِ داغون می‌کنی !

فانوسکِ ترانه ، به یادِ تو روشنه !
قلبم یکی در میون ، برای تو می‌زنه !

حوالیِ چشمای تو نمی‌شه آفتابی نشد !
نمی‌شه سرگردونِ این شبای بی‌خوابی نشد !
نمی‌شه از برقِ چشات ، به صبحِ فردا نرسید !
به تو نمی‌شه دلِ نبست ! نمی‌شه از تو دل بُرید !
نمی‌شه پُشتِ پا نزد ، به روزگارِ لعنتی !
نمی‌شه آواره نشد ، تو اون نگاهِ قیمتی !

فانوسکِ ترانه ، به یادِ تو روشنه !
قلبم یکی در میون ، برای تو می‌زنه !

شب یلدا

وقتی لال بازی تو دنیا یه زبون مشترک شد،
وقتی تو گودِ حماقت ، پهلوونمون فلک شد،
وقتی سنجاقِ خیانت ، سهمِ بالِ شاپرک شد،
وقتی گفتنِ سلام به سلامت ، متلک شد،
می رسی به حرفِ من !

وقتی تو سفره‌ی خالی ، قانقت خون جگر شد،
وقتی جنگل از حضورِ یه جرقه شعله‌ور شد،
وقتی گونه‌های جلّاد از صدای گریه تر شد،
وقتی که کلاغِ قصّه از دوباره دربه‌در شد،
می رسی به حرفِ من !

حرفِ من ، سوالِ من ، زمزمه‌ی زیرِ لبه،
که چرا تو این حوالی ، شب یلدا هر شبه ؟

از نگاهِ بعضیا حرفای من حرفِ حسابه،
که دهن بندِ طلایی واسه اون تنها جوابه !
از نگاهِ بعضیا حرفای من حرفِ اضافه‌س،
برای همین سیاهی از شنیدنش کلافه‌س !

حرفِ من ، سوالِ من ، زمزمه‌ی زیرِ لبه،
که چرا تو این حوالی ، شب یلدا هر شبه ؟

کوزه به سر

تو به تقوای غزل مشکوکی ، من به تردیدِ تو ایمان دارم !
بی تو در این شبِ شاعر مُرده ، آخرین پنجره‌ی بیدارم !
کوچه آستنِ آوازی نیست ! کوچه از ضربِ قدم‌ها خالی ست !
من در این خانه‌ی خواب‌آلوده ، خسته در تابُ تابِ دیدارم !
تشنه‌ام ! تشنه‌ترین گندم‌زار ! بر تنِ بایرِ خُشکیدهِ ببار !
تو بیا با کفِ دستی دریا ! من از این کوزه‌به‌سرِ بیزارم !
از شبستانِ ستون‌پوسیده ، یک نفر معجزه را دزدیده !
با تو بر خاکِ سیاهِ محراب ، سَروی از نورُ صدا می‌کارم !
آخرین سنگِ صبورِ جادو ! پاسخِ پرسشِ این عاشقِ کو ؟
تو همه ترجمه‌ی تردیدی ، من همه زمزمه‌ی انکارم !
منم از نسلِ نفسِ جامانده ، که در این معرکه تنها مانده !
دورِ آن خاطره‌ها می‌چرخم ، بی تو همحوصله‌ی پرگارم !
تنِ تو چله‌ی تابستان است ، لمسِ تو لمسِ خدا انسان است !
من به سحرِ تو انالحق گفتم ! من به عشقِ تو چنین بردارم !
پیشِ چشمِ تو ترانه کم نیست ! با تو این آینه نامحرم نیست !
تو که هستی که در این سرمستی ، با تو تا اوجِ غزل هشیارم ؟

فانوسِ دریایی

از سفرنامه نوشتن خسته‌ام! مقصدِ کولی بی‌وطن کجاست؟
تو بگو کدوم جزیره عاقبت، جای آرامشِ بادبونِ ماست؟
بگو رو خاکِ کدوم ولایتی، می‌شه عاشق شدنُ ترجمه کرد؟
تو کدوم نقطه‌ی اطلسِ جهان؟ رو کدوم قسمتِ سیاره‌ی درد؟
همه جاده‌های تاریکِ جهان، به سرابِ بی‌نهایت می‌رسن!
چشم‌تُ چراغِ راهِ تازه کن، واسه سردرگمی نگاهِ من!

شنیدنِ صدای پات، مقصدِ این مسافره!
نذار طنینِ اسمت از یادِ ترانه‌هام بره!

وقتی طوفان من پُرپر می‌کنه، چشمکِ فانوسِ دریایی تویی!
وقتی بختک من خنجر می‌زنه، بهترین لحظه‌ی رؤیایی تویی!
اگه نفرینی همقبیله‌ام، اگه خسته‌ام از این لهجه‌ی غم،
می‌دونم دوباره از تو دم زدن، خون می‌ریزه تو رگای این قلم!
رَدپای من به جایی نرسید، اما تو سفر تو آفتابی شدی!
صاحبِ همیشه‌ی ترانه‌ها! ناجیِ شبای بی‌تابی شدی!

شنیدنِ صدای پات، مقصدِ این مسافره!
نذار طنینِ اسمت از یادِ ترانه‌هام بره!

عمرِ سکوت

گفتی یک نفر میاد از تو غبارِ جاده‌ها،
گفتی رخسِ زین طلا ، سُم می کوبه تو شهرِ ما،

عمرِ ما به سر رسیدُ هیچ کسی سَر نرسید!
کسی اون یکه‌سوارُ توی کوچه‌ها ندید!

گفتی از صدای پاش می‌شکنه گنبدِ کبود،
دوباره ترانه جولون می‌ده تو شهرِ سرود،

جونِ ما به لب رسیدُ هیچ کسی سَر نرسید!
کسی از تو کوچه‌ها صدای پایِ نشنید!

بگو کی پهلوان از تو آینه‌ها سَر می‌رسه؟
واسه چی پیاده از سواره زودتر می‌رسه؟
نکنه اومدنش حرفِ چهل کلاغ باشه!
آخه کی عمرِ سکوتِ ما به آخر می‌رسه؟

عمرِ ما به سر رسیدُ هیچ کسی سَر نرسید!
کسی اون یکه‌سوارُ توی کوچه‌ها ندید!

اگه باور بکنیم زنده‌گی مون تو دستِ ماس،
اگه بارونی بشه ابری که توی این صداس،
روی گنبدِ کبود ، رنگین کمون پُل می‌زنه!
دیگه کوچه‌ها پُر از تولدِ ترانه‌ها!

جونِ ما به لب رسیدُ هیچ کسی سَر نرسید!
کسی از تو کوچه‌ها صدای پایِ نشنید!

أفول

مات ترین آینه ام ، پلک بزَن ! شِکن شِکن !
ببخش با اشاره ات ، جان دوباره یی به من !
از این شب شکنجه گر ، مرا به روشنی ببر !
ببین که پر گشوده این کبوتر بُریده سر !

بکرترین ترانه هم بی تو شنیدنی نبود !
مرگ ستاره در شب حادثه دیدنی نبود !

ببین که در أفول من ترانه سر نمی زَند !
به ریشه ام جُز خود من کسی تبر نمی زَند !
ببین که پرت مانده ام از این تبار خوش نشین !
درخت اُفتاده منم ! مرا ببین ! مرا ببین !

بکرترین ترانه هم بی تو شنیدنی نبود !
مرگ ستاره در شب حادثه دیدنی نبود !

کوچ کن از غروب من ، که شب گذشته از سرَم !
نمان که با سقوط خود ، تو را به سایه می بَرَم !
برای زنده ماندنم ، ترانه هم بهانه نیست !
پلک گشوده مانده یی در این خُمارخانه نیست !

بکرترین ترانه هم بی تو شنیدنی نبود !
مرگ ستاره در شب حادثه دیدنی نبود !

درخت

می نویسم تو رُ از نو! که نوشتنی ترینی!
توی این باغِ شکسته ، تک درختِ آخرینی!
من به چشمای تو بستم آخرین دخیل! ای یار!
نگو پیچیده تو برگات ، صدای پای تَبَردار!
می شکنه غرورِ جنگل ، وقتِ اُفتادنِ هر برگ!
دستت نمی دم از دست ، تا نهایت ، تا خودِ مرگ!

می نویسم تو رُ با خون که به رنگِ روزگاره!
بی تو آسمونِ این باغ ، قرصِ ماهِ کم میاره!

منُ بشناسُ بیاموز ، تا بگیرم نبضِ باغ!
توی تاریکیِ کهنه ، نو کنم نورِ چراغ!
مثلِ یه آتش فشنون باش! پُرشو از گُلِ گدازه!
از زمستونِ مُصیبت ، بِبَرَم به فصلِ تازه!
اون جا که قیمِ جنگل تیغِ بی مغزِ تَبَر نیست!
کلاغِ شکسته منقار ، توی قصّه دربه در نیست!

می نویسم تو رُ با خون که به رنگِ روزگاره!
بی تو آسمونِ این باغ ، قرصِ ماهِ کم میاره!

بهار

حاجی فیروز نمی رقصه ،
آخه دستاش ، تو یه دَس بندِ سیاه زندونیه !
حاجی فیروز نمی خنده ،
تو دلش بغضِ هزار تا گریه‌ی پنهونیه !

سبزه قد نمی کشه ،
آخه بالای سرش همیشه تیغِ قیچیّه !
برام از بهار نگو ،
فصلِ نو ، بهارِ تازه چی چیه ؟

یه نفر هَف تا سینُ از توی سَفَره بُرده !
ماهی تُنگِ بلور ، ساعتِ تحویل مُرده !

صدای پای بهار ،
هم صدای انفجارِ توپِ مُرواری نبود !
اولین لحظه‌ی سال ،
ختمِ این روزای بی‌بخارِ تکراری نبود !

بهار از این جا گذشت ،
اما فُرصت ندادن که ما تماشا بکنیم !
وقتشه با هم بریم ،
تا دوباره اون بهارِ سبزُ پیدا بکنیم !

یه نفر هَف تا سینُ از توی سَفَره بُرده !
ماهی تُنگِ بلور ، ساعتِ تحویل مُرده !

دریا شدن

من این خاطره‌های مُرده ، من این حنجره‌ی خط خورده ،
تو بخون که با صدات زنده می‌شن ، آرزوهایی که طوفان بُرده !
من این زمزمه‌های خطخطی ، من این شب ، شبِ تارِ لعنتی !
تو و الماسِ صدای نشکنت ، تو و اون حرفای نابِ قیمتی !
از ترانه خونه‌یی بَرام بساز ، که من آواره‌ی قصّه‌ها شدم !
دستمُ بذار تو دستای سحر ، که اسیرِ شبِ بد صدا شدم !

زیر این سقفِ سیاهِ لاکتاب ،

پَر زَدَن معنیِ پَر پَر زَدَنه !

کی می‌گه تو این کویرِ بی‌بهار ،

تشنه‌گی معنیِ دریا شُدنه ؟

همه کم میارن اما راضی‌ان ، اما من یه عمره که زیادی‌ام !
مثل یه شبیره‌ی پيله نشین ، اسیرِ پيله‌ی انفرادی‌ام !
پيله پاره کردنم مُردنمه ، اما موندنم تو پيله اشتباس !
بالِ پروازمُ واکن که می‌خوام ، پَر بگیرم از تو زندون ، بی‌هَراس !
اگه شب شعله به بالم بزنه ، بهتر از اسیرِ پيله بودنه !
آخرین لحظه‌ی برده بودنم ، ابتدای گُر گرفتنِ منه !

زیر این سقفِ سیاهِ لاکتاب ،

پَر زَدَن معنیِ پَر پَر زَدَنه !

کی می‌گه تو این کویرِ بی‌بهار ،

تشنه‌گی معنیِ دریا شُدنه ؟

والیوم ۱۰

ساعت یکِ نصفه شبه ، اما چشم هم نمیاد !
انگاری گیتارِ صدام ، یه زخمه‌ی تازه می‌خواد !
تو روزگارِ والیوم ، چشمِ نخفته نویره !
خُورُ پُفِ ثانیه‌ها ، حوصله‌مُ سر می‌بره !
گربه‌ها دعوا می‌کنن ، بالای دیوار ، دوباره !
هیچ‌کس دیگه حوصله‌ی شب‌زنده‌داری نداره !
ستاره‌ها کاغذی‌ان ! زنجره ساز نمی‌زنه !
وقتِ سکوتِ آینه نیست ! موقعِ فریادِ منه !

والیوم ده پلکِ کوچه‌ها رُ بسته ! ای امان !
والیوم ده حرمتِ خوابِ شکسته ! ای امان !
دیگه تو خوابِ کسی ، رؤیای محرمانه نیست !
شب‌پره از توی این پیله نجسته ! ای امان !

همه تو خوابِ فکر می‌کنن ، همه تو خوابِ حرف می‌زنن !
همه تو خوابِ طلسمِ این شبِ سیاه می‌شکنن !
شب اما جولون می‌ده باز ، اونورِ قابِ پنجره !
با والیوم هیچ‌کسی از خوابِ بلند نمی‌پره !

والیوم ده پلکِ کوچه‌ها رُ بسته ! ای امان !
والیوم ده حرمتِ خوابِ شکسته ! ای امان !
دیگه تو خوابِ کسی ، رؤیای محرمانه نیست !
شب‌پره از توی این پیله نجسته ! ای امان !

حافظ

منُ تو اون جا نبودیم ، هیچ کسی اون جا نبود !
وقتی حافظ تکُ تنها تو خونه‌ش نشسته بود !
خسته از طعنه‌ی مَرْدَم ، مَسْتِ مَسْتِ مَسْتِ مَسْتِ ،
چش به راهِ غزلاي سبزِ نابِ ناسرود !

درِ خونه يه‌هو وا شد ، چن تا سایه اومدن !
- سایه‌ها همیشه کشتنِ چراغِ بَلَدَن !
دهنِ اونُ گرفتن تا ديگه داد نزنه !
رشته‌ی طنابُ دورِ گردنشِ گِره زَدَن !

آخه اون همیشه از شبای پُر خطر می‌گفت ،
همیشه از آشتیِ خُفاشا با سحر می‌گفت ،
همیشه با غزلاش آتیش می‌زد به جونِ شب ،
از یه رندِ عاشقِ همیشه در به در می‌گفت !

عیبِ رندانِ مَکنِ ای زاهدِ پاکیزه سِرِشت !
که گناهِ دِگرانِ بَر تو نخواهند نِوشت !
من اگر نیکم ، اگر بَد ، تو برو خود را باش ،
هر کسی آن دِرُودِ عاقبتِ کار ، که کشت !

منُ تو اون جا نبودیم ، هیچ کسی اون جا نبود !
وقتی حافظ نفسِ آخرشُ کشیده بود !
سایه‌ها رفتنُ موند تو بسترِ بدونِ عشق ،
مونده بود رو گردنشِ خطِ یه حلقه‌ی کبود !

قصه‌مون این جا تمومه ، اما چشما خواب نَره !
نَگینِ این قصه دورغه ! اصلِ قصه بهتره !
هیشکی هیچ جا ننوشت از چه جوری مُردنِ اون !
آخه گفتنِ حقیقت باعثِ دردسره !

مرگِ حافظِ واسه من علامتِ سوالِ شده !
که چرا راویِ قصه دُرُسِ اون جا لال شده !
شعراشُ از بَرِیمِ امّه از خودش بی خبریم !
دیگه کشفِ قاتلاش آرزویِ محالِ شده !

عیبِ رندانِ مکنِ ای زاهدِ پاکیزه سِرِشت !
که گناهِ دِگرانِ بَرِ تو نخواهندِ نوشت !
من اگر نیکم ، اگر بَد ، تو برو خود را باش ،
هر کسی آن دِرُودِ عاقبتِ کار ، که کشت !

فتحِ گریه

شبِ یه بُنِ بستِ بلنده ، من یه عابرِ همیشه !
پرسه‌های بی‌نشونی ، ختمِ دل‌تنگی همیشه !
من اسیرِ دامِ دیوار ، خسته و نفس بُریده !
زندگی شکنجه‌گانه ، تو مَثِ حکمِ سپیده !

تو ساعتِ عذابِ من ، ثانیه‌ها نمی‌گذرن !
سایه‌های مُرده من ، به فتحِ گریه می‌بَرَن !
هق‌هقمُ ورقِ بزَن ! برس به فصلِ رازقی !
بذار بازم گُر بگیرم ، تو تبُّ تابِ عاشقی !

بذار که شولایِ غزل ، رختِ طلوعِ من بشه !
ننگه که کرباسِ سکوت ، رو تنِ من کفنِ بشه !
پرده‌ی اشکُ پَسِ بزَن ! مرگمُ بی‌پرده بین !
چرا تکون نمی‌خوره ، عقربه‌ی ماتم نشین ؟
منُ بدزد از این قفس ، هلاکِ پَرِپَرِ زدنم !
تشنه‌ی کشفِ واژه و ، به سیمِ آخرِ زدنم !
منُ ببر به وعده‌گاه ، اونورِ این شبِ سیاه !
لحظه‌ی سرریزیِ شعر ، حسِ بغلِ کردنِ ماه !

تو ساعتِ عذابِ من ، ثانیه‌ها نمی‌گذرن !
سایه‌های مُرده من ، به فتحِ گریه می‌بَرَن !
هق‌هقمُ ورقِ بزَن ! برس به فصلِ رازقی !
بذار بازم گُر بگیرم ، تو تبُّ تابِ عاشقی !

سر سنگین

تو چشات مزرعه‌ی سنبله‌های گندمه !
این ترانه‌ساز میون صفِ عاشقات گمه !
من نگفتم که می‌خوام صاحبِ خنده‌ها بشم،
تنها آرزوی من دیدنِ یه تبسمه !

آخم تو قصرای کاغذیم و بیرون می‌کنه،
چشمای آبریم همسایه‌ی بارون می‌کنه !
اما خنده‌ها برام مثل نزولِ معجزه‌س،
مثل اون خنده‌یی که لیلی به مجنون می‌کنه !

وقتی چشمای تو سرسنگینن،
همه‌ی ترانه‌هام غمگینن !

وقتِ خندیدنِ تو گنجیشکا خوش‌صدا ترن !
خنده‌ها من تا سرزمینِ رؤیا می‌برن !
وقتی می‌خندی نمی‌شه روزگار خوش‌ندید !
کولیا برای خنده‌های تو دربه‌درن !

اما آخم که می‌کنی ، نمی‌شه خوش‌ترانه بود !
نمی‌شه بی تو ترانه‌های مخملی سرود !
بی تو این خسته به بِن بستِ سیاهِ غم رسید !
بی تو به دامنِ دریا نرسید دستای رود !

وقتی چشمای تو سرسنگینن،
همه‌ی ترانه‌هام غمگینن !

علامتِ سوال

با توأم! تو که به عشقت می‌گی عشقِ آسمونی،
بگو از زخمای پیرِ این قبیله چی می‌دونی؟
تو که غیر از قُلُ زنجیر تا حالا هیچی ندیدی،
تو که جُز صدای گریه هیچ صدایی نشنیدی،
تو که چرخیدی یه عمرِ تو همین مدارِ تکرار،
همیشه زنده‌گی کردی، میون چهارتا دیوار،
چی می‌دونی از تبارِ ساکتِ نفسِ بُریده؟
چی می‌دونی از ستاره؟ چی می‌دونی از سپیده؟

تو شبیخونِ سکوتِ حنجره پاره پاره شد!
واسه ما حبسِ ترانه تنها راهِ چاره شد!
ما به قصاب‌باشی گفتیم که گناهمون چیه؟
هر علامتِ سوالِ چنگکِ یه قناره شد!

حالا ما رُ خوب نگاه کن، که گرفتارِ سوالیم!
اما از وحشتِ ساطور، مَثِ نعشِ مُرده لالیم!
ما رُ قاب بگیر تو ذهنت، که فراموشی یه ننگه!
وقتی بیداری گناهه، زنگِ ساعتِ قشنگه!
دل به پُشتِ ابرا نسپار، وقتی پاهات رو زمینه!
مَثِ یه چشمه سفر کن، راهِ آبادی همینه!
عاشقم باش تا بتونیم، شبِ پُشتِ سرِ بذاریم!
ما برای همصدایی، حرفِ تازه کم ندایم!

تو شبیخونِ سکوتِ حنجره پاره پاره شد!
واسه ما حبسِ ترانه تنها راهِ چاره شد!
ما به قصاب‌باشی گفتیم که گناهمون چیه؟
هر علامتِ سوالِ چنگکِ یه قناره شد!

قُرُق

شهرِ جادوییِ چشمت ، قُرُقِ هزارتا غوله !
من پریدنِ یه سارم ، تو صدایِ یه گلوله !
من مَثِ نُنایِ رنگی ، رویِ پنجِ تا خطِ حامل ،
تو علامتِ سکوتی ! ای خیالِ پرتِ باطل !
من مَثِ ساقه‌یِ گندم ، پُرِ حِسِ قَدِ کشیدن !
تو مَثِ داسِ دروگر ، اومدی برایِ چیدن !

تو همیشه پُرِ آخمُ من همیشه پُرِ لبخند !
من یه مُجرِمِ فراری ، تو مَثِ سَرْدیِ دَسبند !

من مَثِ یه بچّه‌گُربه ، که میاد تویِ خیابون !
تو یه راننده‌یِ کوری ! من لِه می‌کنی آسون !
من مَثِ شعله‌یِ شمعم ، تو مَثِ وقاحتِ باد !
من یه ماهیِ تویِ برکه ، تو مَثِ سایه‌یِ صیاد !
من صدایِ یه قناری ، با یه حنجره ترانه ،
تو مَثِ قفسِ می‌مونی ! پُری از بغضُ بهانه !

تو همیشه پُرِ آخمُ من همیشه پُرِ لبخند !
من یه مُجرِمِ فراری ، تو مَثِ سَرْدیِ دَسبند !

خطر کن!

دخترک! از اونورِ خط ، تا غروبِ من سفر کن!
با یه گوشه‌ی نگاهت ، دلمُ زیرُ زبر کن!
تو که از دلای سنگِ آدما خیری ندیدی،
یه بارم قدم گذاشتن تو دلِ ما رُ خطر کن!
تو همون ترانه‌یی که ، خود به خود نوشته می‌شه!
نحی سکوتِ این بار با رسیدنت به در کن!
این صداها‌ی دروغی ، لایقِ اسمِ تو نیستن،
برای خوندنِ این شعر ، نفسِ تازه خبر کن!
منُ مهمونِ دلت کن! مهمونِ پولکِ آینه،
بعد از اون با برقِ چشمت ، لحظه‌هامُ شعله‌ور کن!
نگو از حرفِ حدیثِ این اُون واهمه داری!
زیرِ نیزه‌بارِ طعنه ، سینه‌ی من رُ سپر کن!
اگه می‌ترسی که شعرام ، دلت اُرت بدزده،
گوشی رُ نذار! عزیزم! گوشای دلتُ کر کن!
بذار این بغضِ بزرگُ توی خلوتتِ ببارم!
از صدای گریه‌ی من ، سرِ شونه‌هاتُ تر کن!
وقتی من رفتمُ هیچ کس ، جای خالی‌مُ ندزدید،
با همین ترانه‌های نابِ عاشقانه سر کن!

گُرگ

سَرِ کوه ، بالای درّه ، نُکِ یه صخره نشسته !
دیگه چشماش نمی‌بینه ، گُرگِ پیرِ دل‌شکسته !
یه روزی تمومِ درّه ، زیرِ یوغِ زوزه‌هاش بود !
صدتا آسمونِ قُرمبه ، توی قدرتِ صداش بود !
اما دیگه زوزه‌هاش گُله نادیده می‌گیره !
سگِ گُله خوب می‌دونه ، گُرگِ پیرِ داره می‌میره !
روی شونه‌های چوپان ، برقِ لوله‌ی تفنگه !
صدای گُرگ شنیده ، چش به راهِ گوش به زنگه !
گُرگِ پیرِ بالای صخره ، منتظر نشسته تنها !
چش به راهِ یه گلوله‌س ، واسه تاروندنِ غم‌ها !

چه حالی داره گُرگی که سگا برایش پارس نکنن !
گُرگِ اگه پیرم بشه باز ، تن نمی‌ده به سگ شدن !

غصه‌ی گُرگه از اینه ، که سگه اون بگیره !
نمی‌خواد با ضربه‌های ، سنگِ چوبدستی بمیره !
می‌گه گُرگ اگه بترسه ، از سگِ دامِ گلوله ،
که دیگه فرقی نداره با شغالی کوتوله !
اون نمی‌خواد مِتِ سگ‌ها ، بشه برده‌ی خلائق !
دوس داره که با گلوله بمیره مثلِ یه عاشق !
گُرگِ پیرِ درّه تنهاس ، اما مغروره و آزاد !
می‌رسه به گوش چوپان ، زوزه‌هاش تو پنجه‌ی باد !
صدای گلنگدن رُ شنیدن گوشای گُرگه !
وقتِ اون مرگِ عزیز ! وقتِ اون مرگِ بزرگه !

چه حالی داره گُرگی که سگا برایش پارس نکنن !
گُرگِ اگه پیرم بشه باز ، تن نمی‌ده به سگ شدن !

بابا تو دیگه کی هستی؟

می‌گفتی همیشه هستی! به ما می‌زدی یه دستی!
چه عهدایی که نبستی! دل ما رُ شکستی!
بابا تو دیگه کی هستی؟

یه روزی مهربونی! یه روز دشمنِ جونی!
خودتم نمی‌دونی، می‌ری یا که می‌مونی!
بابا تو دیگه کی هستی؟

هنوز برقِ قشنگِ تو چشات یادمه!
هنوز طنینِ خوش‌رنگِ صدات یادمه!
هنوز تو کوچه‌مون صدای پات یادمه!
هنوز گرمیِ آخرینِ نگات یادمه!

چه قصه‌ها که نخوندی! منُ دنبالت کشوندی!
روی قولات نمودی! دلمُ خوب سوزوندی!
بابا تو دیگه کی هستی؟

یه روزی شادُ خندون! یه روز غمگینُ گریون!
گاهی دنبالِ خورشید، گاهی عاشقِ بارون!
بابا تو دیگه کی هستی؟

هنوز دیوونه‌ی برقِ نگاهِ توأم!
هنوز خرابِ چشمای سیاهِ توأم!
بری هر جای دُنیا سِرِ راهِ توأم!
توی شب‌های بی‌کسی پناهِ توأم!

قشنگ

شبا که با خیالِ تو سر روی بالش می‌ذارم ،
برای دیدنت همه‌ش ، ستاره‌ها رُ می‌شمارم !
وقتی که خوابم می‌بره ، چشمای تو سر می‌رسن !
دوباره رؤیایی می‌شه ، حالِ هوای خوابِ من !
اما تو گاهی نمیای ، ما رُ تو خواب جا می‌ذاری !
روی قرارِ هر شبَت با دلِ ما ، پا می‌ذاری !

قشنگِ روزگارِ دل ! همیشه تو خوابِ منی !
من مَثِ ایستگاه قطار ، تو سوتِ سر رسیدنی !
بذار یه کم بنوشم از ، چایی خوشرنگِ چشات ،
من از این شبِ کبود ، بپر به سمتِ روشنی !

شبای تلخِ دوریه ، شبای بی‌خوابیِ من !
پس چرا هیچی نمی‌گی ؟ خسته شدم ! حرفی بزَن !
برای یک‌بار که شده ، موقعِ بیداری بیا !
نگو نمی‌شه ! عشقِ من ! اگه دوسم داری بیا !
تا کی به عشق دیدنت ، تو شهرِ خواب سفر کنم ؟
بگو تا کی به جای تو ، با خوابای تو سر کنم ؟

قشنگِ روزگارِ دل ! همیشه تو خوابِ منی !
من مَثِ ایستگاه قطار ، تو سوتِ سر رسیدنی !
بذار یه کم بنوشم از ، چایی خوشرنگِ چشات ،
من از این شبِ کبود ، بپر به سمتِ روشنی !

تعطیلی دل

جمعه روزِ خوبِ عشقه ، روزِ تعطیلیِ دلِ نیست !
تا تو هم خلوتِ مایی ، جمعه مون سرد کسِلِ نیست !
می شه با عطرِ تو پُر شد ، از ترانه های تازه !
دستِ تو حتّا با خورشید ، آدمک برفی می سازه !
چشمِ تو مثلِ عقیقه ، رو یه انگشترِ جادو !
منُ با خودت یکی کن ! وارثِ چشمای آهو !

تو این زمونه ی کلک ، چشمای تو حقیقه !
دلِ بزرگِ تو مَثِ یه شهرِ پُر جمعیته !

وقتی با توأم نگاهم ، یه نگاهِ بی نقابه !
اما بی تو آرزو هام ، همه شون نقشِ بر آبه !
با تو هر جمعه یه شنبه س ! با تو هر لحظه یه فصله !
من کنارِ تو حقیرم ، مَثِ زشتیِ یه وصله !
تو مَثِ چراغِ بندر ، واسه این قایقِ پیری !
وقتِ افتادنِ این مست ، زیرِ شونه شُ می گیری !

تو این زمونه ی کلک ، چشمای تو حقیقه !
دلِ بزرگِ تو مَثِ یه شهرِ پُر جمعیته !

ما کجا و شما کجا!

ببخشین این جسارتُ که گفته بودیم عاشقیم!
گفته بودیم واسه شما ، ما تنها مردِ لایقیم!
ببخشین این جسارتُ! ماهِ قشنگِ نازنین!
جای شما آسمونه ، جای ما خاکِ این زمین!
ببخشین این جسارتُ که دل هنوز دربه‌دره!
یه عمره که گلیممون ، از پای ما کوتاه‌تره!

حتّا یه بارم واسه ما زمونه پا نداده!
فکرُ خیالِ شما هم از سرِ ما زیاده!

ما رُ ببخشین که رو باد ، خونه می‌ساختیم براتون!
ما رُ ببخشین که هنوز یادمونه خنده‌هاتون!
ما رُ ببخشین! که هنوز خوابا رُ جدّی می‌گیریم!
به حرف اون که دوس داریم ، زنده می‌شیم می‌میریم!
ما کجا و شما کجا! شما زیادین واسه ما!
ما کم میاریم پیش اون ، چشمِ عسل‌ریزِ شما!

حتّا یه بارم واسه ما زمونه پا نداده!
فکرُ خیالِ شما هم از سرِ ما زیاده!

حقیقت

با من بمونی ، میشکنی ! این یه حقیقته ! عزیز !
تا فرصتی مونده بَرَات ، از این حقیقت بگریز !
با من بمونی ، می شکنی ! زنده گی شوخی نداره !
توی مسیرش یه روزی ، عشقمون جا می ذاره !

قصه ی عشقِ منُ تو ، عشقِ آتیش به پنبه بود !
عشقِ ستاره بود به روز ، عشقِ یه سدِ بود به یه رود !

این جا نمون اما بدون ، هر جا که باشی با منی !
خودت این خوب می دونی: با من بمونی ، می شکنی !
با من نمون اما بدون ، که بی تو می گیره دلَم !
تو یه شناسنامه یی ، من مِثِ مَهرِ باطم !

قصه ی عشقِ منُ تو ، عشقِ آتیش به پنبه بود !
عشقِ ستاره بود به روز ، عشقِ یه سدِ بود به یه رود !

قرار

مثلِ یه آوازه خونِ دوره گرد ، توی کوچه های دودُ همهمه ،
برای خودم ترانه می خونم ! عطرِ پیرهنِت باهام همقدمه !
توی زیرُ بَمِ غمناکِ صدام ، یه نفر داد می زنه : « تو رُ می خوام ! »
آخ ! اگه بدونی چه علاقه یی ، پُشتِ انعکاسِ این زیرُ بَمه !
تو چشات هزارتا سکه ی طلا ، چشمت عاشق کش بی تابُ بلا ،
عاشقِ عاشقِ عاشقم ولی ، می دونم که عشقِ من برات کمه !
کشته مُرده هات زیادن ، می دونم ! اما بازم روی حرفم می مونم !
روزگار هر جوری باشه با توأم ! آخه بازیچه شدنِ عادتمه !
دل یه عمره عاشقِ نگاهته ، خیلی وقته که چشم به راهته ،
بس که دوختم چشمُ به جاده ها ، شدم عینهو مَثِ مجسمه !
تو که بی خیالِ مایی ! نازنین ! یه نظر شکستِ این دلُ ببین !
من می خندم اما روی گونه هام ، همیشه سه چهارتا قطره شبنمه !
تو که خوب می دونی پاسوزِ توأم ! سایه ی دیروزِ امروزِ توأم !
این دلِ منگِ خرابِ دربه در ، حالا خیلی وقته خونه ی غمه !
من که بی خودی هلاکت نَشدم ! بی خودی که سینه چاکت نَشدم !
تقصیرِ چشمای تابستونیت ، که آتیش گرفتیم دَم به دَمه !
بعد از این قرارمون شد دلِ من ، بعضی وقتا به ما یه سری بزن ،
بی خیال باش اگه دیدی کمرَم ، زیرِ بارِ غمُ غصّه ها خمه !
اگه خواستی که بیای سرِ قرار ، با خودت چترُ یه بارونی بیار ،
تو دلم همیشه بارون می باره ، گاهی رگبارِ و گاهی نمِ نمه !
برو ! اما تن نده به سرنوشت ، هر جا باشی اون جا می شه یه بهشت ،
دیگه غم نخور که بی بودنِ تو ، حالُ روزگارِ من جهنمه !

اطاعت

تو دبستان همیشه نمره‌های من کم بود!
دیکته‌ی شبم هزاردفعه غَلت کردم بود!
چکای محکمِ ناظم، مزه‌ی خوبی نداشت!
مُبسرآم همه‌ش یه ضبدر جلو اسم من می‌داشت!
قبل از این که یاد بگیریم بابا آب داد چی چیه،
قبل از این که بدونیم آقای ریزعلی کیه،
بله قربانُ به ما یاد دادنُ اطاعتُ!
اجازه هستُ کتک خوردنِ بی‌شکایتُ!

چرا باید از به دنیا اومدن راضی باشیم؟
گریه‌ی اوّل بچه از روی غریزه نیس!
می‌دونه تموم عمر باید اطاعت بکنه،
از پدر، از هر بزرگتر، از معلّم، از پلیس!

مدرسه با همه بدبختی تموم شدُ ولی باز،
روی هر آرزویی نوشته بود: غیرمجاز!
یا باید سربازی می‌رفتیمُ آش خور می‌شدیم،
یا باید خَرخونی می‌کردیمُ دکتر می‌شدیم!
گاهی آش خور شدیمُ تو پادگان پاکویدیم!
گاهی دکتر شدیم تموم عُمر مریض دیدیم!
ولی هر جایی که رفتیم بله قربان با ما بود!
برده‌گی تقدیرِ بدمصّب ما آدما بود!

چرا باید از به دنیا اومدن راضی باشیم؟
گریه‌ی اوّل بچه از روی غریزه نیس!
می‌دونه تموم عمر باید اطاعت بکنه،
از یه مُرشد، از گروهبان، از معاون، از رییس!

گُرگِ بارونِ دیده

زیرِ پُلِ تجریشِ یه پاپتی داره جون می ده !
بِهش می گن: اصغر دُزده ! گُرگِ بارونِ دیده !
قالپاقِ تمومِ ماشینای شهر دُز دیده،
کی می دونه تو تمومِ زنده گیش چی کشیده ؟

پدرِ مادرِ خودش هیچ وقت ندیده !
تو بچه گی از بقالی لَواشک دزدیده !
تو یتیمِ خونه هم صداس می زدن: ور پریده !
کی می دونه تو تمومِ زنده گیش چی کشیده ؟

اسمِ تک تکِ رُفقاش داره یادش میاد !
یکی یکی مُردن همه شون توی این شهرِ شاد !
شهری که این پاپتی رُ پاک بُرده از یاد !
نمی دونه توی این لحظه آخر چی می خواد ؟

نفسای آخره ! دیگه داره از پا در میاد !
زیر لب می گه: ای زنده گی ! عزت زیاد !
صدای خسته ش گم می شه تو آوازِ باد !
کی می دونه توی این لحظه آخر چی می خواد ؟

دوس داره وایسته رو نوکِ اون بُرجِ بلند !
به تمومِ آدمای کورِ شهرِ شب بخنده !
داد بزنه: آی ! آدما ! دُنیا چَرَنده !
سرنوشتِ ما به یه تارِ موئی بنده !

ایجاز

از حادثه می آیی! لبخندِ تو خوانا نیست!
پایانِ سکوتِ تو، آغازِ پریشانیست!
شب را به غزلِ بسپار! همخاطره! همفریاد!
تا زنده شود نبضِ این مُرده‌ی مادرزاد!

ای چشمِ تو ایجازِ چشمِ همه آهوها!
من را ببر از ظلمت، تا اوجِ پرستوها!
در غیبتِ دستِ تو، بی‌زخمه‌ترین سازم!
پربسته‌ی تردیدم، در حسرتِ پروازم!

از خوابِ تو سرشارم! از لمسِ ننت عاری!
روشن شو! هراسانم، از این شبِ تکراری!
ناخوانده‌ترین شعری، ای بغضِ گلوبسته!
دل‌داده‌ترین عاشق، از بندِ عطشِ رسته!

ای چشمِ تو ایجازِ چشمِ همه آهوها!
من را ببر از ظلمت، تا اوجِ پرستوها!
در غیبتِ دستِ تو، بی‌زخمه‌ترین سازم!
پربسته‌ی تردیدم، در حسرتِ پروازم!

جنگ نکن، دوست بدار!

وقتی که گلوله‌های مشتعل ، شب هاشور می‌زنن،
وقتی بمب‌افکنا فکر کشتن ، بچه و مرد زن،
وقتی لالایی خواب بچه‌ها ، صدای مسلسل،
وقتی انعکاس ضربه‌ی تبر ، توی گوش جنگله،
نمی‌تونم از گل آب ستاره بخونم !
نمی‌تونم ! نمی‌تونم دیگه ساکت بمونم !

یانکی در به در کوله به دوش !
اونیفورم هیتلر برام نپوش !
گریه‌ی بچه‌ها نفرینه برات !
بار نفرین دیگه سنگینه برات !
حالا برگرد برو خونه !
آخه جنگ چیه ؟ دیوونه !
میک لاو ، نات وار !
جنگ نکن ، دوست بدار !

وقتی که کبوتر سنبلی صلح ، شام سربازا شده،
وقتی یه چنگیز تازه اومده ، مالک دنیا شده،
وقتی که صدای خمپاره و بمب ، شده راه گفت‌گو،
وقتی که جواب فریادای ما ، می‌شه خنجر گلو،
نمی‌تونم دیگه از بهار بخونم براتون !
از هوای خوب روزگار بخونم براتون !

یانکی در به در عاشق جنگ !
شونه‌ت رها کن از بار تفنگ !
با کلاه خود تو گلدون می‌شه ساخت !
می‌شه مهربونی از نو شناخت !
دیگه برگرد برو خونه !
آخه جنگ چیه ؟ دیوونه !
میک لاو ، نات وار !
جنگ نکن ، دوست بدار !

نامه

می نویسم حال روزگارم ،
تو یه نامه برای تو ، دخترک !
یکه موندم میونِ گودِ سکوت ،
من دچارم به یه جنگِ صد به تک !
اینجا جوشیدنِ من بی ثمره ،
مث چشمه وسطِ دشتِ نمک !
با صدام دفترِ شبِ وِزَقِ نخورد !

کسی دلِ نداد به حرفِ بی کلک !
آخه آدما دروغِ دوس دارن ،
شبُ روز رؤیا می ریزن تو آلك !
همه ی فواره ها درو شدن ،
همه ی خاطره ها زدن کپک ،
هی ستاره کم میشه از آسمون ،
کسی به دیوِ سیا نداره شک !
انگاری دوباره جادوگرِ شب ،
از پس پنجره می کشه سرک !
باید این نامه تموم بشه ، ببین !
خونِ من زِد روی کاغذش شتک !
حرفِ آخرم همینه ، عشقِ من !
دل برای دیدنِ تو زده لک !
تو خودت آخرِ نامه رُ بخون !
خون پاشیده رو پرای قاصدک